

شماره ۱ / ۴ شیبال ۱۳۳۳ (سال اول) / ۲۲ آگستوس ۱۳۳۱ / شماره

تیت اشتراک
 شماره اول ۱۰۰ ریال
 شماره دوم ۱۰۰ ریال
 شماره سوم ۱۰۰ ریال
 شماره چهارم ۱۰۰ ریال
 شماره پنجم ۱۰۰ ریال
 شماره ششم ۱۰۰ ریال
 شماره هفتم ۱۰۰ ریال
 شماره هشتم ۱۰۰ ریال
 شماره نهم ۱۰۰ ریال
 شماره دهم ۱۰۰ ریال

شماره اول ۱۰۰ ریال
 شماره دوم ۱۰۰ ریال
 شماره سوم ۱۰۰ ریال
 شماره چهارم ۱۰۰ ریال
 شماره پنجم ۱۰۰ ریال
 شماره ششم ۱۰۰ ریال
 شماره هفتم ۱۰۰ ریال
 شماره هشتم ۱۰۰ ریال
 شماره نهم ۱۰۰ ریال
 شماره دهم ۱۰۰ ریال

مجله شمس
 شماره اول ۱۰۰ ریال
 شماره دوم ۱۰۰ ریال
 شماره سوم ۱۰۰ ریال
 شماره چهارم ۱۰۰ ریال
 شماره پنجم ۱۰۰ ریال
 شماره ششم ۱۰۰ ریال
 شماره هفتم ۱۰۰ ریال
 شماره هشتم ۱۰۰ ریال
 شماره نهم ۱۰۰ ریال
 شماره دهم ۱۰۰ ریال

توزیع در تهران و سایر نقاط
 شماره اول ۱۰۰ ریال
 شماره دوم ۱۰۰ ریال
 شماره سوم ۱۰۰ ریال
 شماره چهارم ۱۰۰ ریال
 شماره پنجم ۱۰۰ ریال
 شماره ششم ۱۰۰ ریال
 شماره هفتم ۱۰۰ ریال
 شماره هشتم ۱۰۰ ریال
 شماره نهم ۱۰۰ ریال
 شماره دهم ۱۰۰ ریال



تاریخچه مجله شمس
 شماره اول ۱۰۰ ریال
 شماره دوم ۱۰۰ ریال
 شماره سوم ۱۰۰ ریال
 شماره چهارم ۱۰۰ ریال
 شماره پنجم ۱۰۰ ریال
 شماره ششم ۱۰۰ ریال
 شماره هفتم ۱۰۰ ریال
 شماره هشتم ۱۰۰ ریال
 شماره نهم ۱۰۰ ریال
 شماره دهم ۱۰۰ ریال

تاریخچه مجله شمس
 شماره اول ۱۰۰ ریال
 شماره دوم ۱۰۰ ریال
 شماره سوم ۱۰۰ ریال
 شماره چهارم ۱۰۰ ریال
 شماره پنجم ۱۰۰ ریال
 شماره ششم ۱۰۰ ریال
 شماره هفتم ۱۰۰ ریال
 شماره هشتم ۱۰۰ ریال
 شماره نهم ۱۰۰ ریال
 شماره دهم ۱۰۰ ریال

گزیده‌هایی از روزنامه شمس

روزنامه شمس با صاحب امتیازی و سردبیری «سید حسن تبریزی» که ظاهر اصلا از اهالی خوی بوده، و ساکن شهر اسلامبول و صاحب کتابخانه معتبری به نام کتابخانه شمس بوده است و نام روزنامه را نیز از آن گرفته است. این روزنامه در تاریخ ۸ شعبان ۱۳۲۶ هجری قمری مطابق با ۲۲ آگستوس ۱۳۲۴ در اسلامبول پایتخت دولت عثمانی منتشر شده است. مدیر مسئول این روزنامه هفتگی «محمد توفیق» تبعه دولت عثمانی بوده است.

روزنامه شمس درست در دوره حاکمیت استبداد صغیر در تهران و به توب بسته شدن مجلس شورای ملی، تا روزگار شدن مشروطه خواهان و قتل و تبعید و اختفای روزنامه نگاران داخلی ایران در اسلامبول منتشر شده تا بتواند به رفع این کمبود کمک نماید. روزنامه فارسی زبان حکمت منتشره در مصر در شماره ۹۲۴ خود در این باره می نویسد:

«... ما را تا همین جمادی الاولی دلخوشی که در جهان بود اول مجلس شورای ملی بود و دوم فراوانی روزنامه فارسی در داخل و خارج که به ناگاه بارانی وزید و مجلس شورای ملی خراب و جریده نگاران برخی شهید و بعضی نایاب شدند، تا ناگهانی در هفته گذشته سه شماره ۹، ۱۰ و ۱۱ شمس از افق استانبول تابید. کتابخانه شمس را تبریک عرض می نماییم و بقای آن را خواهانیم.»

این روزنامه بعد از استقرار نظام مشروطه در ایران نیز همچنان در اسلامبول ادامه حیات داده و مثل دوره قبل که از محمد علی شاه و استبدادیون انتقاد می کرد، انحرافات مشروطه خواهان را مورد نقد قرار داده و به همین دلیل از طرف «علاء السلطنه» در تهران و به واسطه سفارت ایران در اسلامبول محکوم به «توقیف» شده که داستان مفصلی دارد و البته مدیر شمس با زیرکی تمام آن را نپذیرفته و از زیر بارش شانه خالی کرده است.

در اینجا گزیده‌هایی از مطالب روزنامه شمس را درج می‌کنیم که عمده‌ترین محورهای آن به قرار ذیل است:

- ۱- سرمقاله اولین شماره شمس و مقاله مخصوصه آن،
- ۲- ادب و شعر سیاسی،
- ۳- احکام صادر شده توسط علما و آیات عظام نجف درباره مشروطه،
- ۴- اخبار، تلگراف‌ها و گزارش‌های خبری،
- ۵- بازتاب مسائل زنان در روزنامه شمس،
- ۶- نمونه‌هایی از مقالات، بیانه‌ها و تحلیل‌های اساسی روزنامه شمس،
- ۷- خیزش مشروطه خواهان حاکم برای محدودسازی مطبوعات فارسی اسلامبول.

۱- سرمقاله اولین شماره شمس و مقاله مخصوص

صفحه اول از شماره نخست و سال نخست روزنامه شمس مزین به تصویر زیبای واعظ و خطیب مجاهد و شهید دوره مشروطه آقامیرزا نصرالله ملک‌المتکلمین است که در زیر آن نوشته شده است:

«شهید حریت و فدائی وطن آقامیرزا نصرالله ملک‌المتکلمین که به امر شاه در تهران به دار زده و با کمال بی‌رحمی در دست جلاد سپرده و رگ‌های گردنش را بریده و جسد او را که حرمتش در هر مذهب و قانون لازم و واجب بود، طعمه سگان نمودند.»

و سپس شروع به درج نموده که عنوان خاصی ندارد و فقط با خط درشت نوشته است «به نام یگانه بی‌چون»، و اینک متن کامل آن سرمقاله را ملاحظه می‌نمایید.



به نام یگانه بی‌چون

ستایش مر او را سزاست که در این مشت خاک، روان پاک دمیده و بر همه آفریدگان خود برگزیده، خرد و هوش بخشیده تانیک را از بد و خوب را از رد تواند شناخت، هر آن کوره به راستی پوید رستگار شود. و کسی کجی پیشه سازد سرنگون و گرفتار آید ما نیز که نگارش این نامه پارسی آغاز نموده‌ایم بر آن سر می‌باشیم که به یاری توانای بی‌مانند پیوسته سخن از یگانگی سروده، آیین داد و کنکاش را ستاییم و در سر سود همه هم‌کیشان ویژه ایرانیان که برادران زادبوم اند سخن سراپیم. با فروتنی هر چه بیشتر از هم‌پیشگان خود درخواست می‌نماییم که دیده از هر گونه آک و کم و کاست ما بپوشند و اگر لغزشی در ما بینند خرده نگیرند. و در همراهی خودداری نفرمایند. شاید به یاری توانای بی‌انبار ما نیز توانیم به اندازه دانش و بینش خود در این راه گامی چند پیموده و از این کشتزار خوشه برچینیم.

چون نخواستیم که برادران ترک‌زبان خود را که در این شهر مینو بهر می‌باشند از خواندن این نامه بی‌بهره گذاریم، گاه‌گاهی نیمی از آن را پارسی و نیمی ترکی خواهیم نگاشت. و از خدا یاری می‌خواهیم.



مقاله مخصوصه^(۱)

(واعتصموا بحبل الله جمیعاً و لاتفرقوا)

به برهان عقلیه و حکمیه ثابت و مبرهن است که خداوند حکیم نوع انسان را به خلاف سلسله حیوان محتاج

یکدیگر آفریده، یعنی از آن آمدن به این عرصه تا گناه شدن، به تنهایی زندگانی نتواند، چه زندگانی نوع بشر منوط به اجتماع است. و اجتماع بی اتحاد صورت نیندد. و اتحاد بی قانون و سیاست میسر، نه. چنانکه عرب گوید (لا عماره الا بالمال و لا مال الا بالرجال و لا رجال الا بالعدل و السياسة).

محاسن اتفاق همان قدر است که معایب نفاق، حکایت ذیل محاسن اتفاق را خوب به ما می فهماند:

کوری شلی را رسید که به واسطه فقدان پا از رفتار باز مانده و در گرداب فاقه مستغرق آمده، حکیمانانه بدو گفت: مرا چشم نیست و تو را پای و هر دو بدین دو علت از کسب و کار و گشت و گذار محرومیم. اگر با من از در دوستی درآیی منت نهاده پا بر دوش من نهی.

یکی چشم و آن دیگری پاشویم
هر آنجا که باید بدانجا شویم
یک آییم ما هر دو تک زان سپس
به هر کار ما را بود دست رس
حکیمانانه گفت و پذیرفت لنگ
رheidند آن هر دو از قید لنگ
به گیتی اگر بنگری فی المثل
همه خلق در حکم کورند و شل.

موی در بدن انسان اضعف اجزای اوست و با آن همه یک دسته آن را نمی توان گسیخت. قوت، قدرت، شوکت، عزت، برکت، ثروت در اتحاد است و بدالله مع الجماعه. فرموده اند:

برای اجتماع است که خداوند، طبایع بشری را مختلف ساخت یعنی هر سری را برای کاری و هر کله ای را مقتضی صنعتی آفرید تا امر زندگانی مختل و امور نوع بشر معوق نماند. و چون طبایع بشری مختلف [است]، صفات متضاده از قبیل حرص و غضب، بخل، شهوت، آز و حسد نیز مختلف گردد. تجاوز و قتال، غضب حقوق و اتلاف نفوس دائر و قائم شود. وحدانیت حقه عادل که مقصود اصلی است به تفرقه مبدل گردد. لهذا خداوند حکیم سلسله انبیا و حکما و عقلا و دانایان را برانگیخت. و بشر را با طاعت قانون و طریق عدل مکلف فرمود تا جدال و نزاع مرتفع و عدل و مساوات مقرر گردد. و فرمان (ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ینهی عن الفحشا و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذکرون) به گوش ساکنان زمین کشید و (اعدلوا هو اقرب للتقوی) گوشزد مردمان نمود. و عدل را سرآمد خیرات و سرمایه سعادات قرار داد. چه حیاة و قوت و قدرت و برکت و ثروت بدون عدل، قائم نتوان بود. و خبر (عدل ساعه خیر من عبادة الف سنه) سردفتر کتاب عبودیت قرار داد. پیوسته مردم را امر به اتحاد و نهی از الحاد فرمود و ابواب جهاد که قاطع نفاق و شقاق است به روی جهانیان گشود و تمامی را به سعادت ابدی و حیوه سرمدی به فحواى (ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون) ترغیب و تحریص فرمود و فتح قلعه دانش و داد را به نیروی بازوی اتحاد محول فرمود. گاهی (واعتمصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا) فرمود، زمانی آریاب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار) سرود، و قتی کریمه (تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم) سرود، گاهی (واذکروا ان کنتم قلیلا فکثرکم) گوشزد مردمان نمود.

بالجملة سموم نفاق را که سالیان دراز اولیای استبداد و ارباب ظلم و غاصبان حقوق در عروق و اعصاب مظلومین نفوذ داده، جز به تریاق اتحاد نتوان زدود و چهره جهل را جز به ابروى علم نتوان زیبا نمود. امروز نزد صاحبان حس و وجدان به خوبی مسلم و مشهود گشته که در این عصر نورانی مسلمانان روی زمین را موقع

تکاهل و تکاسل نیست. مجال نشستن و زیستن نمانده، باید با یک اتحاد خلل ناپذیر، با یک ثبات قدم، با یک شتاب بی درنگ، با یک جنبش مردانه تاریخ گذشته و روزگار فتنه را آینه عبرت بدانند.

چشم بینایی گشوده، درازدستی بیگانگان را نگریسته، ضعف و پریشانی و نکبت و ذلت کنونی را به درستی ملاحظه نمایند. و به حبل المتین برادری و مواخات متشبث شوند. خود را پیرو یک پیغمبر و دارای یک کتاب و تابع یک دین بشمارند. به واسطه جزئیات و فروعات، کلیات و اصول اسلام را از دست ندهند. و مسلمانی را به دست دشمنان و راهزنان نسپارند. راه نجات و خلاص پویند. درد را جویند. دوا را به دست آرند، استعمال آن را بدانند، و بارگران را به سر منزل سعادت برسانند، ننشینند تا شاهد مقصود در بر گیرند و آب رفته را به جوی باز آرند.

هراسم آنکه سبک زیر تیغ بگذاریم
سر آن زمان که بر آریم ما ز خواب گران.

(باقی دارد)

حریت طلبان

میرزا ابراهیم قمی

[بقیه] مقاله مخصوصه

در ضمن مقاله‌ای که عرض و در نخستین شماره نامه گرامی شمس درجه شده بود، چند کلمه در تعریف قانون اساسی و حکومت مشروطه نگاشته و گفته بودیم قانون اساسی که مایه کافه نیکبختی‌های غریبون شده عبارت از تعیین وظایف و حق شناسی و انصاف است و تاسیس این قانون نیز از آثار حق شناسی است به طور اتم و اکمل. حریت و مساوات، آزادی و برابری در روش و کردار، حقوق زندگانی به حکم شرع و عقل حق صریح افراد هیات اجتماعیه اینای بشر است و تا آزادی و مساوات کسب عمومیت ننماید، دانستن این حق و به مقتضای آن کار نمودن محال است. استبداد در حکم عملویک تاریکی است که با وجود آن تمیز نیک از بد و صحیح از سقیم و حق از باطل محال است و شهرت پرستانی که مقصود و مقهور امضای اشتهای طبع و مجبول و مفلور هوا و هوس و حب جاه و ریاست می‌باشند لاجرم جهت ترویج خواهش خود به دلخواه احداث شبهات می‌نمایند تا بدان وسیله حفظ استبداد و استکبار نمایند. موافق احادیث و نص، نخستین شبهه که در عالم احداث شد شبهه ابلیس بود و منشأ صدور آن استبداد رای. به حکم خرد استبداد رای مردود و مخالف با احکام رب و دود است زیرا غیر از فرستادگان حق که پیوسته از میدا فیاض اکتساب مدد و فیض می‌نمایند، کافه انسانان خالی از سهو و نسیان نتوانند بود. پس مسلم است که آن‌کو خواسته باشد در امور جمهور بدون مشورت حکم راند هزار مرتبه از شیطان مردودتر است. زیرا رانده شدن شیطان مر انسان را مایه تنبیه و ایقاف است و کسی که روش شیطان را پیشه نماید در نخستین درجه به دورتر از شیطان است.

مجاهدت بانفس عبارت از همین است که شخص پیرو خیالات شیاطین نگردیده، طریق حق را التزام نماید و التزام طریق حق بدون پیروی از احکام شرع میسر نیست. برخی بی‌دانشان از خرد بیگانه، کردار بعض از سارقان طریق یعنی ملانمایان از زیور دیانت بیگانه را دستاویز نموده نسبت به بزرگان دین و مقتدیان مومنین زبان درازی‌ها می‌نمایند، غفلت دارند از آنکه بسط نور وجود و نظم بزم شهود جهت تکمیل طاعت و معرفت است که فرموده‌اند: «الطاعه فرع اصلها الشرع» رونق دین حنیف بسته به رواج شرع شریف است و رواج شرع به قوت بازوی جهاد و نیروی اجتهاد قاصدان عرصه دین و عالمان علم یقین که طبیعت و وقت را شناسند و

قوه ایمان خلق را دادند، درس بندگی خوانند و دهند و سر در راه دین گیرند و نهند، پیوسته به جای شاخ بیخ بدمنشان کنند و غبار ذلت از چهره ملت شستن خواهند. ولی ملت راحت طلب را که تاری شب بهانه و غیر از خواب غفلت پیشه و به جز پرستش نفس اندیشه ندارند، نمی توانند حامی دین پنداشته و به امید یاری آنان کمر بندند. مردمان دیندار سابق نیستند که شب های تار به افراط تعب راه طلب می پیمودند و چهره صبح امید را از طره شب دیجور می جستند. در عرض مدت دو سال چه احکام محکم از آن زاویه های مقدسه صدور نیافت که اگر پیروی یکی از آنها می شد امروز اساس مشروطیت از سد ذوالقرنین محکم تر بود. با این قلب و قدم که ماراست، کجارواست که زمام احتیاط را از کف رها نمایند و به امید پیروزی چون ما فرقه خودپرست ثلمه بدین وارد آورند.

صاحبان بصیرت را شرح حال گذشتگان، سرمایه عبرت است. تا مسلمانان شیوه اسلامیت را از دست نداده بودند و پیروی از شرع را فریضه ذمت می دانستند، پیشوایان اسلام از جهاد تقاعد نمی جستند. مگر جنگ صفین و قلب قدم طرفین را فراموش نموده اید. مگر از وضع رفتار اعضای مجلس ملی خود آگاه نیستند که با سوگند به قرآن ملت را مطمئن نموده بودند.

نمی خواهم برخی اسرار را که مایه انفعال هیات اجتماعیه است به قلم آورم. هر وقت ما اصلاح حال نمودیم و پیرو شرع و دین و آئین اسلام گردیدیم، آن بزرگواران از تکلیف خود تقاعد نمی ورزند و جهاد را بر تقاعد اختیاری نمی نمایند. حجت زمان چرا غیبت اختیار فرموده اند، حضرت امام حسن علیه السلام چرا صلح فرمودند، آیا چه وعده ها که به حضرت حسین علیه السلام ننموده بودند و چه نامه ها که نگاشته بودند و چه عریضه ها که تقدیم ننموده بودند. چه شد عبیدالله را بر حضرت مسلم سهل است بر حجت خدا اختیار نمودند. هر عیب که هست در مسلمانی ماست، مگر نه وزرای دربار و صاحب منصبان پیاده و سوار تماما به کتاب خدا سوگند یاد ننموده بودند که علیه مجلس و مشروطیت حرکتی ننمایند. شاه شما مکر مکرر یمین و سوگند یاد ننموده بود و هکذا فعلل و تفعلل آیا آن عهد و پیمان ها و ضوی بی تمیز بود که با هیچ چیز به ارکان او شکست وارد نمی آمد. یاللهعجب آیا حجج اسلام به این درستی پیمان اعتماد و یا بدان پیروی که از فرمان آنان در عرض دو سال شده بود اطمینان می فرمودند.

در اوایل اسلام دو عبدالرحمن با ضرب قلیلی فتح اندلس نمودند و آن ملک را یک سر مالک شدند، اما در آخر عبدالله صغیر به شهوت پرستی خو نمود و چون مسلمانان اندلس نیز پیروی از او می نمایند با هزار گونه خفت غرناطه را به دشمنان اسلام تسلیم و با اهل و عیال راه افریقا را پیش گرفت. همین که از چنگ غنیم خلاص شد رو به سوی غرناطه نموده، آهی کشید و گریست. مادرش بدو گفت: «ای فرومایه هرگز نشاید تو را فرزند عرب گویند، کاش به جای تو سنگ زاییده بودم. بی حیا! چون مردان وطن را حفظ نمودی، اینک مانند زنان بر او می گویی؟ پدران تو پیوسته دشمنان را مقهور و آزاد ساختند. زیب و زینت دنیا تو را فریب داد به حدی که از عهده غلبه بر دشمن بیرون آمدن نتوانستی سهل است، از حفظ وطن هم عاجز ماندی. تن آسایی در قصور را بر مهام مملکت اختیار، شب و روز با زنان شهوت رانی پیشه نمودی، اگر اجداد تو پرسش نمایند تیغ جهانگیری محمدی را که در کف تو ودیعه نهادیم چگونه به کار بردی، قصر الحمر او البیض را به که سپردی و مسلمانان سیراوژن را که عدو پیوسته از خوف آنان خواب نداشتند به چه کار و اداشتی، و اسبان کحیلان را به کدام سو تاختی؟» چه جواب خواهی داد همگی حال کنونی ما را حکایت می کند.

هیچ دولت و ملتشی انقراض نیافته مگر تن پروری و نفاق را پیشه و زمام اختیار ملک و ملت را واگذار به حکمرانان مستبد نموده اند. مسلم است سلطنت با کر می یابد و با ظلم نمی یابد، آیا ملحدانی که پیرو خیالات

این گونه جبار هاند نام مسلمانی بر آنها نهادن قبیح نیست؟ و از برای عالم اسلامیت مایه ننگ و عار نیست. ای ایرانیان بدانید که همراهی با ظالم، ظلم و عدوانست. ظلم از کفر اشد است، نفاق مغایر طریقه مسلمانی است (انما المنافقون فی الدرک الاسفل) بعد از یک قرن و نیم که کاخ اسلام در شرف ویرانی و کار مسلمانان در عقده پریشانی بود، اداره مشروطیت خواست مظهر آثار عدل و داد آید و کار گیتی را باز آرد. عرصه آفاق را از گرد نفاق پیراسته دارد که ناگاه لشکر ابلیس سراسم تلبیس پیش آورد و در مقابل نص اجتهاد نمود. شیخ ناری و تالی خرس خونساری رئیس المصلحین حاجی میرزا حسن تبریزی طریق ایمان را رها و سیبل ضلال را پیش گرفته، جیش صفین و نهر و ان را در مقابل اهل ایمان برانگیختند و آتش فتنه را در طهران و تبریز برافروختند. در این دفعه مبنی بر اصرار اصحاب شکست بر مسلمین وارد آمد. ولی تبریزیان که شیر مردان روز نبردند و به مردی شهره آفاق، بهره عقبا چسته و چشم و دل بر حکم حق دوخته و بسته مال و جان را در راه دین نثار و تن به سختی در داده و سربازی را به نیل این سعادت به هیچ نشمرده و به سرداری و پایداری چند دلاور بویژه ستار خان که خداوند جهت اعلائی کلمه حق برانگیخته، پای مردانگی فشرده و کوی نیکنامی و سعادت را ربودند و الحق یعلو و لایعلی علیه را بر همه آشکار نمودند، و باید دانست ما پس از این دارای مشروطیت خواهیم بود. در اول با آن اعضا و آن آسانی که به دست آورده بودیم در جبین آن کشتی، نور ستگاری نبود زیاده بر این مهمل نگاری نشاید، اگر شایسته دانند در صفحات «شمس» بگنجانند، شاید برخی کج بینان راه را راستی گیرند و از تخدیش اذهان مسلمین دم فرو بندند و نام اساطین دین را به خفت نبرند.

روضی

۲- ادب و شعر سیاسی

گرایش به ادبیات و طنز و فکاهی به طور عموم و حساسیت ویژه به شعر سیاسی بویژه در روزنامه شمس کاملاً محسوس است. روزنامه شمس به شعر عرفانی، عاشقانه و گل و بلبل و قصاید و غزل‌های اغراق آمیز مدحیه واکنش منفی شدید دارد ولی تحت عنوان «ادبیات» اشعار سیاسی، اجتماعی و انتقادی فراوانی را منتشر نموده است که بعضاً نام شاعر را هم به همراه دارد و بعضاً بدون نام شاعر بوده و حالت «شبنامه ای» دارند. در اینجا گزیده‌هایی از این اشعار سیاسی و انتقادی را درج می‌کنیم، منتها پیش از آن مقاله مفصلی را که به قلم «معین اسلام مازندرانی» که در انتقاد از وضع موجود شعر و شاعری در آن زمان در شماره ۲۷ از سال دوم شمس از صفحه ۱۲ تا ۱۷ به همراه یک قطعه شعر سیاسی چاپ شده است، درج می‌کنیم و سپس دیگر قطعات ادب سیاسی را درج می‌کنیم.

سر فلاکت [در نقد شعر فارسی]

دیر زمانی است که عامه ایرانیان در بیانات خود دو مساله را ثابت می‌دارند: یکی وقوف بر امراض مستولیّه بر ایران و یکی طریق مداوا و علاجش را.

و این مبحث قابل انکار و رد نیست و ممکن است در یک نمایش ملی شخص با بصیرت در اندک دقتی، این معنی را بیابد. پس علت آنکه از این وقوف عمومی به هیچ وجه نتیجه و اثر خارجی نگرفته‌اند چیست؟ علت‌العلل، این نکته است که چون لسان ایران فارسی است و فارسی لسان ادبیات و ذوقیات است چنانچه این معنی را هم انکار نمی‌توان کرد، قولی است که جملگی بر آنند. و این صرف ادعا نیست، شاید برهانی برای منکر در دست باشد و در این لسان، ادبا و شعرای فصیح بسیار تربیت یافتند که از کثرت اشتهار حاجت به نام بردن ندارند. و این ذوقیات و ادبیات در کلیه اشخاص فارسی لسان یک رسوخ و جریان فوق‌العاده پیدا

نموده به حدی که اگر یکی از افراد ما بی بهره از این مطلب باشند و به اصطلاح ذوقی نداشته باشند او را از جنس بشر به شمار نمی آوریم بلکه یک مرتبه حیوانیت را در حق او قائل می شویم و به حدی این مسأله عمومیت پیدا کرده که در واقع طبیعت ثانوی شده است برای ما مردم. و این ذوقیات و ادبیات که تعبیر می کنیم یک مشت دروغ اندر دروغ اندر دروغ است. یک کلمه آن را چنانچه بخواهیم معنا کنیم به هیچ قاعده درست در نمی آید، نه عقلاً و نه نقلاً و نه حساً، ولی ملیح است و موزون که هر طبیعی مایل است به او. مثلاً این بیت را ملاحظه فرمایید و شما قارئین عظام را به حقیقت وجدان خودتان قسم می دهم که انصاف بدهید معنی این چیست و قادر بر تفسیرش کی است؟

پیوسته گر نبود به اجسام لطف تو،

بگسسته می شدی عرض از جوهرای ملک.

به خدای وحده لا شریک له هیچ عقلی و هیچ نقلی و حسی نشنیده و نمی تواند تصدیق کند که لطف ملک سبب متصل بودن عرض و جوهر است و اگر جنبه ای زلفش برگردد گسسته می شود. نمی دانم این دروغ شاخ دار است یا بال دار است یا سم دار. و این از شاه فردهای حکیم شیرازی است که عموم از بردارندش، و هر یک از ما که از این قبیل اشعار از بردارنده باشد او را از تمام حقوق انسانیت خارج می پنداریم. مثلاً از قارئین محترم تمنا می کنم که در این چند بیت اندکی تأمل کنند چنانچه معنی آن را یافتند به آدرس ذیل بفرستند تا در نمرات آتیه شمس درج نموده، معذرت از اعتراض خویش بخواهیم و آن این است:

اهل سماوات عروس منند

مرغ نر ماده خروس منند

و یا آنکه:

ما همه آدم و لکن بی مهار

می خوریم اندر هوا برگ چنار

ما همه روحیم اما بی فروغ

گاه کشک و گه به نیروگاه دوغ

جامع الفاظ حق یک سر تن است

واندر آن تن، یک دو تن پیراهن است

و یا آنکه:

در میکده عشق چه رفتی به سلامت

در جنگل افلاک نهان باش بهان باش

و یا قدری ترقی کرده می گوئیم:

اهل فریقین در تو خیره بمانند

گر بروی در حسابگاه قیامت

چشم مسافر چه بر جمال تو افتد

عزم رحیلش بدل شود به اقامت

و یا آنکه:

هزار زخم پیاهی چه اتفاق افتد

زدست دوست نشاید که انتقام کنند.



گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

به همه انبیای مرسل قسم است که چنانچه دوست کلمه بد و خشن بگوید هزار گونه حاضریم برای فراهم آوردن اسباب قتل او، بلکه فعلاً ترقی کرده منتظر بد گفتن دوست نمی مانیم، بد نگفته برای قتلش حاضریم. و زیارت جمال فلان طفل بی مو هم هیچ گونه مانع حرکت و سبب اقامت نمی شود، بلکه روز موعده حرکت ماشین وی را خود بدون دغدغه حرکت کرده به مقصد می رویم و اهل فریقین هم هیچ وقت خیره نمی مانند برای ورود فلان زن و یا فلان بچه در حسابگاه قیامت، بلکه هر یک از اهل محشر فکر دردی در مان خود می باشند، فرصت این قسم تماشاها برای کسی نیست.

حاصل این است اینها جملتاً یک مشت دروغ موزون ملیح ذوقی است که به هیچ قاعده عقلی صحت خارجی اش معلوم نیست و این اکاذیب به قسمی در خون ما مردم ایران داخل شده که ابداً ملاحظه و تفکر نمی کنیم که دروغ گفتن بد است و اخلاق را فاسد و بازار معارف و ادبیات را کاسد می کند. علاوه بر دروغ گویی تتبع های مخصوص هم مرتکب می شویم و هر کس دارای این مسلک نباشد می گوئیم بیچاره طبع شعر ندارد، محروم است از این فیض عظیم. در واقع طبع دروغ بافی ندارد و قصص گذشته را که اصلاً موهوم صرف است نمی تواند با هزاران شاخ و برگ دروغ ذکر کند. یکی از اصحاب همین فن پسر خویشتن را هنگام نصیحت می گوید: در شعر مپیچ و در فن او، چون اکذب اوست احسن او.

شمارا به خدا انصاف بدهید مساله را که هر چه انسان مبالغه کند در دروغ گفتنش ملیح تر و مطبوع تر می شود، آیا سزاوار است که ملتی همچو مساله ای را جز و اخلاق و یا آنکه در واقع این مسلک را طبیعت ثانوی خویش قرار بدهند و در تمام امورات پولتیکی و سیاسی و علمی راجع به امور مملکتی مداخلت تامه اش داده که سر تا پای مسائل پولتیکی را این ذوقیات دروغ به قسمی فراگیرد که نمکزار لاشه انسان را، که در اندک مدتی ماهیت او را قلب کرده، تمسک خالصش می نماید. همان قسم این اکاذیب بی پر و پا مقاصد عالیه سیاسی را جز و خود نموده و به کلی ماهیتش را منقلب ساخته مثل خود کرده، به عبارت آخری یک مشت اشعار ملیح یا لواط فصیح را ما مردم ایران سرمایه سعادت ابدی خویش قرار داده و هر آن در صد داریم که چیزی بر او اضافه نمایم یا ماده تاریخی تازه تر برای مجلس مقدس ساخته باشیم و یا قصیده خوش اسلوب تر سروده باشیم و در آن استقبال حکیم ناصر خسرو و علوی را کرده یا پیروی سعد مسعود سلمان را نموده و یا به جنگ ترکستانی ها رفته و... و چنانچه کسی اندک تفکری کند و در اوضاع ایران باریک شود به خوبی می تواند درک کند این مساله را که در تمام ایران فعلاً به جز و لواط مسجع و مقفی و پاره ای قصاید و غزلیات فصیح و ملیح که مضامین هر دو شان بکر است چیز دیگر نیست و منحصر است سرمایه و هستی و ثروت ملی ایران فعلاً به همین یک مشت الفاظ که تمام دروغ محض و محض دروغ است. و به همین قناعت کرده تخطی از این را غیر جایز بل یکی از کبایر بزرگ می شماریم.

جز حرف ندارم چه کنم در همه عمر سرمایه و اندوخته و حاصلم این است. آن هم حرف دروغ نمی گذرد از یادم هنگامی را که خدمت حضرت اوستاد به فرا گرفتن فنون اشتغال داشتم و دائماً مشغول سرودن اشعار به سبک قاتنی و وقار بودم. حضرت فاضل خردمند جناب حاج سید نصر الله سادات اخوی و کیل مجلس مقدس می فرمود چه می کنی؟ عرض می کردم فلان قصیده را استقبال می کنم می فرمود او که سرود چه بهره برد تا تو از استقبالش ببری. غرض این است که از زمان خردی به این اکاذیب خو گرفته ایم. با شیر اندرون شده با جان به در شود و ممکن نیست تا از این جعلیات و اکاذیب ملیح دست نکشیم، به سر منزل سعادت پی ببریم، باید بین سخن ذوقی و صحبت سیاسی و پولتیکی فرق باشد. یعنی این را در موقع خود در صورتی که نشود از میانه برداشتنش بیان کرد و آن را در جای خویش. ما مردم تمام صحبت ها را

مزمز و جا با اشعار آبدار حکیم قاتنی در محضر و منبر و میانه ستون روزنامه جات ادا می کنیم .
 و چنانچه اشعار آن مرحوم اثر خراجی در عالم وجود پیدا نمود بدیهی است که سخنان ما مردم نیز موثر خواهد شد . مضمون این بیتش تا بمیرم از نظرم محو نمیشود که در مدح محمدشاه غازی سروده :
 که از اندک قهر تو دفعتا خلق می شود صد هزار دوزخ و از یک نظر لطف تو آنا موجود می گردد دو صد هزار بهشت . و یا اگر بر کسی خشم فرمایی آن آدم به قهقرا به قدری برمی گردد که به جنین مادرش فرومی رود!
 هنگام مطالعه این مساله به خاطر مرسید که تمام قهر خدا یک جهنم بیش خلق نکرده و تمام لطفش یک بهشت بیش مهیا ننموده . معلوم می شود محمدشاه غازی دو صد هزار مرتبه فوق مرتبه الوهیت را دارا بوده!
 گرچه هنگام نوشتن این لایحه کسی از دوستان حاضر بود و گفت این بیت معنی دارد و یک کلمه دروغ ندارد برای آنکه سلاطین قاجاریه به اندک توجهی به یک آشپز بچه ، در اندک مدتی به مقام های خیلی عالی می رساندندش و بالعکس در یک نظره قهر آمیز بسی از ممالک بزرگ را و یا اشخاص عالی را خراب و ذلیل می نمودند . باری از این قبیل است باقی داستان . چون توشنودی فرح چه لازم تکرار .
 امروزه باز اگر بخواهند پیروی از مسلک قدیم کرده باشند و ترویج ذوقیات و ادبیات را از دست نداده باشند خوب است این قصیده را که متعلق است به یکی از دانشمندان بزرگ ایران و گمان ندارم که رضایت به بردن نام خویش داشته باشد ، پیروی کرده و از روی این سبک قصیده و غزل سرایی کنند که هم دروغ که یکی از اصول شاعری است نگفته اند و هم سیاسی و علمی صحبت کرده اند و لاف بل بیچاره ملت را از وادی گمراهی و جهل رها نینداند و آن این است :

غرض زانجمن و اجتماع ، جمع قواست
 چرا که قطره چو شد متصل به هم دریاست
 ز قطره هیچ نیاید ، ولی چه دریا گشت
 هر آنچه نفع تصور کنی در او کانه جاست
 ز قطره دیده نگردیده هیچ جنبش و موج
 که موج جنبش مخصوص بحر طوفان زاست
 ز قطره ماهی پیدا نمی شود هرگز
 محیط باشد کز وی نهنگ خواهد خواست
 به قطره کشتی هرگز نمی توان راندن
 چرا که او رانی کودکی است و نی پهناست
 ز گندمی نتوان پخت نان و جوع نشانند
 چه گشت خرمن و خروار وقت برگ و نواست
 ز فرد فرد محال است کارهای بزرگ
 ولی ز جمع توان خواست هر چه خواهی خواست
 اگر مرا و تو را عقل خویش کافی بود
 چرا به حکم خداوند امر بر شوراست
 بلی چه مورچه کاترا تفاق دست دهد
 به قول شیخ که شیر زیان اسیر و فناست
 قوای چند چه در یک مقام جمع شود

بهر چه رای کند روی فتح با آنجاست
 تفاق باید در جمله قوا کردن
 که از دحام فقط صرف شورش و غوغاست
 ولی تفاق اگر می کنی چنان باید
 که کار مردم دانا و کرده عقلاست
 تفاق باید حالی و مالی و جانی
 که گر جز این بود آن اتفاق صوت و صداست
 بلی ببايد جمعیت و تفاق نمود
 که هر چه هست از اجماع و اتفاق پياست
 بدین دلیل یدالله مع الجماعه سرود
 که با جماعت دستی قوی یدی طولاست
 ولی چه تفرقه اندر میان جمع فتد
 همان حکایت صوفی و سید و ملاست
 ولیک باید از روی علم گشتن جمع
 که گله گله همی گوسفند هم به چراست
 هزار گله از گوسفند نادان را
 برای تفرقه یک گرگ ناتوان به کفاست
 چه صرفه برد تواند کسی ز یک رمه خر
 که خر خر است اگر صد هزار اگر صد تاست
 مسلم است که گر در میان نبود علم
 قوای ما همه بی مصرف و عمل بی جاست
 ز روی علم قوا را به خرج باید داد
 و گرنه قوه هدر رفته است و رمج هبایست
 به علم کوش که سر مشق زندگی علم است
 که علم اگر نبود ز ندگیت بی ابقاست
 هر آن که را به جهان علم نیست هیچش نیست
 اگر که خود همه روی ارض را داراست
 پس اجتماع ببايد ز روی دانش و علم
 که علم اگر نبود اجتماع بی معناست
 غرض ز علم چه بینایی است و پی بردن
 به اینکه این به صواب است یا که آن به خطاست
 غرض ز علم چه واقف به حال خود گشتن
 که از چه روی گرفتار درد و رنج و بلاست
 غرض ز علم چه بی بر حقوق خود بردن
 که از چه دستخوش و پایمال جور و جفاست

شماره ۲ ۱۳۳۶ خورشیدی (سال نهم) شماره انتشارات ۱۳۳۶ شماره ۱

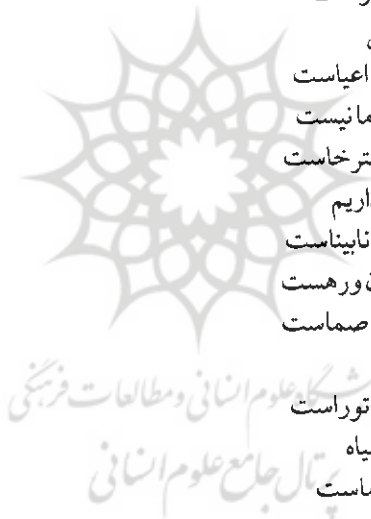
شمس

مدیر: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر
 مدیر عامل: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر
 مدیر عامل: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر
 مدیر عامل: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر
 مدیر عامل: آیت الله العظمی آقا میرزا محمد باقر

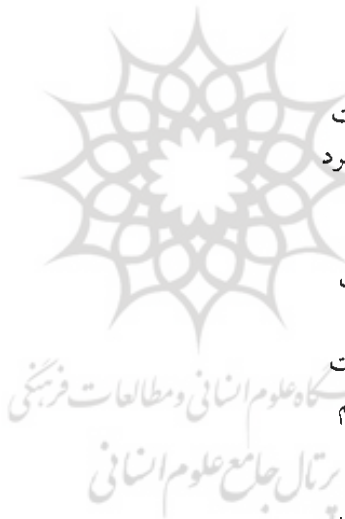


مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
 تهران - خیابان ولیعصر - پلاک ۱۱۱

چه شد که ایران آن تختگاه ایرج و سلم
کنون خراب تر از ریع سلمی و سلماست
چه شد مکننت او شد بدل به ذلت و فقر
چه شد که ملت او مبتلای رنج و عناست
چرا شده است چنین مورد ملامت و طعن
چرا که در همه عالم محل استهزا است
چه بود چگونگی شد آخر چه وضع پیش آمد
که پست تر از همه امروزه ملک و ملت ماست
مگر نه ما را همدست و پای داده خدای
مگر نه ما را هم چشم و گوش و هوش و ذکا است
ز ماست هر چه بود نقص و هر چه باشد عیب
که فضل و رحمت او لاتعد و لاتحصی است
بس است خبط و خطا تا کی، غرض تا چند
گذشت کار چرا کار خود نسازی راست
خریت آخر تا چند و احمقی تا کی
دگر چه جای کسالت چه سود در اعیاست
تو گویی اینکه عصب هیچ در تن ما نیست
و گر که هست گرفتار ضعف و استرخاست
تو گویی اینکه نداریم چشم و کرداریم
هم از سلاق و سبیل مرمد است و نایناست
تو گویی اینکه نبود است گوشمان و رهست
اسیر رنج دوی و طنین و طرش و صماست
بود که بر سر تو آید آنچه من دانم
اگر حمیت و غیرت همین بود که تو راست
بسی نباید کت روز تیره است و سیاه
بسی نماند کت حال حال عبد و اماست
میان معجم احرار تا بر آری اسم
به فعل کوش که گویند حرف جز و هواست
از آن نباشد در کارهای ما اثری
که کار ما همه از راه ریب و روی و ریاست
بیا که ما و تو فکری به حال خویش کنیم
که حال ما اگر این است آه و واویلاست
چقدر خسبی آخر گذشت آب از سر
بیای خیز تو آخر چه موقع اغماست
تمام این همه بدبختی است بی علمی



که هر که را نبود علم اسفل و ادناست
 به تیغ شاه نگر قصه گذشته مخوان
 به قول عنصری آن گو به شعر مولاناست
 مرا از این سخن عنصری غرض این است
 که خود گذشته گذشته است حرف از حال است
 بس است دیگر افسانه خواندن و گفتن
 که قصه گویی از شغل و پیشه سفهاست
 ز عشق و شورش مجنون مرا چه فایده است
 مرا چه فایده از حسن و خوبی لیلاست
 رباب و وعد دگر بهر من چه سود دهد
 چه حاصلی به من از مهر و امق و عذراست
 چه سود از طمع و بخل اشعث و مادر
 چه بهره از شرف و بذل حاتم و یحیاست
 مرا حدیث خورتق چه کار می آید
 که خانه من بیچاره بدتر از صحراست
 مرا حکایت قارون چه سود می بخشد
 که فقر و فاقه من شهره نزد شاه و گداست
 مرا چه کار که سابق فلان چه بود و چه کرد
 برای حالت حالیهات چه فتوی و راست
 مرا بگویی که در کار خود چه باید کرد
 مرا بگویی که امروزه بهر من چه سزا است
 حدیث شوکت ژاپون بگویی و میکادو
 اگر حدیث کنی این چنین حدیث رواست
 سزا است آنکه به مردانگی و غیرت و علم
 علم شوند که امروزه دستتان بالا است
 چه شد که این پسر نورسیده مشرق
 به شرق و غرب لوایش بلند و دست رسناست
 چگونه شد که چنین زود گشت صاحب رشد
 که این مثابه در او قدرت است و استیلاست
 چگونه زود چنین قادر و توانا گشت
 که از هر آنچه تصور کنیش استغناست
 خوشا به حال چنین ملت نجیب و غیور
 که علم و دانش او را کمال و استقصاست
 پس آنچه کردوی و این چنین مسلم گشت
 به ماست فرض که آسان کنیم بی کم و کاست



نگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

که بهر دانی سرمشق گفته عالی است
برای نادان دستور گفته داناست
و گرنه بر همه ایران و ملک ملت او
بیا و فاتحه خوان که مرد و وقت عزاست .

باری تمام این مقدمات برای این است که سخن واقع و غیر واقع را از یکدیگر فرق بگذارند و حاضر برای استماع سخنی بشوند که با قصاید مرحوم قآنی فرق داشته باشد . این مرتبه را که عموم حاصل نمودند آن وقت ممکن است در یک مبحث علمی ، مرض ایران و طریق علاج سریع النفوذش را بیان نمود که عموم از روی حقیقت پی به فلاکت و بدبختی خویش ببرند و در صدد معالجه برآیند و بدیهی است که از روی واقع که در صدد علاج برآمدند مریض معالجه خواهد شد والا غیر ممکن است دامن خاک پاک ایران را از چنگال اجنبی رها نیندند .

ترسم نرسی به کعبه ای اعرابی
این ره که تو می روی به ترکستان است .

باقی اسرار فلاکت ایرانیان اگر گوش شنوایی پیدا شود در نمرات آتیه شمس ذکر خواهیم نمود .

حامی خاک و محب استقلال ایران عبدالحسین بن عبدالر سول المازندرانی
معین اسلام

نمونه‌هایی از سروده‌های سیاسی مندرج در روزنامه شمس

خبر : افتتاح مجلس شورای ملی عثمانی

با ظهور و بروز آثار نیکبختی عموم اسلامیان بویژه عثمانیان بحمدالله در پرتو اتحاد و اتفاق و استقامت و استمداد فرقه احرار در این روز فیروز که توانیم گفت از برای کافه مسلمانان کره ارض به منزله عید نوروز بلکه نخستین روز سعادت و فیروزی است ، رسم افتتاح مجلس مبعوثان دولت علیه عثمانی با کمال حشمت و شکوه اجرا گردید و اینک علی‌الرسم ، کافه مسلمانان را از این موهبت کبریا تبریک و تهنیت گفته و از درگاه دانای دادگر ، تعمیم این اساس مسلمانی را از برای کافه دول و ملل اسلام از درون جان مسئلت می‌نماییم .
این دعا از من و از خلیل ملک آمین باد .

اسلامبول - مطبعه آصا دوریان - سید حسن

■ ■ ■

[قصیده تبریکیه به مناسبت افتتاح مجلس مشروطه در عثمانی]

قصیده تبریکیه مجلس مبعوثان عثمانی است که از طرف جناب اشرف ارفع الدوله میرزا رضاخان دانش
سفیر کبیر به رشته نظم کشیده شده است :

در آن او ان سعد که آثار مسعدت
کم کم میان خاوریان نیز شد پدید
ز آزادی و برابری و داد پرتوی
در مغز اهل شرق به تایید حق رسید
احرار هر دیار به تخلیص نوع خویش
بودند مبتلا نه غم از بند و نه ز حدید
در روزگار تیره احرار شرفیاب

ناگاه صبح طالع عثمانیان دمید
 از یک هزار و سیصد بگذشته بیست و شش
 دارالسعادة را شرفی تازه شد مزید
 بیست و شش جمادی ثانی به ناگاهان
 زینت بیافت شهر و گرفتند جمله عید
 فخر ملوک عثمان سلطان بر و بحر
 عبدالحمید خان دویم زاده مجید
 سی و دو سال رفته ز تعطیل انجمن
 فرمان بداد کز نو بازش کند سعید
 اکمال امر گشت به کامل سپش رجوع
 چون وقت افتتاح ز سعیش فرارسید
 در روز بیست و سیم ذیقعه الحرام
 یوم خمیس ساعت فرخنده و سعید
 اعیان ملک با و کلا و سفیرها
 دعوت شدند جمله به این محفل جدید
 و آنکه خجسته موکب سلطان حمید را
 گردونه جلال سوی انجمن کشید
 خود باز کرد مجلس کنکاش عام را
 سد تیر طوب داد به عثمانیان نوید
 ناید به شرح خرمی و شادی و سرور
 کاندر میان جمع در آن لحظه شد پدید
 بهر دعای دولت سلطان ز هر کنار
 فریاد «چوق یشا» به سماواتیان رسید
 حریت از به خلق عطا کرد پادشاه
 خلقی زجان شدند و را عبد زر خرید
 مسحور مانده «دانش» اندر میان جمع
 این قطعه را به نظم همی آن زمان کشید^(۱)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی



قصیده اتحادیه

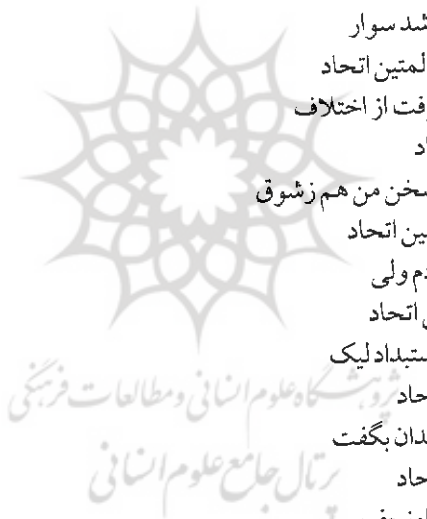
بسم الله الرحمن الرحيم
 قال الله تعالى في كتابه الكريم : «واعتصموا بحبل الله جميعاً ولا تفرقوا» صدق الله العظيم الحليم .
 کس چه داند قیمت بالاترین اتحاد
 کرده بالا قدر آن جان آفرین اتحاد
 ناشر اسرار توحید است دین اتحاد
 باهر است انوار احمد بر جبین اتحاد

مغز قرآن است و هم محصول شرع مصطفاست
 معنی رنگین چون در ثمین اتحاد
 آفتابی چون محمد هست ماهی چون علی
 شاد باش ای دل که بر چرخ برین اتحاد
 یادگاری مانند بر امت صراط المستقیم
 تا به روز محشر از سلطان دین اتحاد
 اندرین ره باید اول پانهاد از راستی
 ای رفیقان همچو حرف اولین اتحاد
 ز اتحاد است چار رکن خانه دین استوار
 دال بر این حرف ، حرف آخرین اتحاد
 بر تفنگ و طوب عالم کوب اعدا هیچ که
 مانعی نبود به جز حصن الحصین اتحاد
 در میان این همه دشمن مظفر زیستن
 هیچ ممکن نیست بی فتح المبین اتحاد
 کشتی نوح نبی داریم نتوان شد سوار
 در همین طوفان به جز جبل المتین اتحاد
 چون مزاج اهل دل سفر ا گرفت از اختلاف
 چاره نبود از سر کنگبین اتحاد
 هر سری از هر دری گفتمی سخن من هم ز شوق
 طرح کردم بیت چندی بر زمین اتحاد
 تلخکام از زهر مار تفرقه بودم ولی
 داشتم چون نخل میل انکبین اتحاد
 همچو یاران دل سیه بودم ز استبداد لیک
 داشتم در سر خیال نازنین اتحاد
 ناگهان آمد بشیری از درم خندان بگفت
 مرده ای نسل امام المتقین اتحاد
 انقلاب حیرت افزا را ببین شاه نجف
 گفت در یک مصرع پاک و بهین اتحاد
 (العجب کل العجب بین جمادی و رجب)
 راست فرمود است شاه راستین اتحاد
 همچو خورشید سپهر چارمین دارد فروغ
 نظم شاهنشاه تخت چارمین اتحاد. (۳)

بقیه دارد

بقیه قصیده اتحادیه از نمره ۱۶

بر بیانی چشم و لوح دل نویسندار سزد



گروه مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

این گرامی نطق را محررین اتحاد
 برقع از عارضی فکند امروز کرد عرض جمال
 همچو خاور شاهد خلوت نشین اتحاد
 کرد استبداد را قهر الهی سرنگون
 لیک لطفش شد کنون یار گزین اتحاد
 وه چه خوش بیدار کرد از خواب غفلت خلق را
 بانگ آزادی و شادی و طنین اتحاد
 همچو جم جم جهان افروز دارد اجتماع
 همچو یم گوهر فشانند آستین اتحاد
 در یسار اتحاد آماده اسباب ظفر
 صف رجال الله کشیده در یمین اتحاد
 همچون حریت مساوات و عدالت مشورت
 هست آثار کمال اندر کمین اتحاد
 بر سر عثمانیان امروز سایه بر فکند
 این همای دولت و جاه تکین اتحاد
 آفرین بادا به شبان وطن چون هر یکیست
 مرد میدان و غاشیر عرین اتحاد
 این جوانمردان محمود السیر دارند خوش
 عقل دور اندیش و چشم دور بین اتحاد
 جمله محبوب القلوبند و همه نورالعیون
 هر یکی را خوانمش رکن الرکین اتحاد
 مالک شمشیر هر یک همچو بهرام فلک
 همچو مالک صاحب رای رزین اتحاد
 هر یکی همچون صباح الدین شام ظلم را
 مضمحل کرد بانور یقین اتحاد
 حسن روز افزون حریت خداداد است و بس
 هست ای احرار چون او حور عین اتحاد
 قصه زلف دل آویزش نویسم دور نیست
 نامق عصم چو کلک عنبرین اتحاد
 می چکد آب حیات از خامه کر و صفی کنم
 خضر خط مهرخ و خاور جبین اتحاد
 آسمان سیر است براق همت والای من
 منزلی دارد که چون روی زمین اتحاد
 چون عطار د صاحب جوزا و سنبل نیستم
 لیک هستم همچو برهان خوشه چین اتحاد



هر که بی برهان برای خویشتن دینی گرفت
 نیست برهان را به گیتی غیر دین اتحاد
 بگذر از سودا و سود چین و ماچین مردوار
 اندر اگر طالب علمی بچین اتحاد
 گر تو مرد کاملی برگیر در بزم وفاق
 از کف ساقی وحدت ساتکین اتحاد
 همچو بیت ا . . . به حرمت پایدارست و به نام
 تا قیام الساعه بنیان الرصین اتحاد
 مایه صد شادمانی و مبارک مقدمست
 همچو اعیاد روان پرور سنین اتحاد
 سال هجرت یکهزار و سیصد و بیست و شش است
 مبده حریت است و آذرین اتحاد
 همچو قانون اساسی پاسبان دارد وطن
 اوست نعم الخادم و نعم القرین اتحاد
 شاه بخشید از کرم او را به ملت چون که اوست
 حرز جانها و حصار آهنین اتحاد
 پادشاه نکته دان عبدالحمید باذل است
 ظل مولی حامی دین مبین اتحاد
 حمدلله سلطنت دارد ولی عهد گزین
 چون رشاد افندی در عهد نوین اتحاد
 یوسف عزالدین افندی جانشین دویم است
 هست همچون او ظهیر دویمین اتحاد
 ای حسینی تو به صد صدق و صفایی کن دعا
 تا که آمینی کند روح الامین اتحاد
 خاتم اقبال خاقانی سلیمان دستگاه
 دلنشین بادا مزین بانگین اتحاد
 کان مهراوند آن دو بزرگوار کروی شیم
 هر یکی بادا مربی و معین اتحاد
 دولتتم شهزادگانم ، بادا مدام
 کامران و کامیاب و کامیین اتحاد

آمین



نَمَقَهُ الْفَقِيرِ الدَّاعِي پیرزاده عموم اقوام بلخ و بدخشان و قندوز سید محمد برهان الدین الحسینی غفر له .^(۳)
 مناسب مقام چنین دیدم که قصیده مرحوم شبانی و قصیده دیگر که در ذیل به طریق شبنامه در طهران منتشر
 ساخته اند که الحق داد سخن داده و با ادبیات امروزه و حال حالیه خیلی وفق می دهد در این جریده مندرج

سازیم، مگر بیدادگران اندکی عبرت گرفته، نام خود را به زشتی در اوراق دهر نگذارند و از اندرز بزرگان و پیشینیان پند گیرند.

ادبیات

دادگر آسمان که داد بشر داد
داد که تا خاکیان رهند زبیداد
گر ندهد داد خلق دادگر خاک
دادگر آسمان بگیرد از او داد
داد تو را داد تا که داد دهی تو
گر ندهی داد، داد از تو کشد داد
داد ده امروز، تا که داد دهندت
فردا کانهجایی است بنده و آزاد
گوش به فریاد دادخواه ده امروز
تات به فردا نکرد باید فریاد
داد ده، داد کن که دادگر کل
کافه انبیا به داد فرستاد
ورنه بدانی زبان تازی فرقان
خیز و دستایر خوان و صحف مهاباد
هر چه بنا انبیا نهاده به گیتی
ز اب گل داد بیخ دارد و بنیاد
ملک گر آباد شد بداد شد ایرا
گیتی بی آب داد کی شود آباد
ورت زبیداد و داد پند بیاید
خیز و به بابل رو مداین و بغداد
کاخ ملوک بزرگ رفته نگه کن
آنچه بد از خشت خام و آنچه ز پولاد
هر چه بنایش به داد بود بپایست
و آنچه زبیداد بود جمله بر افتاد
داد دل از شادی زمانه بگیرد
شاه که دلها کند به داد همی شاد



تبریک محمد علی شاه به سلطان عثمانی به مناسبت تاسیس مجلس مبعوثان و شعری در این باره
تلگرافی که از طرف محمد علی میرزا پس از افتتاح مجلس مبعوثان عثمانی به اعلیحضرت سلطان عبدالحمید
خان شده با جواب شاهانه ای که از طرف قرین الشرف! ایشان شده عینا درج می سازیم:

صورت تلگراف

چون جهت گشاد مجلس مبعوثان تبریکات تلگرافی از هر ناحیه به ذات همایون عرض شده بود لهدا من هم

تبریکات خالصانه خود را اظهار می‌دارم از دیاد عمر و عافیت ذات همایونی را مسئلت نموده توفیق‌بخشی و فیروزی این اصول اداره جدید را در حق ممالک شاهانه از ایزد متعال خواستارم.

محمدعلی شاه قاجار



جواب

تلگراف شهیانه‌تان را با کمال ممنونیت اخذ، از تمنیات حسنه که بیان فرمودید تشکر نموده؛ حصول اسبابی را که کافل سعادت حال ذات عالی شاهی و ملت ایران است از جناب حق تمنی می‌نمایم.

اظهار نظر شمس

سبحان الله گویا این جوان مصروع خلقت قوه منفعله را منکر است، نه از خدا خجالت می‌کشد و نه از مخلوق شرم می‌دارد، رسوایی نمیداند، شرف نمی‌فهمد، عالم انسانیت و اسلامیت را مسخره می‌کند، دین و شریعت را سخریه می‌نماید، اصول تمدن و نیک‌بختی و شرافت را استهزا می‌کند، با جهان مدنیت و سلاطین با عز و تمکین از در بازی و ملعبه در می‌آید. نه قولش را اطمینان و نه فعلش را اعتمادی است. عهد، می‌شکند، پیمان می‌گسلد، نقض یمین می‌کند، دروغ می‌گوید، با هر کس از در مکر و خدعه و فریب در می‌آید. از یکطرف سعادت ملت، اساس نیک‌بختی و مایه ترقی، بنیاد عدل منهدم می‌سازد، مملکت را برای یک هوای نفسانی و یکساعت خودسری تسلیم اجانب می‌کند. خون مسلمانان می‌ریزد. اموال مسلمین به غارت می‌دهد، خانه خدا به توپ می‌بندد، کتاب آسمانی می‌سوزاند. از طرف دیگر محض فریب دادن و گول زدن اظهار تشریح و تمدن می‌کند. اسم اسلام به زیان می‌آورد، توفیق‌بخشی اداره جدید را مسألت می‌کند، تبریک می‌گوید. بایند از وی سؤال نمود اگر این اصول جدید مایه سعادت و نیک‌بختی است چرا بر هم می‌زنی؟ چرا پایمال سم ستوران می‌کنی؟ از چه رو طرفداران وی را مضمحل و پریشان می‌نمایی؟

جای آنست که این غزل را در این مقام بنگاریم:

باغ پریشان و سرو و کاج پریشان
ملک پریشان و تخت و تاج پریشان
لعنت حق بر لجاج باد که گشته است
کار در شاه از لجاج پریشان
وای به ملکی که شد ز خارج و داخل
دخل پریشیده و خراج پریشان
نور بنا شد به مجلسی که ز جمعش
شمع پریشان شد و سراج پریشان
شه نکند هیچ خواب امن چو، دارد
بستر شوریده و دواج پریشان
خیر نبیند شبان ز روغن و پشمش
هر کلمه را که شد، نتایج پریشان
لا بد باید یکی طیبی حاذق
مملکتی را که شد مزاج پریشان
بیش پریشان شود علیل چو باشد

رای طبیبش کمی علاج پریشان
 اهل سماوات و ارض خیره که چون شد
 نور به مصباح و در ز حاج پریشان
 زر پریشان رواج یابد لیکن
 وای به وقتی که شد رواج پریشان
 سایه شاه ای شکفت کو که ببیند .
 کتاب شاه بالایی تخت آج پریشان
 کین علل ملک را طبیبی جز او
 نیست که نبود گهی علاج پریشان .^(۵)



شبنامه‌ای به صورت شعر خطاب به محمدعلی شاه در دوره استبداد صغیر
 قطعه‌ای است که یکی از دانشمندان هموطن اتشا فرموده و به طریق شبنامه در طهران منتشر نموده‌اند:



محمدعلی شاه

به عرض شاه رسان ای صبا ز راه وفا
 که ای شهنشه ایران و جانشین کیان
 مگر به عرض حضور تو نارساند کسی
 که گندمی که نمایند زیر خاک نهان
 نخست چونکه شود سبزه لاغر است و تنک
 چنانکه می نپسندند زارع و دهقان
 نظر به مصلحت دهفت یله سازد
 گله به مزرعه کدخدای ده چوپان
 لگد کنند و چرند آنچه گندم سبز است
 چنانچه بائر و دائر همی شود یکسان
 چه بگذرد دو سه ماهی از آن همان گندم
 بروید از نو سر سبز زو شود بستان
 ستبر پنجه زده هفت سنبل آرد بار
 چنانچه وعده نموده خدای در قرآن
 بکاشت ملت بیچاره تخم آزادی
 ز بعد بتدگی و قرن‌های بی پایان
 چو سر ز خاک برآورد امر فرمودی
 به مردم همه اهریمنان بی ایمان
 که خاک مسجد و مجلس همی دهند به باد
 کشند مردم مظلوم را ز پیر و جوان
 به یک اشاره که از روی خواهش نفس است
 خراب گشت بسی خانه‌های بی گنهان
 شها چراندی اگر سبز حاصل ملت

بهوش باش که رویاندش خدای جهان
 بسی نکوتر و سر سبزتر ز اول بار
 اگر چه چند صباحی عقب فتادست آن
 جزای هر عملی مثل آن بود بی شک
 که می دهد بسز او ار مجزی و منان
 خراب کردی اگر خانه ای زبی گنهی
 جسارت است شها خانه ات شود ویران
 یکی لطیفه نغز این بود که خانه ما
 هزار ذرع بود در مثل به حیث مکان
 ولی به مملکت ما تو چون شهنشاهی
 تو را بود به مثل خانه مملکت ایران
 خراب گردد و ویران تو زنده ما مرده
 بقول عام کشیدیم برات خط و نشان
 زبان درازی شد خسروا ببخش مرا
 بکن هر آنچه دلت خواست خانه آبادان»^(۶)

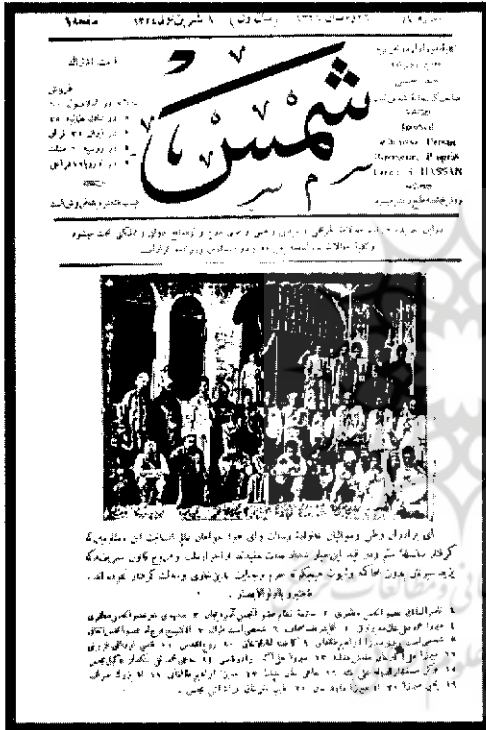


شبنامه ای به زبان شعر در توصیف دوران استبداد صغیر
 قصیده ای است که یکی از هموطنان محترم به رشته نظم در آورده و الحق داد سخن داده و به طریق شبنامه
 در طهران نشر نموده.

ادبیات

ستم از حد گذشت ای شاه و ویران گشت ایران
 مگر جغدی که آسایش نباشد جز به ویران
 بین آخر چه بستی طرف از این ظلم و زسفاکی
 به غیر از آنکه از کف رفته ملک و مال و ایمانت
 به یزدان سرکشی کردی شکستی حد قرآن را
 ندانم تا چه کیفر آید از یزدان و قرآنت
 شنیدم گفته ای وقت قسم خوردن جنب بودم
 اگر این راست باشد آفرین بر ذوق وجدانت
 شها خود را به بدعهدی نمودی شهره عالم
 کند ضرب المثل در این صفت تاریخ دورانت
 به خط خویش دادی خط آزادی و بگرفتی
 طمع داری بدین خصلت خدا بخشد گناهانت
 فکندی ملت بیچاره را بر جان یکدیگر
 که تارنگین کنی از خون خلق بیگنه خوانت
 گهی مشروطه را سازی حرام و گه عدالت را

کشد این کش مکش آخر به بدبختی و خسرات
 شها از خواب غفلت سر برآر و فکر سامان کن
 و گر نه بر کند سیل حوادث بیخ و بنیات
 پشیمانی ندارد سود چون بگذشت آب از سر
 الهی زین خطا کاری خدا سازد پشیمانان
 به آذربایجان لختی نظر از روی عبرت کن
 که ملت از چه علت سر کشید از خط فرمانت
 لرستان، استرآباد و طولش جملگی مختل
 نمود این فتنه رو آخر به شیراز و صفاهان
 شها گر چاره این دردی درمان نفرمایی
 رود از فکر این خرسان ز کف آخر خراسان
 شها تاج کیان و تخت کیخسرو به آسانی
 بشد بر باد از حمق مشیران و امیران
 شها گر شیخ ناری را مرانی زود از کشور
 بزودی می برد این بدمنش تا قصر نیران
 شها زین شیخ شیطان خو حذر فرما که می بینم
 به دوزخ می کشاند عاقبت این کهنه شیطان
 شها آیات حق گفتند اندرز الهی را
 ولی افسوس نشیدی و نشنیدند اعوانت
 زهر سو خسر و آثار بدبختی عیان بینی
 به یاد آور یکی از بیرق و از جیش زاغانت^(۷)
 به تقویم رقوم^(۸) بنگر و حال سماوی بین
 که با مشروطه چون همزه بود او ضاع دورانت
 شها مشروطه اسلامست و اسلامست مشروطه
 بیا مشروطه پرور شو که تا خوانند مسلمانت
 شها بگذر ز استبداد و با مشروطه همزه شو
 مکن خلقی پریشان تا نسازد حق پریشان
 خدا شاهد بود شاهها که دولت خواه حق گویم
 مخور گول (سنه قربان) که خواهد ساخت قربانت
 شها و الهی باللهی که بد خواهتم نمی باشم
 زحق خواهم تو خسرو باشی و مخلوق خواهانت
 اگر مشروطه دادی می بری گوی سعادت را
 و گر نه می کند دوران چو گو پامال چو گانت
 شها مشروطه از ایران دگر خارج نمی گردد
 حقیقت را بیان کردم که تا فارغ شود جانت^(۹)



مُسَمَط

سیاسداری مادر وطن از خلف رشید و زاده سعید عزیزش تبریز و تبریزیان
زنده باد تبریز و اهالی غیور او
تبریز دلاویز درین محنت و بحران
بر خودن نپسندید که چون سایر بلدان
گیلان و عراق و طبرستان و خراسان
شیراز و صفاهان و لرستان و خوزستان
گردد به لباسی که سزا نیست نمایان
زان بهر نجات همه مردم ایران
مشروطه پرست آمده، مشروطه نگهدار

تبریز به شه گفت که ما اهل و فائیم
گر شاه به مشروطه صفا کرد صفائیم
عهدی که به ما بسته وفا کرد و فائیم
پیمان به قرانش ادا کرد ادائیم
با شاه بگویند که ایرانی مائیم
ایرانیت خود، به وی ایدون بنمائیم
سر بر بدن ماست درین راه کران بار

تبریز خیالات شه پرز حیل را
فهمید و به یاری طلبید عز و جل را
آنگاه خبر داد سفیران دول را
ما نیز شریکیم حقوقات ملل را
فرمان نبریم این سپه دزد و دغل را
منت نکشیم این دو سه تن کور و کچل را
با بودن سردار وفادار چو ستار

تبریز ز شه غیر وفا هیچ نمی خواست
تبریز به جز صدق و صفا هیچ نمی خواست
از شاه به جز شرم و حیا هیچ نمی خواست
جز پیروی از عدل خدا هیچ نمی خواست
شه نیز به جز مکر و دغا هیچ نمی خواست
... بخطا غیر خطا هیچ نمی خواست
دانااست بر این گفته من قادر قهار



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ای اهل جهان رحم به من نیز نمایید
 عطف نظری جانب تبریز نمایید
 با نوع خود امداد به هر چیز نمایید
 سدی جلوی سیل بلاخیز نمایید
 دفع غم از این قطعه غم ریز نمایید
 قطع بی این خسرو شب دیز نمایید
 پاداش دهد تا به شما داور دادار .

عشق آباد- ۲۳ شوال ۳۲۶

محمد اسماعیل عطا الله یوف مازندرانی^(۱۱)



زبان حال امیر بهادر باممد
 جعفر ، قهوه چی خودش
 چای روسی بیر بیوک فتنجان گتور^(۱۱)
 ای ممد جعفر تیزول قلیان گتور
 من سپهسالار جنگم تللی
 فارغ از ناموس و ننگم تللی
 روز دعوا چون پلنگم تللی
 کرده قلیان سینه تنگم تللی
 ای ممد جعفر تیزول قلیان گتور
 گر بیند ازم به روی خود نقاب
 گر نمایم پای خود اندر رکاب
 می کنم مجموع عالم را خراب
 می کشم قلیان ولی با اضطراب
 ای ممد جعفر تیزول قلیان گتور
 بهر من قلیان چو غلغل می کند
 گویا چه چه چو بلبل می کند
 اسب من تقلید دل دل می کند
 نشئه قلیان عجب گل می کند
 ای ممد جعفر تیزول قلیان گتور
 گاه ار دو تا صفاهان می کشم
 گاه لشکر سوی گیلان می کشم
 بیرق اندر خاک کرمان می کشم
 حالیا از غصه قلیان می کشم
 ای ممد جعفر تیزول قلیان گتور

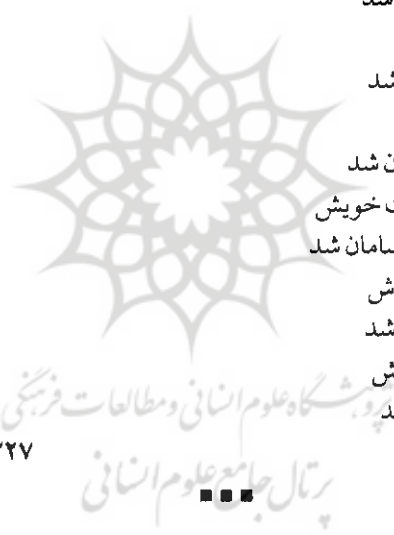


مایلیم مایل به قیماق و کره
 طالب به بریان و بره
 عاشقم عاشق به دوغ و افشیره
 می‌کنم کار وطن را یکسره
 ای ممدجعفر تیزول قلیان گتور
 پادشاهها من سنه قربان اولوم
 من نچون طهواندا سرگردان اولوم
 اذن ویر تا عازم میدان اولوم
 قویما من دعواده بی قلیان اولوم
 ای ممدجعفر، تیزول قلیان گتور
 می‌کنم من کلی صمصام را
 می‌نمایم صید خود ضرغام را
 می‌کشم ستار نیکو نام را
 ای پسر از دوغ پر کن جام را
 ای ممدجعفر تیزول قلیان گتور
 کربلا رفتن ز اسرار من است
 ظاهرا یک من دعا بار من است
 باطنا قتل حجج کار من است
 در سفر قلیان نگهدار من است
 ای ممدجعفر تیزول قلیان گتور
 تا منم مجلس نگرده منعقد
 تا منم سلطان نگرده متحد
 می‌کنم در قل ملت جهد وجد
 مستبدم مستبدم مستبد
 ای ممدجعفر تیزول قلیان گتور^(۱۱)



قصیده تبریکه به مناسبت عزل سلطان عبدالحمید عثمانی و جایگزینی «محمد رشادخان» به جای او
 فلک سریر محمد رشادخان که ز داد
 مدار فخر سلاطین آل عثمان شد
 به فال سعد و به روز خوش و به ساعت نیک
 به تخت جالس با حشمت سلیمان شد
 صبا به افسر او بس که گل فشانی کرد
 گذرگهش همه از رنگ و بو گلستان شد
 چو بست بر به میان آن پرند صاعقه بار
 حسود را شررش برق خرمن جان شد

تو گفتی این که سلیمان به تخت باد نشست
سوار چون به سمند نسیم جولان شد
و گر نشست به گردونه سپهر نمون
چو ماه بود که بر اوج چرخ گردان شد
زهی جلوس همایون که از میا من آن
زمانه شاد فلک خوش سپهر خندان شد
به شادمانی این فرخجسته عید سعید
زمان گشاده رخ و دهر سیم دندان شد
جهان سزد که بیالذ ز نیک بختی خویش
چو آن مجسمه معدلت جهانبان شد
گشود بال و پر زرفشان فرشته عدل
که دیو ظلم به ظلمت سرای زندان شد
بزرگ و خرد و زن و مرد را ز وجد و نشاط
محیط دل همه لیریز موج شکران شد
خدای داند کز این جلوس فرخنده
چه مایه شاد دل صاف اهل ایران شد
پی تمادی عمر و بقای شوکت او
چه دست‌ها که به درگاه پاک یزدان شد
خجسته باد بر او ملک و او به ملت خویش
نگه که کار ملت و ملکش از او بسامان شد
خدا ز فتنه نگه داردش که در عهدش
به تیره خاک عدم روی فتنه پنهان شد
نوشت کلک رضائی ز بهر تاریخش
سپهر جان محمد رشاد سلطان شد



۱۳۲۷ محمدجعفر دیلمقانی^(۱۳)

ادبیات

ایران ز اعتدال برون گشت پر شرر
ز آه و فغان ناله اطفال بی پدر
ظلم رحیم و فتنه نوری، جفای شه
میر بهادر آن که ز ابلیس بد بتر
آتش زدند خانه احرار حق پرست
کشتند عالمان و جوانان باهنر
آن پارلمن که کعبه مقصود ملت است
بر توپ بست روس لیاخوف خیره سر

مسجد خراب و مصحف حق را بسوختند
 در معبد عباد به بستند گاو و خر
 تاراج کرد ملت مظلوم را چو شمر
 ظلم یزید گشت ز نو در جهان سمر
 آتش چنان فروخت که آفاق را گرفت
 از شعله اش بسوخت همی جمله خشک و تر
 صد بار لعن حق به کسانی که از عناد
 کردند خون آن همه بیچارگان هدر
 دین را فروختند به دنیای بی ثبات
 اسلام داشتند و لاکن فقد کفر
 از حد گذشت ظلم به پایان رسید جور
 آثار قهر خواست ز دادار دادگر
 ملت زهر کرانه برون شد به انتقام
 بی خوف، بی هراس هژیران چو شیر نر
 کردند رو به سوی جفا پیشه گان چو سیل
 خاشاک و اریاک نمودند از گذر
 اسب سواره پای پیاده چو پیل مست
 رخ بر نهاد سوی وزیر و شه از سفر
 از این هجوم حزب خدا گشت شاه مات
 تاج کیان و تخت شهبان ماند بر پسر
 چون پاک بود طینت فرزند اطهرش
 ناکرده بود خوی پدر در پسر اثر
 معصوم و پاک طینت و پاک اعتقاد بود
 شاهنشهی گرفت در انحالب صغیر
 اورنگ و تاج باد مبارک بر آنشهی
 منفور داشت راه بد اخلاقی پدر
 احرار دید فتنه آن قوم بی حیا
 چون از حضورشان نرسیدی به جز ضرر
 از خاک پاک، پاک نمودند لوٹ شان
 راندند تا به روس نمودند در بدر
 تا جمله اشقیبا به «اوده س» دفع طرد شد
 بر خاک کیفر کرد چو تقدیر رهسپر
 از جانب سفیر کبیر اشرف پرنس
 شد انتشار بر همه ملت چه خوش خبر
 روز دوشنبه غره ذیقعه وقت عصر



رسم قبول می شود از خرد و از کبر
 تا افتتاح مجلس ملی به فال خیر
 ذیقعه غره بود عیان گشت چون قمر
 آن حضرت خجسته سیر در وفاق خویش
 با فرآصفانه نشستند در مقر
 از هر ملل و ضعیف و شریف و قوی ضعیف
 بر تهنیت برفت بخوردند ماحضر
 رونق گرفت نیز دگر باره پارلمنت
 دیجور رفت گشت پدیدار چون سحر
 یارب زیبا فتنه نگهدار در امان
 بر مستبد دون بخوان رب لاتذر
 شکر و سپاس باد خدا را که شد نصیب
 بر ملت حنیف چنین فتح و این ظفر
 باید نوشت واقعه نصرت چنان
 در صفحه زمانه بماند به آب زر
 ملهم بیادگار سرود این ترانه را
 تا باشد از نواله احسان مفتخر
 آنان که در مجاهده سرداد و شد شهید
 البته پیش حضرت غفار قد غفر
 پیوسته در حمایت لطف اله باد
 با جمله مجاهد و سردار و من نصر
 دارم امید از کرم عام ذوالجلال
 با شوکت و جلال رود کارها به سر. ^(۱۴)



پرویشگاه علوم و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

تبریک عید نوروز

اداره شمس سال فرخنده فال جدید

و عید ملی نوروز را به عموم قارئین گرام تبریک عرض می نماید.

چکامه ای است که ادیب و وطنخواه ایرانی نژاد جناب اجل آقای میرزا حسین خان دانش در تهنیت ورود جشن

ملی نوروز و قلموم موسم بهار انشاد فرموده اند:

آسمان برگشت از رفتار زشت

بار دیگر خاک با عنبر سرشت

لاجرم خواهد درودن آنچه کشت

کهنه مان از برگرفت و نوبرشت

چون زمان دور شتایی در نوشت

موسمی شاد و طبر گستر نژاد

■
آن ز یخ افسرده وادی و دمن
بر شگفت و باز خندان شد چمن
گل درید از ذوق مستی پیرهن
رفته شد صحنه سیاسات از فتن
تهنیت بادا که در باغ وطن
گر نهالی فوت شد نو بر بزاد

■
گردبادی کرد از ایران گذر
بوم و برزن گشت از او زیر و زبر
موج جنبید و در او شد غوطه ور
ملک ایران چون اقالیم دگر
ماه چون در جیب مغرب برد سر
آفتاب از دامن خاور بزاد

■
چون قبای صبر ملت گشت چاک
از ستم، آهی کشید او دردناک
دود آهش رفت تا گردون پاک
روح نو شروان طپید اندر مفاک
دست غیبی افسری زد روی خاک
تاجداری نو ازو بهتر بزاد

■
از بن افکنندند با دیهیم و کاه
سروران فرس نامی بارگاه
در شکسته پیکر ده آک شاه
بر نشانیدند افریدون چو ماه
خارکی گر کننده شد از روی راه
سوسن و صد برگ و سیسنبر بزاد

■
لشکر عدوان زمیدان در گریخت
بند بند فتنه از هم در گسیخت
بر سراهر یمن از مز خاک بییخت
آهن تفته به مغزش در سپیخت
خانه پوسیده پای از هم بریخت
جو سقی نوزان کهن منظر بزاد



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

■
موسیدی را سیاهی رهبری
می‌کند گر پی بدین معنی بری
چون رود دیو از بساط آید پری
نوبت شادی است غم شد اسپری
اختر دی چون گذشت از کشوری
مهر فردا از دگر کشور بزاد

■
چون همواره نیست بر یک حالتی
هر چه بود و هست و هستش غایتی
بهر پاس نام نیکو آلتی
نیست جز از آنکه سازی حاجتی
از سر اقلیم چون رفت آیتی
مادر دهر آیتی دیگر بزاد

■
چله از ذل و محنت چون کشید
اهل ایران، نجم خوشبختی دمید
ناصرالملکی خدا ناگه گزید
نفعخت حق آمد از مکمن پدید
چون به پایان شد ریاحین، گل رسید
چون در آمد صبح صادق، خور بزاد

■
پس اگر خواهی نام جاودان
ماند از ماها بر اوراق زمان
از پی پیر خردت می‌توان
راه بیاید رفت و رنه بی گمان
خوانده باشی در کتب کز این جهان
چون فرو شد بهمن، اسکندر بزاد

■
هر گروهی را به دنیا ذات رب
عز و نعمت داده بر وجه حسب
می‌فرزد شید و می‌سوزد حطب
فرصت از دست ار رود آید تعب
یوسف صدیق چون بر بست لب
از قضا موسی پیغمبر بزاد



شرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

■
 هان بدان دور رواج خرگذشت
 همین بزنی پایی که آب از سرگذشت
 تازیانه بر زدی اسبم بگشت
 گنبدی گردوزگردون برگذشت
 اول شب بوحنیفه درگذشت
 شافعی آخر شب از مادر بزاد

■
 روز و ماه و سال عمرم رفت زود
 بست از یک دست و از دیگر گشود
 دهر دون بی فرصت گفت و شنود
 از لباس زندگانی تار و پود
 گر زمانه آیت شب بر زدود
 آیت روز از مهین اختر بزاد

■
 مدتی اهل زمین سرگشته وار
 بود در دست طبیعت در فشار
 با عناصر روز و شب در کارزار
 گشته از غول بیابانی فگار
 طبع مردم جست یک پروردگار
 زردهشت و مذهب آذر بزاد

■
 پرتو یزدان گشود از غم گره
 روز آینده بد از دیروز به
 راد و نیکو سیرت و بهزاد و مه
 گشت مردم دید از آن پادافره
 حسن خلق آموخت اهل شهر و ده
 اخگری صد مهر جانپور بزاد

■
 گر بینم باز من آن روز را
 آنچنان روز جهان افروز را
 شکر گویم طالع پیروز را
 گفته خاقانی دلسوز را
 بر نویسم تحفه نوروز را
 از سیاهی کوکب انور بزاد

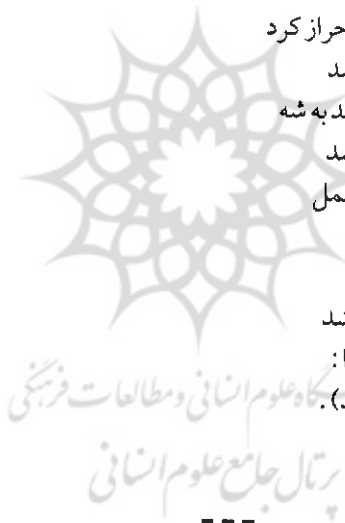


پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



ماده تاریخ

در سقوط یا خلع محمدعلی میرزا از سلطنت ایران چون به عهد ممدلی، بیداد عالم گیر شد از حد افزون گشت مهلت نوبت تدمیر شد دست حق از آستین آمد برای انتقام تیغ بران در کف شیراورژنان. تشهیر شد جیش حریت ز «گیلان» و «سپاهان» سوی «ری» موج زن گردید و با فتح و ظفر تبشیر شد از هجوم قهر مانان، حمله خصم افکنان سور «طهران» در زمان اندکی تسخیر شد حصین استبداد شمران، آن سرای سلطنت^(۱۶) ز انفجار بمب و از شلیک طوب تعمیر! شد گر چه «گیلان» و «سپاهان» این شرف احراز کرد لیک از «آذربایجان» این چرخها تدویر شد نز «مجلل»، نز «بهادر جنگ» سودی شد به شه نز «لیاخف»، نز قازاقش چاره و تدبیر شد چون شقاوت شد مکمل یافت پاداش عمل دلپذیر آمد سزاگر اندکی هم دیر شد دیو استبداد شد اسقاط از تخت شهی حور حریت خلاص از زحمت زنجیر شد خواستم تاریخش از هاتف چنین آمد ندا: (از وجود دیوی اورنگ و وطن تظہیر شد).



ماده تاریخ

در جلوس اعلیحضرت سلطان احمدشاه بر وطن این شاه مهر تاج مبارک خسرو مارا سر بر عاج مبارک ملت بیمار را مسیح روان بخش درد وطن رازهی علاج مبارک نور معارف عیان ز منظر حسن اش گشمنده جهل را سراج مبارک

۲۸ / جمادی الثانی ۱۳۲۷

جعفر خامنه‌ای

عشوه ابروش رمز عدل و مساوات
 غمزه چشم اش دهد نتاج مبارک
 نطق شکر ریزش اتحاد و تمدن
 فیض دمش علم را رواج مبارک
 گلشن رویش چو گلستان مزین
 غمزدگان راست ابتهاج مبارک
 همچون پسر زان پدر بگو به چه ماند؟
 در دل سنگ سیه زجاج مبارک
 فکر به تاریخ این جلوس بهین گفت :
 (در مشعش به لیل داج مبارک)

۱۳۲۷ / تبریز - ۱۳ رجب - ۱۳۲۷

علی اکبر عماد^(۱۷)

■ ■ ■

در هجو محمد علی شاه بعد از عزل او از سلطنت

زبان حال ممدلی

ای فلک این چه بساطی است که چیدستی تو

چه زبردستی تو

دل اعدای وطن را ز جفا خستی تو

چه قدر پستی تو

عهد با هموطنان بستی و بشکستی تو

گوئیامستی تو

کمترین، ممدلی یم - داروغه انزلیم

تره حلوانمی شه - ممدلی بک شاه نمی شه

■

ممدلی تکیه به قول و غزل روس نمود

ترک ناموس نمود

خویش را در نظر اهل وطن لوس نمود

کار معکوس نمود

هوس حمله به تخت جم و کاوس نمود

میل پایوس نمود

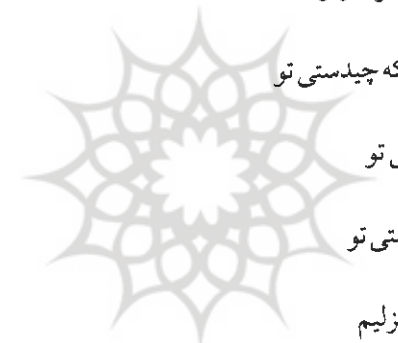
کله اش تاج می خواد - باج زلیلاج می خواد

تره حلوانمی شه - ممدلی بک شاه نمی شه

■

ممدلی اشک همی ریخت مثال باران

از فراق یاران



ژوبگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

گردیدها



ترکمان‌ها همه کردند فرار از میدان
همه در خون غلتان
هدف تیر بلا گشت رشیدالسلطان
لعن حق بر شیطان
گول شیطان خوردم - آبروی خود بردم
خرقه شولا نمی‌شه - ممدلی بک شاه نمی‌شه

■
تا ز روسیه در این خاک سرازیر شدم
طعمه شیر شدم
جیره‌ام قطع شد از غصه زمین گیر شدم
همچون تصویر شدم
ارشدالدوله چه شد گشته زجان سیر شدم
خود بخود پیر شدم
بشکسته کمرم - خاک دو عالم بصرم
تره حلوانمی‌شه - ممدلی بک شاه نمی‌شه

■
طرفه سردار ظفر مند که محی نام است
فتح بروی رام است
بختیاری است که در معرکه چون صمصام است
ضیغم و ضرغام است
«یفرم» آمد بگریزید که قتل عام است
ممدلی گمنام است
دیدنی آخر چون شد - مسأله دیگر گون شد
تره حلوانمی‌شه - ممدلی بک شاه نمی‌شه

■
هوسم بود جمیع وزرا را بکشم
وکلا را بکشم
دستخط پاره نمایم علما را بکشم
عقلا را بکشم
جمله اصناف و عموم فقرا بکشم
غریبا را بکشم
مال مولارامی‌خام - چنته و شولا رامی‌خام
تره حلوانمی‌شه - ممدلی بک شاه نمی‌شه

■ ■ ■

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
گناه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نسیم شمال - رشت (۱۸)

از یک هفته به این طرف آدمی در داخل دروازه قسطنطنیه می‌باشد که مقامش در نظر اولاد وطن می‌نوشان ایران و در نزد پیروان کیش و مسلک داریوش و اردشیر بابکان بسی متنع و بلند است. امروز آدمی به این پایتخت وارد گردیده و چشم و دل هموطنان ما را به قدوم خود روشن نموده است که نامش سردفتر مستشرقین و متحرین مغرب زمین و ذات شریفش مردمک دیده اهل ادراک و یقین است. اکنون مردی در میان جمعیت ما است که فضل و کمال به نام نامیش می‌نازد و صفت سری و سروری اصحاب بینش و حکمت به ذات گرامیش می‌برازد. آثار قلمش در اهمیت و کثرت بالاتر از کرده انبوهی از دانشمندان شرق است و تمام متعلمان شرق و غرب در انعام سماط افاضه و افاده‌اش غرق. آدمی است که نه تنها در عالم استشراق و جودش گرامی و چکیده سر کلکش حجت مقتدای عارف و عامی است، بلکه در عالم محبت به مرزوبوم «زردشت» و «کیخسرو» قافله وطن خواهان ایران را پیشروست و الحق تمام ایرانیان به عنایات و الطاف بی‌کرانش مرهون و گرو.

متن شعر

عرب دیده و ترک و تاجیک و روم
 زهر جنس در نفس پاکش علوم
 سزد گر بذاتش کنیم افتخار
 بود هستیش لطف پروردگار
 اگر شکر او را فراوان کنیم
 نتانیم یک از هزاران کنیم
 همان را که شمشیر «ستار» کرد
 «برون» از سر کلک خونبار کرد
 همان حق که سردار بر ما نهاد
 معلم به کلک در زانهار
 مجاهد به شمشیر و او باقلم
 ز ایران بکنندند بیخ ستم
 به کلکش زدانا ی طوس آفرین
 رسد از سپهر برین بر زمین
 خدایا تو این مرد پاینده‌دار
 به توفیق خدمت دلش زنده‌دار



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

عجالتاً عموم هموطنان را به قدوم این دانشمند ادیب و دانایی لیبیب تبریک و تهنیت می‌گوییم و درج شرح عمر ادبی او را به نسخه آتیه «شمس» معوق می‌دارم.

حسین دانش (۱۹)

نمونه‌ای از تناثر سیاسی مندرج در روزنامه شمس

تیاتر باغ شاه

(هائله جانکاهی است در لباس مضحکه روح افزا)

حوادث سیاسی و وقایع اخیر طهران را که هر ساعت به رنگی و هر دقیقه به شکلی پرده‌ای است مشکل به آسانی توان نمود و تحت تصویر آورد. هر چند این مصنوعات و مخترعات دقیقه در لباس مضحکه است ولی هائله و فاجعه بزرگی را دربر دارد نتایج غریبه و عواقب وخیمه این اداره جاهله مستبده عالم انسانیت و جهان مدنیت و تمام اروپائیان را دست انداخته و از دریازی درآمده همه را استهزای می نماید.

مقربین شاه و مشورتگران و عقل آموزان وی پیش از اجتماع مبعوثان برای محو کردن مشروطه موعوده و



ملک‌شکین

مجلس مبعوثانی که اداره مستبد ظالمه را به سلطنت عادل و تاریکی جهان را به روشنی علم و عالم افراط و تفریط را به جهان اقتصاد و اعتدال میدل می کند متشبث به یک دسته بندی و حریت مصنوعی و تزویرهای گوناگونی می شوند که روح انسانیت و دانش از شنیدنش متألم و مشمئز می گردد.

به فرمان حکمران مستبد (شاه) در طهران و حوالی و بلاد مجاوره مشاوران وی همان قدری که توانستند و تهیه نمودند از جهله و سفله، اراذل و اوباش و مردمان فرومایه از متعصبین عوام به وعده منصب و پول اختیاراً و جبراً و عداً و وعیداً دور خود جمع کرده هر روز آنان را به لباس های گوناگون گاهی آنها را لباس روحانیت پوشانیده وقتی لباس تجارت دربر کرده ساعتی به شکل کاسب و زارع در آورده دقیقه ای آنها را در سالک مقربان و داعیان قلمداد کرده و هر روز به سرای شاهی آورده و به دربار، بار داده و آنها را به حمایت استبداد و طرفدار خود و ضد شورا و انمود کرده بلکه بدین حيله چشم عقلا و دانایان را بپوشد و امر را بر آنان که در طریق بیداری و تمدن

قدم زده مشتبه نمایند. شاهی که مبعوثان و سران ملت و دانایان قوم و بزرگان دین را به حقارت لایق می بیند به پذیرفتن فرد فرد این سفله حیا نکرده افتخار و مباهات می نماید. کارکنان شاه گاهی به عنف و جبر رؤسای هر یک از فرق مصنوعه که عبارت از یک روستایی یا آهنگر، یک پيله ور، یک جگرکی، یک تریاکی، یک داش مشدی است هنگامی که شاه بر کرسی سلطنت ایستوار کشته به حضور آورده که طرفدار نبودن خودشان را به مجلس شورای ملی اظهار دارند و عدم افتتاح مجلس ملی را درخواست کنند.

در این بین که آنها را حضور آورده یکی از مستخدمین سرای سلطنت و مقربین شاه از جا برخاسته فریاد می کند که ما مشروطه نمی خواهیم مشروطیت مغایر دین و مخالف آئین است دین را دچار اختلال می سازد.

چون در این جمع نمایشکاران مصنوعی که به آرزوی اکثریت تشکیل شده اند رعایت توافق و اتحاد آرا نشده و غرض همان صرف جمله جلوه و نمایش است و اردین تمام متفکر که مشروطیت از کجا مخالف دین است این چه می گوید ما که در دین و امر شریعت از شاه تقلید نمی کنیم و اعیان و همراهان شاه از چیزی که ندارند و چیزی که به گوش آنها نرسیده دین است تمام علما و پیشوایان ما که ساکن نجف و همواره مقلد ما بوده و هستند مشروطیت را واجد کرده و تبعیت سلطان را حرام و اگر ما به مخالفت آنها زبان گشایم در حد کفر است به مجرد این کلمات میان آنها خلاف افتاده .

هنگامی که رئیس همان فرقه سلفه به اجبار و تهدید در علیه مشروطه سخن می راند و اداره کلام می نماید همراهان وی از عقب ملتفت شده به طوری که شاه صدای آنها را می شنود می گویند از طرف خود بگو ما مشروطه می خواهیم و این شاهنشاه بر سریر سلطنت ساکت نشسته استماع می کند .
پس از این مکالمات مجلس در هم می شود و اوضاع دگرگون ، خواص و مشاوران شاه در صدد بر می آیند که گویند کلام و بر هم زننده پرده کیست ؟
اما این شاه ایران و ایمپراطور آسیا از مشاهده این حرکات و گفت و گوها متغیر و غضبناک شده به اطاق خاص خود عودت می کند .

مقصود از تمامی این ترتیبات و مضحکات که به صحنه لعیبات گذاشته می شود و در صورت بازی در آورده می شود همانا فریب دادن افکار اروپائیان عموماً و دولتین انگلیس و روس است خصوصاً زیرا که از آن دو دولت به واسطه همجوار بودن و دارای منافع تجارتي بی شمار بودن در آن مملکت جداً طرفدار حریت و صلح و سعادت ایرانند . و به همین جهت است که در ایفای عهود و انجام و عود در باب انعقاد مجلس مبعوثان مجاهدتها و مراقبت های مجدانه دارند و از شاه همواره خواستارند .
و از همین مداومت ها در تشبثات لازمه سیاسیه خود معلوم می شود که دول معظمه مذکوره و قوعاتی را که در باغ شاه جریان می یابد باور ندارند ، فریب نمی خورند و به این بازی ها و ملعبه ها ابدا توجه نکرده اهمیت نمی دهند . سفرای دول قرارداد شاهی و اعلاناتی را که در خصوص الغای مشروطیت و عدم افتتاح مجلس مبعوثان به در و دیوار مساجد و کوچه ها آویخته و چسبانیده عدم ممنوعیت خود را اظهار و لزوم افتتاح مجلس ملی را مطالبه می نمایند . و اعتراض شاه در جواب سفرا (تا وقتی که حیات من تحت تأمین نیامده به دعوت مجلس مبعوثان مقتدر نخواهم بود) عذری است غیر موجه و نه هیچوجه مقبول و ابدا پذیرفته نخواهد بود .
مداخله اجانب و جلب آنان خواه به دعوت شاه و یا کدام که باشد برای محافظت شخصی حرکتی است که موافق استقلال ملی نمی توان شمرد .

سفرای انگلیس و روس در رد کردن این تکلیف مزبور و اظهار عدم مداخله در خصوص استقلال ایران بیشتر از خود شاه اظهار صداقت و مساعدت و حرمت را می نمایند .
تمامی دول تصدیق نمودند که حوادث سنه ماضیه از قبیل واقعه بومب و اوضاع طویخانه و نزاع سرحدی و غیره مانند نمایشگری امروزی مصنوعی بوده است و خیلی حرکات حالیه را شباهت دارد . چون بومی که انداخته شد هنگامی کالسکه و گردونه شاه را دریافت و رخنه دار نمود که خالی بود .

محمدعلی شاه به حیثیت حکمداری و مقتضای سلطنتی که داراست تأمین حیات تبعه خود ضامن است .
بر فرض محال در صورتی که به امنیت ذاتی خود نیز موفق نشود برای یک همچو شبهه بی اساس و برای یک همچون احتمال راضی شدن به این که میلیون ها خلق خدرا در زیر بار گران استبداد خرد کردن و فشار دادن و کشتن و حبس کردن و تبعید نمودن و برای استحصال امنیت شخصی خود حریت یک ملتی را فاقد کردن ،

برازنده و سزاوار نیست .

به موجب تلگراف آخری که شاه تعدیل افکار نموده و بیان نامه‌ای که علیه مجلس مبعوثان نشر کرده بود استرداد کرده هر گاه صحت خبر محقق گردد جلب توجه عموم عثمانیان را که به حسیات اخوت با ایرانیان متحسند خواهد نمود و سزاوار بس تمجید است .

اگر آن مضحکه‌ها دفع نمی‌شد و پس از آن ملعبه‌ها بیان‌نامه منتشر نمی‌گشت موجب هائله ملی عظیمی می‌شد .

(ترجمه از شورای ملت)

جان نثار ملت ، ابراهیم مهاجر قمی^(۲۰)



پاسداری از زبان پارسی

کلمات اجنبی

در شماره ۲۶ روزنامه حبل‌المتین مقاله‌ای با عنوان «قابل توجه مدیران جراید» ملاحظه گردید . نگارنده مقاله مذکور از استعمال الفاظ خارجه شکایت و بعضی کلمات را هم بیان و جناب آقای مؤید الاسلام هم تصدیق فرموده و باعث این عیب را از عدم مجلس علمی می‌دانند . ما هر دوشق را تصدیق می‌نماییم .

ولی شخص ثالث می‌گوید که عمده اسباب این‌ها از بی‌صاحبی مملکت و بی‌حسی امرایی که نامشان ناظر همه چیز است تولید می‌کند زیرا اجانب عمده چیزهایی که در ایران رواج دادند اینهاست : بی‌حسی ، عدم محبت به وطن ، عشق به قول و فعل فرنگ‌ها و ندانستن علم و دیپلوماسی . حالا به گفته خود چند شاهدی آورده مختصری از مفصل عرض می‌نماییم :

ما هزار نفر یا کم و زیاد سواره داریم ، که نام‌شان را قزاق گذاشته‌ایم . در صورتی که ما اقلا سی و چهل عنوان به سوارهای ایران داده بودیم مثل زرین کمر ، قره پاپاق ، کردبچه و سائره . ممکن بود که عوض قزاق نام دیگری به این سوارها هم بدهیم در هر حال این عنوان که خود از اول غلط بود یا خطا ، یا سهو بود بگذاریم . و در صورتی که از روسیه چند نفر اجیر موجب خوار و به قول خودمان نوکر آورده ، این فوج سواره را به ایشان سپردیم و این نوکران خوش ظاهر که تمام لباس و کسوت و علامت سواره را شبیه به کسوت اجداد خودشان کردند از این هم صرف نظر نماییم اما از این مطالب صرف نظر نمی‌توانیم بکنیم که این نوکران موجب خوار ما ، قزاقخانه دولتی را یک دیوانخانه کیف‌مایشاء کردند و یک مهر مخصوص رسمی حک نمودند که در میان مهر عوض علامت شیر خورشید ، شکل عقاب و در اطراف مهر عوض خط فارسی با خط روسی **TpiKazak** بود که از مهرهای رسمی دیوانخانه‌های روسی ابتدا فرقی نداشته و نشانه ایرانییت و مسلمانی دیده نمی‌شد . با این مهر هر روز به شاه و صدارت و وزارتخانه‌ها و مصادر امور که بعضی از آنها حالا هم در سرکارند کاغذ نوشته و مهر کرده فرستادند ، یک خوش غیرت ، یک با ناموس پیدا نشد که ایراد نماید و بگوید که فراموش کرده اید اینجا طهران و پایتخت دولت ایران است نه این که پترزبورغ . حالا این بی‌مدرکی و بی‌غیرتی و بی‌حسی را مجلس علمی لازم بود؟ یا حس ملی و حب وطن؟

خوشتر از این بگویم وقتی که تمبر پست آن زمان تمام شد موسیو نوز تمبری ایجاد نمود که در هر گوشه علامت صلیب (+) گذاشته بود یک خوش غیرت پیدا نشد که به نوز بگوید که اینجا طهران ، پایتخت دولت اسلام و ملک اسلام است نه بلژیک . آیا این را هم مجلس علمی لازم بود یا دینداری و حب اسلامی و احترام شریعت؟

روزی که نوز تعرفه گمرک را تنظیم و در اول صفحه و سر سطر که صادرات ایران را نوشته، عبارتش این است که (صادرات ایران نمره اول اولاغ سه تومان) یک نفر دیپلمات و سیاسی دان نکته سنج پیدا نشد که بگوید ای فرنگی! این طور جناس گفتن شیوه ایرانیان است، ما را صد نوع صادرات هست، چرا نمره اول را «اولاغ» نوشته؟ همان تعرفه را طبع و به همه توزیع کردن که در هر جا موجود است. آیا فهمیدن و درک نمودن این نکته‌ها را مجلس علمی لازم بود یا دانستن معنی شرافت ملی؟

در تمام اوراق رسمی و غیر رسمی تا قارت و یزیت‌ها خط فرانسوی را در فوق نگاشته و خط ملی اسلامی فارسی را در زیر (که نمونه‌اش تا امروز و در میان هیأت وزرای جدید دیده می‌شود) آیا این ملاحظات را مجلس علمی لازم است یا تعصب ذاتی؟ خلاصه قبرشان پر از آتش باشد اشخاصی که کردند مردم را بیگانه از آداب و عادات ملی و اسلامی و شریعت و از همه چیز. سال‌هاست که این‌ها را گفته و نوشتیم و خون خوردیم و به هر کس که اظهار درد کردیم جز ریشخند و استهزا نشنیدیم.

مایه خوش بختی و امیدواری اینست که از مندرجات روزنامه‌های طهران معلوم می‌شود که از طرف حکومت قدغن شده هیچ کس بدون امتیاز در سر کاغذهای تجارتي و لوح مغازه‌ها و قارت [کارت] و یزیت‌ها علامت شیر و خورشید نگذارد. بلی در هیچ ملک و هیچ دولت علامت دولتی باد هوا داده نمی‌شود. این شرف و اعتبار در پاداش بسی خدمات تحصیل می‌شود.

ولی میان ما چنان عادت شده که هر کس ایرانی شد حق تعلیق علامت شیر خورشید دارد. تمامی این‌ها از بی صاحب بودن مملکت و علامت و مهر دولتی بود. حالا که حکومت جدید مشروطه پی به این عرایض برده است مایه بسی امیدواری‌هاست که کم‌کم در صدد رفع این معایب برآمده و کارها اصلاح خواهد شد. هیچ شک نداریم که از مطالعه این مطالب بعضی از آقایان استهزا کرده و معترض واقع خواهند شد و کلمه کهنه پرستی را که از جمله لغات نوظهور است به نگارنده نسبت خواهند داد. ولی با کمال احترام به حضور ایشان عرض می‌نمایم که وطن پرستی را کهنه و تازگی ندارد.

تولی و تبری از شرایط اسلامیت بوده و حب الوطن من الایمان هم امری است که خیلی کهنه و قدیم و در هر ملت حکمش جاری است. برای اثبات مدعا چند حقیقتی که برای العین دیده و مشاهده نموده‌ام بیان می‌نمایم که تولی و تبرای فرنگ‌ها را دانسته و ثمره خیر او را ببینید.

چند سال پیش یک بار خانه قالی خراسان برای نگارنده از مشهد آمد وقتی که عدل‌ها را در گمرگ گشادند، دیدم در میان آنها دو عدد قالی خیلی خوب هست و در فکر بودم که اینها را سواکنم که حیف است در میان بارخانه نرود. در آن حین دلال مشتری آورد. سه قالی را وا زدند که یکی از همان قالیهای خوب و زمینه زرد غنچه دار بود. بنده خیلی ممنون شده و در خیال خود گفتم عجب مشتری نافهم است. پارچه‌های مزبور ماند تا بار خانه دیگر رسیده قاطی به آنها شد باز مشتری آمده همان قالیها را سوا کرده نخرید، گفتم اینهم از فرش سر رشته ندارد.

دفعه سوم باز همان فرش را مشتری قبول نکرد این خریدار که آشنا بود گفتم چرا این قالی را با این خوبی قبول نکردید؟ جواب داد که خیلی مال اعلا است ولی چون که رنگش زرد است و در امریک زرد در هر اشیایی که باشد به مناسبت آن که بیرق اسپانیا هم زرد است و از آن روزی که جنگ اسپانیا و آمریکا به وقوع رسیده تمامی آمریکاییان رنگ زرد را منفور داشته و نمی‌خرند بنابراین ما هم این قالی را نمی‌خریم. این است تولی و تبری و حب وطن.

عربی احمد نام به نگارنده نقل کرد که وقتی در مصر در خانه قونسول انگلیس خدمت می‌کردم، مادام

قونسول روزی به من دولیره و نمونه با علامت مخصوص فابریک فرانسه‌ای داده و گفت برو در محله . . . به مغازه . . . دو توپ از این نمونه خریده بیار .

من رفتم در نزدیکی خانه، مغازه‌ای بود نشان دادم از همان مال چند غروش هم ارزاتر خریده آوردم. خانم پرسید احمد چه قدر زود آمدی. جواب دادم خانم در نزدیکی خانه مغازه‌ای هست نمونه را نشان داده و از همان مال قدری هم ارزاتر خریدم. گفت که تو غلط کردی که از محل دیگر خریدی آنجا که من تورا فرستادم مغازه انگلیس بود. پول انگلیس باید به کیسه انگلیس داخل بشود، بپرس بده از همان مغازه بگیر. این است تولی و تبری. اگر این طور حرکت نمی‌کردند به مقامات حاضره که می‌بینیم نمی‌رسیدند.

دور نرویم پارسال، عثمانیها که بدون جنگ و خونریزی یک فتح بزرگی که کردند و یک شرف عظیمی که کسب نمودند و نامش را جنگ اقتصادی (بایقوت) گذاشتند که تمام ملت از مال و تجارت اوستریا تبری نمودند و با کشتی‌های اوستریا منع ملاقات کردند و نیم‌شاهی امته اوستریا را نخریدند و بالاخره دولت اوستریا را مضطر و مجبور کردند که سه میلیون لیره نقد داده و معاهده خوبی هم عقد نمودند. این است تولی و تبری و حب و وطن.

بهتر از آنها رژی خودمان است که با یک اشاره مرحوم میرزای شیرازی اعلی‌الله مقامه می‌توان گفت که تمام ایران را از بلای ناگهانی خلاصه کرد (مالی که سی میلیون قیمت داشت میرزا علی‌اصغر خان به سی هزار لیره فروخته بود) این است تولی و تبری.

خلاصه هر چیزی که از دستمان رفته و هر عادت ملی که تبدیل شده و هر لفظ تازه که داخل الفاظمان شده همه از بی‌حسی و عدم محبت به وطن است. باعث این همه بی‌حسی و بی‌محبتی را هم شاه و وزیر شده و مردم هم سالک راه ملوکشان شدند.

حالا بعضی الفاظ و کلمات مجبوری هست که باید استعمال بشود ولی عوض زرین کمر قزاق و سرهنگ پولکونیک استعمال کردند هیچ معنی ندارند. باید ملاحظه کرد که حکومت عثمانی بیشتر از پنجاه نفر مشاق صاحب‌منصب از آلمان اجیر کرده و آورد همین که داخل خدمت عثمانی شدند همه با کسوت نظامی عثمانی ملبس شده و به سرشان هم فس سرخ گذاشته و هیچ کس هم تشخیص نمی‌تواند بدهد که اینها آلمانی است. و هیچ وقت ایمراتور آلمان، به‌خیال نیفتاد که چرا اینها، کسوت آلمانی خودشان را تبدیل کرده و ملقب به پاشاه و یا بیک شدند. و اگر یکی از آنها خلاف عادت و نظام عثمانی حرکت کرده همان ساعت عذرشان را می‌خواهند. پس معلوم می‌شود که اگر ایرانیان هم این جور حرکت می‌کردند ایمراتور روس مثل ایمراتور آلمان ابدافکر نمی‌نمود پس از ماست که بر ماست. هیچ وقت ایمراتور روس به پولکونیک روس دستور العمل نداد که مهر ایرانی را به شکل عقاب و با خط روسی حک و استعمال نمایند. در دوره عبدالحمید نفوذ آلمان در ترکیه بیشتر از نفوذ روس در ایران بود و حال آن‌که آلمانها هیچ وقت این‌گونه تجاوزات سیاسی به عثمانیان نکردند و نتوانستند بکنند. اما در ایران یک مشاق روسی تا مرتبه وزیر جنگی خود را معرفی کرده سهل است که داخل مشورتخانه سلطنت هم شد. فاعتبر و ایا اولی‌الابصار.

م. ز. (۲۱)

۳- احکام آیات عظام نجف درباره مشروطیت ایران

علمای بزرگ و مراجع تقلید مقیم نجف اشرف در عصر نهضت مشروطه ایران که در رأس آنان حضرات آیات عظام حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل تهرانی، ملا عبدالله مازندرانی و آخوند ملا محمد کاظم خراسانی

قرار داشتند، احکام و اعلامیه‌های فراوانی راجع به اوضاع آن روزگار و ضرورت تأسیس نظام مشروطه صادر کرده‌اند. این فتاوی و احکام دینی اولین نقش را در پیروزی مشروطه‌طلبان داشت. در اواسط کار، حاج میرزا حسین فرزند حاج میرزا خلیل طهرانی از دار دنیا رحلت نمود و بعد از آن اعلامیه‌ها و احکام با امضای دو مرجع دینی مازندرانی و خراسانی امضا شده است. بعضی احکامی هم هست که فقط به امضای آخوند خراسانی رسیده است. در اینجا شماری از این دسته احکام و فتاوی را که در روزنامه شمس انعکاس یافته است، درج می‌کنیم.



۱- احکام حجج الاسلام

دولتین انگلیس و روس که اعلیحضرت شاه را مجبور به افتتاح مجلس شورای ملی طهران نموده و دستخطی در این باب صادر شده بود، علمای نجف پس از قرائت صریحا و متعرضا عدم اعتماد خود را نسبت به دستخط شاه‌ی اظهار داشته و مکتوبی به مضمون ذیل به شاه نوشته‌اند:

دشمن دین اسلام! ما هرگز نمی‌توانیم شما را به کلمه شاه خطاب نماییم. پدر مرحوم تاجدار شما خواست

ظلم و استبداد را از سر اهالی فلک‌زده ایران دفع نماید مجلس شورای ملی را قرار داد، بلکه بدین وسیله ظلمهای فاحش که سال‌های سال ملت ایران مبتلای آن بودند مرتفع گردد.

اساس مجلس و مشروطیت را که عدالت محض و با مذهب اثنی عشریه ابدا مخالفتی نداشت مستحکم ساخت. ما را هم امید این بود که شما هم بعد از جلوس



مراجع ثلاث: شیخ عبدالله مازندرانی، حاجی میرزا حسین نجل خلیل، آخوند خراسانی

سلطنت ابدی در حفظ و حمایت همین کل لطیف قیام و اقدام نموده و ملت فلک‌زده را باعث رفاه و ترقی خواهی بود. محض اجرای این امر مقدس شما را شاه وارث می‌شمریم. گویا قسم‌هایی را که در روز اول یاد کرده و قول داده که با مشروطیت همراهی کنی فراموش نموده و به خلاف قول و سوگند رفتار کردی، ما می‌دانیم که خیلی سهو رفته ایم و شما هم خیلی سعی نمودید که ماها را سلاح و اسباب اجرای مقاصد پیش مجلس نمایید و امتحان بارشوه‌ها کردید بلکه خلاف قانون اساسی از ماها اقدام شود.

چنان که شنیدیم یکی از کسان محرم خود را بارشوه و رسومات فراوان فرستادید که ما را به زور رشوه فریب دهد. غافل از این که ماها استراحت ملت را مقدم می‌داریم بر طلاهای کثیف شما. اکنون بنا بر تأکیدات دول اجنبیه دستخطی به جهت افتتاح مجلس داده‌اید و علمایی که مذهب و دین خود را به پول فروخته امضاء داده‌اند. دانسته باشید همان علما نمایان و کیل شیطانند، و دشمن مذهب اثنی عشریه.

و این که از دین و مذهب سخن می‌گویی لفظی است خالی از معنی، حال آن که بعون الله تعالی برای نگاهداری ملت اثنی عشریه علمای حقه موجودند.

مذهب و اعتقاد به شریعت که شما نشان می‌دهید، همان پیشرفت اقدامات ظالمانه خود و تشویب اذهان عوام است و شما هرگز در فکر انعقاد مجلس نیستید. محض این که در استبداد قدیم خود بمانی می‌خواهی

ملت را سرپیچی دهی . مادامی که اعلان افتتاح مجلس را نداده‌ای. شمارا بیگانه از مذهب خواهیم شناخت .
و نیز بخوبی می‌دانیم که مقصود شما چیست مقصود شما این است که به واسطه افعال قبیحه مملکت را به
خارج بفروشی و آشکارا به شریعت و مملکت اسلامی نمک بحرایی کنی .
اسم شریعت و کلمات مقدسه در دهن شما بیشتر از کلمه عصیانی نیست ، چنانچه نماز شب در پیش دزد
فایده ندارد .

علی‌ای حال مجلس دارالشوری منافی با شریعت نیست و از جمع مجاهدین که برای حفظ مشروطه تلاش
می‌کنند اگر تعویق باشد ناچاریم عموماً به ایران آمده حکم جهاد کنیم و به ایمان مغلظه گفته خود را مؤکد
سازیم .

محمد کاظم خراسانی

ایضا

۲- توسط آقا زاده خراسانی واصل شده است .

به عمومی ملت حکم خدا را اعلام می‌داریم . الیوم همت در دفع این سفاک جبار و دفاع از نفوس و اعراض
و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات به گماشتگان او از اعظم محرمات ، و بذل جهد در استحکام
استقرار مشروطیت به منزله جهاد در رکاب امام زمان ارواحنا فداه ، و سر مویی مخالفت و مسامحه به منزله
خذلان و محاربه با آن حضرت صلوٰة الله و سلامه علیه است . اعاذلله المسلمین من ذالک ان شاء الله تعالی .

الاحقر نجل المرحوم میرزا خلیل

الاحقر محمد کاظم الخراسانی ، الاحقر عبدالله مازندرانی^(۲۲)

■ ■ ■

۳- در این هفته از پیشگاه مقدس حجج اسلام دستخطی به عهده آقای معتمدالتجار و حاج محمد تقی آقا ممقانی
شرف و وصول ارزانی داشت که در خصوص تبجیل و احترام جناب مستطاب شریعتمدار قدوة العلماء الاعلام و
مروج الاحکام آقا شیخ اسدالله مجتهد ممقانی صدور یافته بود که مزاج ایشان قدری ترک اعتدال گفته و هوای
عراق عرب هم با مزاج ایشان سازگار نبوده و مجبور از تبدیل هوا گردیده و جهت اغتشاش ایران حرکت بدان
طرف ممکن نشده لذا حرکت را به طرف اسلامبول مناسب دیده‌اند .

جهت آگاهی عموم ، صورت توصیه نامه حجج اسلام را دیلا درج می‌نماییم :

عرض می‌شود ، ان شاء الله مزاج شریف قرین سلامت است جناب مستطاب شریعتمدار قدوة العلماء الاعلام
مروج الاحکام ملاذالانام آقای آقا شیخ اسدالله ممقانی سلمه الله تعالی که مدت‌ها در عتبه مقدسه حضرت
مولی الموالی علیه آلاف التحیه مشرف بوده و اشتغال به کسب علوم دینیہ و معارف الهی داشته و اتصاف
به اخلاق حسنه و ملکات مستحسنة یافته و در این اوقات به واسطه نقاهت و انقلاب مزاج عازم علیه شده‌اند .
علاوه بر این که واجد جمیع جهات شایستگی می‌باشند سمت ارتباط و ابستگی خاص به احقر دارند و در تمام
زوایا و خبایا گرفتاری و همراهی احقر درباره ملت مظلوم ایران اطلاع کامل دارند علیهذا لازم دانسته به جنابعالی
و سایر برادران دینی اظهار بدارد که وجود محترم جناب معظم را مغتنم در موجبات انواع احترامات ایشان سعی
کامل داشته در فراهم آوردن لوازم تبجیل و توقیر ایشان مسامحه و مضایقه نفرمایند بدیهی است منظور داشتن
جاناب این نحوه اشخاص محترم مرضی خداوند تبارک و تعالی و حضرت حجت عصر عجل الله فرجه و
موجب مزید امتنان و تشکر احقر خواهد گردید . زیاده چه تصدیع دهد والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته .

من الاحقر محمد کاظم خراسانی

۴- بسم الله الرحمن الرحيم

عرض می شود، جناب مستطاب قدوة الفضلا الفخام اسوة العلما العظم ملاذالانام آقای اقا شیخ اسدالله مقانی سلمه الله تعالی که یکی از اجله علما اعلام اند به جهت نقاهت و انقلاب مزاج و عدم مساعدت آب و هوای نجف اشرف می خواستند به طرف آذربایجان حرکت نمایند، لکن به واسطه سلب امنیت از داخله ایران، خاصه آذربایجان، به جانب علیه حرکت می نمایند. علیهذا جنابعالی از طرف داعی به سایر برادران دینی اعلام نمایید که مراتب احترامات جناب معظم را ملحوظ و منظور و در موجبات توقیر و تبجیل ایشان مسامحه نفرمایند. مسلم است ملحوظ داشتن جانب این نحو اشخاص مغتنم محترم مرضی خداوند عالم و حضرت حجت عصر عجل الله فرجه و باعث امتنان احقر خواهد گردید. زیاده چه تصدیع، والسلام علیک.

من الاحقر عبدالله مازندرانی

خود جناب مستطاب معظم هم کاغذی به حاجی محمد تقی آقا مقانی نگاشته و در ضمن این جمله را قلمی فرموده بودند که ذیلا درج می شود:

روز عید فطر فی الجملة حائتم خوب بود، به حضور مبارک حجت الاسلام و مقتدی الانام آقای حاج میرزا محمد حسین نجل مرحوم حاج میرزا خلیل مشرف شدم، جمعی از زوار همدانی در آن محضر مشرف بودند. هنگامی که احقر رسیدم عرض می کردند آقا! والله ما از این احکام صادره آگاه نبودیم. آن آیت الله بنا کرده گریه و فرمود در مردم مسلمانی نمانده، همه قول شان دروغ است، اگر مسلمانی بود بیچاره حاج سید علی این مدت در خانقین توقف نمی نمود، بعد دست به محاسن مبارک گرفته در حالت گریه فرمود: محمد علی شاه! من با این کبر سن که سالم به یکصد و شش سال بالغ گردیده ترویج از بایه می کنم!؟ در آن حال تلگراف اسلامبول رسید که روس در صدد سوق عسکرست، آن بزرگوار با همه ضعف پیری بلند شد و نشست و فرمود مردم! من که حالت مسافرت به طرف ایران ندارم، این جسد مرا روی تخته گذاشته به طرف ایران بیرید. با آن که می دانم در مردم اسلام نمانده تکلیف من حرکت در این خط است. این بود نطق جانگداز آن بزرگوار. (۱۳)



۵- روز هشتم محرم الحرام در خان والده از طرف عموم ایرانیان مقیمین اسلامبول میتینگی منعقد شد، پروتستی به جمیع نمایندگان دول کردند و با حکم حجج اسلام که پیشوایان دین ما هستند و امروزه حکم آنها مانند حکم خدا بر همه کس فرض و واجب است، به جمیع سفارتخانه ها فرستادند. اینک عین آن حکم را برای آگاهی مطالعه کنندگان می نگاریم:

صورت حکم حجج اسلام

دول متمدنه دانسته اند که سال های دراز در خصوص استرداد حریت طبیعی و خدادادی ملت ایران از دولت مستبده خود مصر بود، تا در آخر سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه ملت حقوق طبیعی خود را استنقاذ نمود و دولت ایران رسماً از استبداد به مشروطیت تحول یافت. قانون اساسی که اساس مشروطیت دولت است نوشته به امضای مظفرالدین شاه رسید. محمد علی شاه در ولیعهدی و ابتدای جلوس دو مرتبه قانون مذکور را امضا نمود و در عهده گرفت که او و اخلاف او ابدالدهر از حدود مواد تخلف نمایند و سه مرتبه رسم تحلیف به عمل آمد، مع ذلک کلمه زمانی نکشید که علانیه خلف عهد و نقض یمین نمود و بر خلاف غالب مواد قانون اساسی ارتکاب نمود و محل پارلمنت را به توپ بست. مبعوثان ملت را مقتول و منفی و محبوس ساخت، جراید را به اتمام از انتشار ممنوع داشت و مدیران جرائد را سر برید و شکم درید، محاکم را در بست، تلگرافات که

کتابها



عروق مملکت و عمده سبب اتحاد ملت بود از مخابرات ممنوع داشت. پست‌خانه‌ها را تعطیل، خطوط را تفتیش کرد و راه‌ها را تحریک، مغشوش، تجارت را که روح مملکت، سبب ثروت ملت است به کلی محو نمود و جمعیت‌ها را از اجتماع منع ساخت، بر صغیر و کبیر رحم نکرد، مستبدانه بر جان و مال آنها تاختن کرد، عمارات عالیه ملت را منهدم و ویران، اموال آنها را به نهب غارات داد. هر کس اسم حریت بر زبان آورد زبانش قطع کرد، سلاح ملت را از ایشان به غصب ضبط نمود، حال که ملت در آخرین نفس است چند حکم مستبدانه را اقدام کرده:

یکی آن که در این وقت که زبان ملت را بریده و از اظهار حقوق خود عاجز نمود از بعض افراد ملت سند رفع ید از مشروطیت و امضای استبداد بالمجبوریه و اداشته است مهر کرده اند.

دوم آن که می‌خواهد به عهده ملت از دول دیگر استقراض نموده و در راه سرکوبی ملت صرف نماید.

سوم آن که می‌خواهد از جانب عموم امتیازات به اجانب بدهد و تحصیل وجه نموده باشد.

از آنجایی که این شاه خود پرست تمام حسیات ملت را باطل نموده و به درجه محور رسانیده که نه پارلمنت دارند نه جراید و نه محافل و نه بر اغراض و نفوس و اموال از تطاولات دل‌بخواهانه او ایمن، لهذا از جانب بقیه السیف ملت، ماها که رؤسای روحانی ملت هستیم بر حسب مکالمات شفاهانه و مراسلات کتبی، مکلف به ابلاغ هستیم که به تمام دول متمدنه دنیا برسانیم که در محافل سیاسی و غیر سیاسی مذاکره این سه حکم مستبدانه را نموده بدانند که امضایی که از افراد ملت به استبداد دولت گرفته شده جبری و از درجه اعتبار ساقط و استقراضی که از تاریخ مشروطیت دولت به عهده ملت کرده باشد، ملت ذمه‌دار ایفای وجه این استقراض نخواهد بود و امتیازاتی که در این زمان به اجانب داده می‌شود و معاهداتی که واقع می‌شود ملت امضا و اجازه ندارد، لغو و باطل خواهد بود، این شاه با سایر قطاع‌الطریق یکسان است. این ورقه فعلا ورقه رسمی ملت ایران شمرده می‌شود که به توسط جمعیت اتحاد و ترقی ایرانیان مقیمین علیه به مجلس لاهی اعلام گردید.

(خدام شریعت جعفریه رؤسای روحانی ملت ایران و قاطبه شیعه جعفری، علمای نجف اشرف.)

نجل الحاج میرزا خلیل طهرانی

الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی

الاحقر عبدالله المازندرانی

امور قونسلخانه

به موجب احکام و فتاوی حجج اسلام، مأمورین و نمایندگان شاه را که به سمت مأموریت شناختن منافی با اسلامیت بود، چندی قبل هیأت محترم انجمن سعادت این نکته را گوشزد عموم، و این مطلب را با سفارت کبری [یعنی سفارت ایران در عثمانی] مذاکره نمودند و پس از مذاکره، امور قونسلگری را در تحت نظارت انجمن آوردند و از طرف ملت جناب حاجی میرزا موسی خان را که شایسته همه گونه تمجید و شخص در ستکار و خداشناسی است به ریاست قونسلگری تعیین نمودند و از طرف انجمن قومیسونی [کمیسونی] نیز تشکیل شد که در خصوص انتخاب اجزا و وظیفه آنان مذاکره و قراری بدهند، قومیسون مزبور چندبار اجتماع نموده بعضی از مأمورین را انتخاب کرده‌اند ولی تا حال قرار قطعی نداده‌اند. از اعضای قومیسون خواهشمندیم که هر چه زودتر در اجرای وظیفه خود کوشش فرمایند و در اجرای اوامر حجج اسلام و رؤسای روحانی ملت آتی تعافل ننمایند تا امور مسلمانان در عهده تعویق و تعطیل نماند و از جمیع برادران و هموطنان خود خواهشمندیم که در هر جا این اداره مشروع را به همین نهج که انجمن محترم سعادت ترتیب دادند آنها نیز ترتیب دهند و تا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مجلس مقدس شورای ملی گشاده نشد، از طرف ملت به حکم حجج اسلام در امورات خود ناظر تعیین کنند. و هر اداره را در تحت نظارت خود آورند. (۲۴)

«حله، بتوسط انجمن سعادت ایرانیان. جناب جلالت مآب عالی سفارت دولت ایران مقیم علیه»
مقام ریاست روحانی اسلامیة ایرانیه به اقتضای وظیفه مقامیه خود خواطر آن جناب را متوجه می خواهد که ایران نظر به استقلالیت تامه که دارد تمام معاملاتی که از قبیل استقراض و رهن و امتیاز و هر نوع مقاوله را که امضا نکرده و موافقت با قانون اساسی نداشته باشد و با حکومت غاصبه حاضره منعقد شود به مقتضای بند (بیست و دوم) و (بیست و چهارم) و (بیست و پنجم) قانون مزبور معتبر نخواهد شمرد. همانا جوهراتی که در خزائن طهران موجود است متعلق به شاه نیست، مال ملت ایران است و هر گونه رهن راجع به آنها و مقاوله و امتیاز دیگر که با هر دولت یا بانک اجنبی صورت و قوع یافته باشد به حسب حفظ حقوق مالکیت خود، صحیح و معتبر ندانسته، همه را کآن لم یکن خواهیم شناخت. مستدعی آن که این معروضات را به حکومت متبوعه خود تبلیغ و احترامات صمیمانه ما را که هرگز روی نقض و زوال نمی پسندد به صفوت مخصوص بپذیرند.

به تاریخ ۲۰ شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۲۶

من الاحقر عبدالله المازندرانی

من الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی

۷- حکم محکم حجج الاسلام مُدْظَلْهَم [در معنای مشروطه و . . .]

بسم الله الرحمن الرحيم

چون به موجب مکاتیب معتبره و اصله از امهات بلاد، مواد فاسده مملکت این موقع را مغتنم و به اسم مشروطه خواهی خودی به میان انداخته، مقاصد فاسده خود را در لباس مشروطیت اظهار و موجبات تشویش اذهان مسلمین را فراهم نموده و می نمایند، لهذا محض سد این باب الابواب فساد و افساد توضیحا للواضح اظهار می نمایم مشروطیت هر مملکت عبارت از محدود و مشروط بودن ارادات سلطنت و دوایر دولتی است به عدم تخطی از حدود و قوانین موضوعه بر طبق مذهب رسمی آن مملکت، و طرف مقابل آن که استبدادیت دولت است عبارت از رها و خودسر بودن ارادات سلطنت و دوایر دولتی و فاعل مایشاء و حاکم مایرید و قاهر بر رقائب و غیر مسئول از هر ارتکاب بودن آنها است در مملکت و آزادی هر ملت هم که اساس مشروطیت سلطنت مبتنی بر آن است عبارت است از عدم مقهوریت شان در تحت تحکیمات خودسرانه سلطنت و بی مانعی در احقاق حقوق مشروطه ملیه، و رقیب مقابله آن هم عبارت از همین مقهوریت مذکوره و فاقد هر چیز بودن در مقابل ارادات دولت است. و چون مذهب رسمی ایران همان دین قویم اسلام و طریقه حقه اثنا عشریه صلوات الله علیهم اجمعین است، پس حقیقت مشروطیت و آزادی ایران عبارت از عدم تجاوز دولت و ملت از قوانین منطبقه بر احکام خاصه و عامه مستفاده از مذهب و مبنیه بر اجرای احکام الهیه عز اسممه و حفظ نوامیس شرعیه و ملیه و منع از منکرات اسلامیة و اشاعه عدالت و محو مبانی ظلم و سدا ارتکابات خود سرانه و صیانت بیضه اسلام و حوزه مسلمین و صرف مالیه مأخوذه از ملت در مصالح نوعیه راجعه به نظم و حفظ و سد ثغور مملکت خواهد بود و مبعوثان ملت هم امنائی خواهند بود که خود ملت به معاشرت تامه آنها را به وثاقت و امانت و درایت کامله شناخته برای مراقبت در این امور انتخاب نمایند. آنچه این خدام شریعت مطهره به وجوب اهتمام در استقرار و استحکام آن حکم نمودیم به منزله مجاهدت در رکاب امام زمان ارواحنا

فداء دانستیم، این مطلب بود، اساس مسلمانی بر این مطلب مبتنی و در فصل دوم متمم قانون اساسی هم که سابقاً امضا نمودیم ملزوم عدم مخالفت قوانین موضوعه با احکام شرعیه را تصریح و کاملاً این معنی رعایت شده و امیدواریم که انشاءالله تعالی عموم ملت هم در انتخاب مبعوثان خود از مردمان صحیح کامل و کسانیه که به معاشرت کامله عدم خیانت ایشان به دین و دولت و مملکت و ملت معلوم باشد بذل مراقبت نموده و خواهند نمود و مبعوثان عظام هم حق امانت‌داری را کماینیگی ادا و سر مویی خیانت به هیچ کدام را البته روا نخواهند داشت و بعون الله و حسن تأییده همچنان که مشروطیت و آزادی سایر دول و ملل عالم بر مذاهب رسمیه آن ممالک استوار است، همین طور در ایران هم بر اساس مذهب جعفری علی مشیده السلام کاملاً استوار و مصون از خلل و پایدار خواهد بود و هیچ صاحب غرض فاسد و مفسدی متمکن نخواهد بود که خدای نخواسته خودی به میان اندازد و برخلاف قوانین و احکام مذهب جعفری، حکم قانونی جعل و زندقه و بدعتی احداث و قانون اساسی و اصل مشروطیت ایران را نقص و استبدادی به شکل ملعون دیگر به مراتب اشنع از اول برپا نماید. و البته اسلام پرستان مملکت و سرداران عظام ملت ایدهم الله تعالی که جان‌های خود را در طریق این مقصد بزرگ اسلامی فدا نموده‌اند کاملاً مراقب و هرگز چنین استبداد ملعونی را تن در نخواهند داد، انشاءالله تعالی. لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

الاحقر عبدالله المازندرانی

الاحقر الجانی محمد کاظم الخراسانی^(۲۵)



۸- صورت حکم جناب مستطاب آقای نجفی

بسم الله الرحمن الرحيم والحمد لله والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطاهرين.
احکام مطاعه حجج اسلام نجف اشرف و سایر علمای اعلام و حصون اسلام دامت برکاتهم که در خصوص مجلس مقدس مشروطه شورای ملی شیدالله ارکانه مرقوم فرموده‌اند زیارت شد. بر کافه اهل اسلام اطاعت آن احکام لازم و متحنم است و از جانب این حقیر و سایر علمای اصفهان هم از دو سال قبل که ابتدای مجلس شورای ملی بوده تا به حال کمال اهتمام و سعی در موافقت و اجرای آن احکام مطاعه شده و بعون الله تعالی بعد از این هم اهتمامات کامله خواهد شد و این حقیر هم کراراً مطابق آن احکام مطاعه که حجج اسلام نجف اشرف مدالله ظلالمهم مرقوم فرموده‌اند از اول امر تا به حال نوشته‌ام و همواره سعی کامل در اجرای آن احکام نموده و می‌نمایم و ان شاءالله تعالی از برکات ناحیه مقدسه حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه کاملاً مجری خواهد شد. قال فاذا حکم بحکمنا قلم یقبل منه فیحکم الله استخف. الحدیث.

من اقل الطلاب محمدتقی النجفی الاصفهانی^(۲۶)

۴- اخبار، تلگراف‌ها و گزارش‌های خبری

روزنامه شمس در اسلا مبول یکی از جراید جنئی و فعال در اطلاع‌رسانی عمومی بویژه اخبار سیاسی در دوره استبداد صغیر و ایام استقرار مشروطه و مسائل حاشیه‌ای آن بوده است که می‌تواند برای مورخان مشروطه منبع با ارزش و پرمطلبی باشد. هم خبرها و تلگراف‌های کوتاه مهم و فراوانی دارد و هم نامه‌ها و گزارش‌های خبری جالب. در اینجا به عنوان ارائه نمونه، مواردی را از چند شماره آن عیناً درج می‌کنیم.

از طرف اداره [روزنامه شمس]

از حضرات مشترکین عظام استدعا می‌رود که وجوه آئونه را که باعث حیات این اداره است و اکنون شش ماه است از عمر وی می‌گذرد برای خدمات آئیه به اداره ارسال فرمایند.

تلگرافات مسرت‌انگیز

تبریز - خط خلفا، محاربه سخت، از استبدادبان عده کثیر مقتول، جمعی مجروح، احرار غالب، اصفهان بتلگرافید. انجمن ایالتی

تبریز - احرار در کمال استقلال، شهر امن، شرح فتوحات قبل تلگرافیدیم. تمام نقاط بتلگرافید. شایعات دولتیان کذب. انجمن ایالتی

اصفهان - به توسط انجمن سعادت - حضرت اشرف آقای سپهدار، تکلیف حرکت به طهران چیست، انجمن ایالتی مشغول.

نجف قلی بختیاری صمصام السلطنه

شمس: کلیه ایران و ایرانیان از خدمات نوعیه آن دو گزیده خدا، شیران بیشه بسالت و جوانمردی مجاهدان طریق انسانیت و آزادی و کنندگان ریشه ظلم و ستمکاری، سرداران باسرف و سرداران با عزت و زادگان دودمان نجات ساعدان امام زمان عجل‌الله فرجه یعنی حضرت مستطاب اجل افخم و اکرم آقای صمصام السلطنه حکمران قانونی خطه اصفهان و بختیار و توابع و جناب مستطاب اجل و اکرم آقای ضرغام السلطنه سردار ملت و رئیسان ایل محترم بختیار که خدا و بخت یارشان باد سپاس و تشکر حاصل است و از حضرت احدیت امداد غیبی و معنوی و صوری آن جنابان را در پیشرفت این مقدس مشروع و حمایت اسلام خواستاریم و از آن دو وجود محترم تأسیس و تنظیم ادارات قانونی آن خطه را از قبیل بلدییه و نظمییه و معارف و دیگر ادارات مسألت می‌نماییم. و همچنین از خدمات و زحمات آقایان حجج و حامیان اسلام که از آغاز امر تاکنون در این راه خدمت کرده و زحمت کشیده‌اند و در این راه دچار بسی زحمات و صدمات شده‌اند خصوصاً حضرت مستطاب شریعتمدار آقای ثقه الاسلام نهایت شکر گزاریم و از حضرت احدیت استدامه و بقای آن ذوات مقدس که مایه حیات ملت و آسایش نوعند می‌طلبیم.

رشت - بحمدالله حاکم گیلان به همت مجاهدین غیور مقتول، تمام قوای دولتی تصرف، ملت سپهدار فرمانفرما، قوت دفاعیه موجود، به تمام شهرهای ایران خصوصاً اصفهان خبر بدهید که همراهی سیاسی و پولتیکی لازم است.

انجمن ایالتی گیلان

شمس: از اقدامات غیورانه و خدمات حریت‌پرورانه که از مهین عنصر ایرانی نژاد و یگانه غیر تمند عدالتخواه یعنی فرزند خلف ارشد وطن حضرت مستطاب اجل و افخم سپهدار اعظم فرمانفرمای قانونی کل گیلانات و طوالش و تنکابن که در تأسیس اساس شوروی و حمایت مشروطیت و این ملت مظلوم به ظهور رسیده، عموم ایرانیان مقیمین خارجه و تمام احرار را کمال تشکر حاصل است. و از طرف اداره نیز آن وجود مبارک

را از صمیم قلب عرض تشکر تقدیم می‌نماییم و همواره از معجزی منان توفیقات حسنه آن خجسته انسان را مسألت می‌نماییم.

شعاع السلطنه که چندی قبل از اروپا و به طریق اسلامبول به طهران مراجعت می‌کرد در رشت از طرف مجاهدین غیور توقیف شده و مبلغ هزار لیره اعانه می‌خواهند.

شمس: به عقیده ما باید ده هزار لیره گرفت.

■ ارشد الدوله که داوطلبانه به طرف تبریز حرکت کرده بود در زنجان از طرف مجاهدین غیور تلف گردیده به زمره رفقای خود ملحق شد.

■ در صامسون از طرف برادران با همت وطن پرست ما به عنوان فلاکت‌زدگان تبریز به جمع اعانه اقداماتی شده و مقدار هشتاد لیره جمع شده است. همت غیورانه ایشان سزاوار تمجید و جمیع برادران خود را که سالک این طریق اند از صمیم قلب تشکر می‌گوییم.

ایرانیان مقیمین طربزون در خصوص شیوع استقراض محمدعلی خائن در موقع انفصال غیر قانونی مجلس شوری، پروتست‌نامه‌ای به تمام نمایندگان دول تقدیم نموده‌اند. و چندی قبل هم مبلغ مهمی اعانه جمع‌آوری کرده، به عنوان ستمدیدگان و بیچارگان تبریز روانه داشته‌اند. حرکات و وطن پرورانه آن برادران را سپاسگزار و ثناخوانیم و از ایزد متعال توفیقات حسنه آن هموطنان محترم را مسألت می‌نماییم.

■ **صوراسرافیل - مساوات:** تمام ایرانیان را از طلوع این دو کوکب نیر یعنی دو جریده فریده صوراسرافیل و مساوات مدتی که به واسطه ابرهای کثیف استبداد در پرده خفا مستور بودند نور تازه در چشم و مسرت بی‌اندازه در دل آمد. از صمیم قلب آن دو مدیر محترم را تبریک گفته و خدمات نوعیه آنان را شکرگزاری و موفقیات تامه ایشان را از خدا می‌طلبیم.

■ به موجب اخبار موثقی که حاصل شده عشایر کلهر با انجمن ایالتی آذربایجان در صدد مذاکرات اتفاقی است و حضرت حجه الاسلام آقا سید عبدالله بهبهانی هم در شرف خلاص شدن است، کم کم احکام حضرات حجج اسلام به سمع اهالی می‌رسد در طرف غرب ایران اهالی به جنبش می‌آیند.

صورت پروتست‌نامه ایرانیان مقیمین اسلامبول

چون امروزها در جراید خوانده می‌شود که دولتین روس و انگلیس در فکر دادن قرضه جدیدی به ایران هستند و در خصوص اصلاحات مالیه و لزوم مشاوران خارجه و عدم لیاقت ایرانیان به اداره نمودن امور داخله خود با اساس مشروطیت و ادای وظیفه نمودن پارلمان سابق ایران و لزوم تشکیل قونفرانس صلح انتشارات می‌دهند. لذا «انجمن سعادت ایرانیان» مرکز اسلامبول از جانب تمام ملت ایران و از جانب مراکز ملیه به موجب صلاحیتی که دارد به عنوان پروتست به تمام نمایندگان محترم دول معظمه تقدیم نموده، مستدعی است عینا به وزارت خارجه دول متبوعه خود ابلاغ دارند.

سی سال است دانشمندان بزرگ ایران در راه استقلال و وطن خود در سیاست شخصی و تبدیل حکومت بی‌اساس ایران به اساس شوروی بسی فداکاری نمودند تا در آخر سلطنت مظفرالدین شاه موفقیت حاصل کردند.

و چون شروع به اداره ملیه، تصادف کرد با حکومت محمدعلی شاه که شخصش ذاتا و عرضا مساعد با اساس مشروطیت نبود و وزرا مسئول و ذمه داران دوائر اجراییه نظر به نامساعدتی شاه در اجرائیات لازمه غیر مقتدر . بالضروره در اول امر پارلمان نوری ایران دچار بدبختی بزرگی گشت و آن این بود که یکی از دو وظیفه بزرگ او (یعنی وظیفه نظارت) به ضمیمه یک تکلیف فوق العاده (یعنی مدافعه سری و علنی) او را از ادای وظیفه بزرگ دیگر (یعنی وضع قوانین) مشغول کرده و قسمت بزرگ وقت و فرصت او را تصرف نموده ، با وجود این در مدت کم پارلمان ایران قانون اساسی مملکت را موافق مزاج عموم اهالی خاصه فرقه جلیله روحانیه و قابل قبول ملی و دول متمذنه وضع نمود و قسمتی از آن را در چهاردهم ذی القعدة ۱۳۲۴ به امضای مظفرالدین شاه و شاه حالیه و قسمت دیگر را در تاریخ ۲۷ شعبان ۱۳۲۵ به امضای شاه حالیه رسانیده و به شرف قبول دول معظمه عالم نائل گردانید و شخص محمدعلی شاه حکومتی را که با وصف مشروطیت به وراثت ذی حق شده بود بضمیمه عهود و موثیق مشدده از جانب ملت به ودیعت دریافت . علاوه بر این پارلمان ایران در مدت کم قانون وزارت داخله را با تمام شعبات آن از بلدیة و نظمیة و غیره با دستور انجمن های ایالتی و ولایتی و قانون مطبوعات وضع نمود و به امضای شاه رسانیده به دست اجرا داد .

بودجه مملکت را که از حدود اعتدال دور افتاده بود به تصرفات نافعه تعدیل و تسویه کرده بلکه افزود . قوانین عدلیه و جنگ و معارف و تجارت را نوشته و مرتب نموده در دست تدقیق و تحقیق داشت و در اصلاحات لازمه و تسهیل طرق و معابر و توسیع تجارت برای تحصیل ماده نقدی از خارج به صورتی که به معاهدات دولتی سابقه مزاحمتی ننماید در دست و پای تدبیر و علاج بود که با هزاران اسف دچار مهاجمه و انفصال گشت .

بعد از انفصال پارلمان و تجاوز محمدعلی شاه از حدود مشروط جواز سلطنت خود و صدور او امر مطاعه از ناحیه مقدسه رؤسای مذهب جعفری در وجوب مدافعه ملیه با حکومت غیر جایزه و حرمت ادای مالیات به اداره متعدیه (چنان که یکی از تبلیغات مطاعه ایشان را که توسط اینجانبان به مجلس صلح لاهی [لاهی] صدور یافته به صورت عینیه خود برای صدق مدعی ضمیمه این لایحه می نمایم) (صورت همان لایحه در نمره ۲۴ شمس مندرج است) قوای ملیه با رعایت تمام حقوق اجانب به مقاومت و مدافعه قیام نمود از هیچ گونه فداکاری مضایقت ننمود تا اکنون که نزدیک است موفقیت کامله در استرداد حقوق مغضوبه برای ملت حاصل گردد .

در این صورت اگر از جانب بدنام کنندگان نام انسانیت به واسطه زبان هایی که در محبت استقلال ایران در سیاست شخص خود با دل ها موافقت نداشتند انتشار و به قلم های جفاکارانه اشاعه دهند که ملت ایران قابل حکومت شورویه نیست و یا آن که پارلمان سابق ایران چیزی را غیر از اسباب دست اختلالیون گشتن حائز نبوده است و یا این که به دست احرار ایران تجاوزی مؤمنان را در نصیحت ظلام اطاعت نمی کنید .

لا تظلمن اذا ما كنت مقتدرا

فالظلم مصدره یفرضی الی الیم

تنام عیناک و الظلوم متنبه

یدعوا علیک و عین الله لم تنم .

تاکی شما را غفلت گرفته ترسم و قتی از خواب غفلت بیدار شوید و به خود آید که آبان از سر گذشته باشد ، شما مگر سر زندگانی ندارید؟ چرا از خدا و مؤثر کل و مقلب الاحوال نمی ترسید؟ چرا از غضب حق ایمن نشسته اید؟ مگر از فتنه آخر الزمان باک ندارید تا کی پیرو دجال می شوید . این همه غنائم مسلمین هنوز شما را کافی نشده و دیده آرز شما را پر نساخته هنوز دلستان بر حال فقر و بیچارگی مردم که نتیجه ظلم و بیدادگری خودتان است نمی سوزد . هنوز از حکایت پیشینیان شما را عبرت حاصل نشده ، عاقبت قیاصره

ایران
روزنامه
ایران

و فراغنه و دیگر ظلام جابره را ندیدید و نشنیدید. تا چه حد دین خدا را از میان می‌برید، تا چه اندازه احکام حق را پایمال می‌سازید. از آن بترسید که خداوند قهار اثری از شما در روزگار غیر از لعن ابدی و بدنامی سرمدی نگذارد. هنوز ندانستید هر آن وقتی که ملت را زبان رشد و وقت بلوغ رسید دیگر نمی‌توان حقوقشان را از میان برد بایستی بدون مطالبه تا پای محاسبه نیامده و کار به جاهای نازک نکشیده دین آنان را ادا نمود، از آن بترسید که ملت از استعداد تضييع شده و حقوق باطل شده خود از شما و پدران شما در صدد مطالبه برآید. خوب است بیش از این با هموطنان خود سوء رفتار ننمایید که عمارت قریب بعون خدا خواهید دید که از شمشر خارا شکاف مجاهدان غیور حجاب استبداد دریده و جمال دلارای شاهد حریت از هر سوی جلوه گر شده، وقت آن رسیده که بهادران شجاع جوانمرد ایران با اسلحه آتشبار انتقام خون شهدای خود از شما هواپرستان حریص ناسپاس بکشند و این خاک پاک از لوٹ خیانت و جود شما پاک سازند و این دولت قویم و مملکت قدیم را از نو احیا کنند. اینقدر در هلاک خویش نکوشید و جامه ننگ و عار نپوشید و تا وقت نگذشته به دامن گذشت ملت که همیشه عفو شان بر غضب شان مقدم بوده متشبث شوید که پشیمانی سودی ندارد.

من آنچه شرط بلاغ است باشما گفتم. (۲۷)



رسم تبریک

به مناسبت جلوس اعلیحضرت سلطان محمدخان خامس به تخت عثمانی روز شنبه در سرای طولمه باغچه رسم تبریک عمومی اجرا گردید.

چنانچه تمام وکلا و وزرا و مشیران و علما و مشایخ و اعضا‌های مجلس اعیان و مبعوثان و منتسبین مطبوعات و معتبران اجانب که از دائره تشریفات یا تذاکر مخصوص دعوت شده بودند در ساعت معین به موجب پروگرام مخصوص به سرای همایون عزیمت و ایفای راسمه تبریک نمودند.

اعلیحضرت سلطان روز سه شنبه به مریم‌خانه اطفال ششلی عزیمت نموده، عساکری که در وقایع اخیره زخم‌دار شده بودند دیدن و آنها را دل‌داری فرمودند.

اعلیحضرت سلطان هفته گذشته روز پنجشنبه به مجلس مبعوثان عزیمت و صداقت خودشان را به مشروطیت با سوگند تعهد نمودند و نطق همایون اصولاً قرائت گردید. نطق همایون در محافل سفرا تأثیر بزرگی بخشیده.

کابینه وزرای جدید روز دوشنبه پروگرام خود را در مجلس مبعوثان و اعیان قرائت و با اکثریت آرا بیان اعتماد نمودند.

به موجب قرارداد مجلس مبعوثان جهت خاقان مخلوع عبدالحمید ماهی هزار لیره موجب برقرار شده است.

هفته گذشته پنج نفر که محکوم به اعدام شده بودند در میدان ایاصوفیه صلب گردیدند. دیروز هم در دیوان حرب هفت نفر از ارتجاعیون که در واقعه زائله اخیره در علیه مشروطیت علاقه کامل داشتند حکم به اعدامشان صادر شد.

درویش وحدتی مدیر روزنامه وولقان که یگانه مسبب وقعه اخیره و در حال فرار بود در از میر دستگیر شده است.

از طرف دیوان حرب عرفی به حجز اموال و املاک و زرای زمان استبداد که در بیوک آطه موقوف هستند قرار صادر شده و مدت پنج سال هم از اسلامبول تبعید خواهند شد. مقدار املاک ایشان قریب به دو کرویر لیراه عثمانی است. (۲۸)



به موجب اخبار تلگرافی تبریز (که صورتش در ذیل مندرج است) اردوی شاه که به کوماندانی و سرکردگی عین الدوله و رحیم خان و صمدخان به شهر تبریز هجوم آورده بودند پس از تلفات بسیار شکست فاحش خورده فرار را برقرار اختیار کردند و چون مردانه نتوانستند در مقابل آزادی خواهان مقاومت کنند آن بیرحمان کمتر از زن به دهات اطراف هجوم کرده دست بی رحمی به اموال و ناموس و اطفال مسلمانان بی طرف بی اسلحه کرده، می کشند و می برند و غارت می نمایند از منتقم حقیقی و قهار مطلق کیفر مجازات این کفار و قتال مسلمین را می طلبیم.

صورت تلگراف تبریز از جانب ستارخان سردار ملت

طرفداران شاه در محاربه خودشان با طرفداران ملت به عوض مقاومت در مقابل آزادی طلبان و مساوات خواهان در نهایت و وحشیگری و بربریت هجوم به دهات بیطرف صرف و ستمدیدگان بی لشکر که به امورات ابتدا مداخله نکرده اند آورده اموالشان را غارت اطفالشان را شهید می کنند. تمام عالم متمدنه را به این ظلم ها و وحشیگری های بیرحمانه به شهادت طلبیده پروتست سخت می نماییم در جلوگیری از این وحشیگری به دهاتیان و مظلومان بیطرف که دل ما را خون کرده، ترحم فرمایند.

ستارخان^(۲۹)



پولتیک جدید مملکت برپاده محمدعلی میرزا

اغلب جراید اروپا نقلا از روزنامه «ریچ» روسی تلگراف ذیل را از طهران اشاعه و انتشار داده اند:
«سفارت روس به اصرار شاه یک نفر خبرنگار روسی را که حقایق و اقیامت طهران را خبر داده و دسپایس مزورانه درباریان طهران را افشا نموده بود از ایران طرد و تبعید کرده است.»
وقایع نگار مزبور به روزنامه خود تلگرافا چنین خبر می دهد:

شاه چون از غلبه بر مشروطه خواهان آذربایجان مأیوس گردیده به تازگی مصمم شده است که جمعی از مستبدین و عساکر خود را به لباس مشروطه خواهی به آذربایجان برای تعرض به حقوق تبعه خارجه گسیل داشته تا بدین واسطه مداخلات عسکری اجانب را به آذربایجان جلب نموده که از حرکت مجاهدین آذربایجان به طرف طهران آسوده و ایمن ماند.

چنانچه حرکات ظالمانه و تعدیات غدارانه عزت الله خان ماکویی با دو هزار سوار کرد در اطراف سلماس و شروع به قتل و غارت کردن او در آن حوالی و تلگراف تظلمی که در آن روزها از ارمنه دهات آنجا به معتبرترین ارمنه قفقاز رسید و جراید انتشار دادند حقیقت حال را واضح ساخته و پولتیک جدید را افشا نمود.

ما به خوبی واقفیم که محمدعلی شخصا دارای این افکار نبوده؛ و از مواقع لازمه اینگونه دسپایس سوق و تمهید شده است. لکن حواث و وقایع جانگداز دو ساله مشروطیت را چنانچه از باب انصاف مستحضر می باشند مسلک مستقیم حقوق طلبان ملت و فجایع وارده از طرف دولت که حسن توجه افکار عمومی را یک باره جلب نموده برای القای اینگونه شبهات و تشبیه بدین دسپایس ابداموقع و مجالی نگذارده. (۳۰)

■ ■ ■
از اصفهان - به اسلامبول خدمت انجمن محترم سعادت .
انجمن تشکیل ، شهر منظم ، اجانب محفوظ ، منتظر همراهی .

۱۷ ذی حجه صمصام السلطنه

■
به موجب اخبار تلگرافی صمدخان که تدارک هجوم تبریز را می کرد با بومب یکی از فدائیان ملت قتل و
هلاک شده است .

■
فاضل یگانه و ادیب فرزانه پیشوای ارباب قلم اسنادی مانند ، حکیم سخن سنج مدیر روزنامه حکمت جناب
آقای زعیم الدوله میرزا مهدی خان رئیس الاطبا تبریزی تنزلا تقریضی [تقریظی] درباره شمس مرقوم و عالی
جنابی و بزرگواری خود را اظهار فرموده بودند . ما را بیانی که از عهده تشکر برآیم نیست ، با اظهار عجز ،
معذرت خواسته و عفو حضرتش را استرحام می نمایم .

■
به قراری که از دره جز می نویسند یک نفر از احرار به نام محمدحسینوف قدری از سوار مسلح و مکمل جمع
نموده چند دفعه به حکومت مستبده محلیه هجوم آورده و همواره غالب آمده اند . هر روز به محمد حسینوف
از طرف کلات و قوچان قوه امدادیه می رسد . محمد حسینوف چند دفعه به مشهد هم رفته و با علما ملاقات و
مذاکرات نموده اند نتیجه هر چه باشد خواهیم نگاشت .

■ رساله تازیانه غیرت

چاره درد ایران و وظیفه هر یک از ایرانیان در کتابخانه حیات نمره ۱۴ بایزید و کتابخانه اقبال در کوپری و
مجلدخانه تبریز در والده خان و کتابخانه شمس به فروش می رسد .

■
کلیات رسائل ملکم و روزنامه ملانصرالدین در سلطان یازید در کتابخانه حیات نمره ۱۴ به فروش می رسد .
مشترکین عظام رجوع فرمایند .

■
آقا محمد رضا تاجر تبریزی که از نشئت یافتگان دبستان ایرانیان است دو هفته قبل جهت مشاغل تجارته خود
وارد اسلامبول . عندالوورد به زیارت این اساس مقدس ملی یعنی دبستان آمده بعد از زیارت خطابه مندرجه
ذیل را قرائت و هزار غروش به صندوق دبستان به رسم اعانه تقدیم نمود حق این است قدرشناسی این جوان
غیور ملت و وطن پرست در خور هزار گونه تحسین است خداوند همه ما را از این احتیاسات حصه مند و از
نعمت حق شناسی و خیر خواهی و درست خیالی بهره ور سازد .

■
سوگلی وطن داشلرم افندیلر! (۳۱)

بوندن اون سنه مقدم نشأت ایلدیکم بودار علم و عرفانی ، بوجلوه گاه حریت و مساواتی بوگون زیارتمدن
طولابی کندیمی بختیار عدایده رم .

افندیلر! حکومت مستبده ایرانه نک مظالمندن تخلص گریبان ایدرک و وطن مقدسنی ، اولادینی ، هر

شیشمی ترک ایلیه رک بوراده تأمین معیشت ایچون بولنان همشهریلر مز ؛ وطنک و اولاد وطنک تأمین استقباللری ایچون بودار فیض و عرفانی کشاد ایتمشلر و بونی اداره ایچون قازاندقلرینک بر قسمنی دخی تخصیص ایلمشلر در .

آنلرک هر در لو فداکارلق ایله گشاد ایتدکلری بو مکتب آنجق اولاد وطنک ترقیسی و وطن مقدسک تعالیسی ایچوندر .

بزه دوشن بروظیفه و ارسه اوده آنلردن وفات ایدنلره رحمت و بر حیات اولانلره دخی توفیق خدانک رهبر اولمسنی تمنی و نیار ایتیمکلر .

خاتمه مقال اوله رقده فضیلتلو مدیر و معلم افندیله عرض شکران صمیمانه ایلمرم و حپ بر لکده .

یشاسون تبریز احراری ، یشاسون ایرانیلر ، قهر اولسون استبداد! دعاسنی تذکار ایدرم،^(۳۲)



اعلان

روزنامه صور اسرافیل به یادگار شهدای راه آزادی ایران و تأیید نام مدیر شهید سعید آن میرزا جهانگیر خان طاب ثراه با قلم دبیر سابقش جناب میرزا علی اکبر خان با آزادی تمام در «ایورون» سویس طبع می شود .
طالبین روزنامه به آدرس ذیل رجوع نمایند .

آدرس مکاتیب و تلگراف^(۳۳)

Soure Esrafil

Yverdon

Suisse



[اخبار فتح تهران توسط مجاهدین و بختیاری ها]

اخبار طهران و تفصیلات الی ۲۷ جمادی الثانی

از طهران الی سرپل کرج که هفت فرسخی طهران می شود از طرف حکومت استبدادیه به نقشه کشی لیاخوف سنگرهای خیلی محکم بسته شده و در سرپل کرج و شاه آباد عده زیادی قزاق گذاشته شده بود ، چون امروزه در ایران بهتر از قزاق های ایرانی هیچکس خدمت به روسی بیشتر نمی کند جز چند نفری در گیلان و عده ای از وزرای خائن از قبیل سعدالدوله و مشیر السلطنه و نایب السلطنه و ناصر السلطنه و امین الدوله و نظام السلطنه و قوام الدوله و مجدالدوله و مجلل و امثال اینها در طهران . مجاهدین غیور اعتنا به این یک مشت قزاق نکرده خود را در کمال قدرت و قوت به پل کرج رسانیده و از پل گذشته به همت اتفاق سنگری را که قزاق ها با هزاران زحمت بسته بودند پس از کشتن عده زیاد از آنها سنگرها را به تصرف در آورده بقیه السیف فرار نموده خود را به شاه آباد رسانیدند .

روز دیگر پس از اطمینان از کرج و قلع و قمع این جماعت به سمت شاه آباد حرکت و به یک حمله غیورانه شاه آباد را هم تصرف کرده در علی شاه باز قریب سیصد نفر سرباز فوج عرب امان آورده سیصد قبضه تفنگ سه تیره جدید با شش هزار فشنگ تسلیم مجاهدین می نمایند . و قزاق ها هم امان می خواهند و از طرف ملت هم امان و اطمینان به آنها و قزاق های طهران داده می شود . بعد از فتح شاه آباد اردوی ملی حرکت به سمت طهران می نماید و اردوی بختیاری ها هم تارباط کریم که سه فرسخی طهران است ورود نموده و دو جنگ سخت هم با دولتی ها نموده و غالب شده اند .

الحمد لله به زور سر پنجه رشید غیور مجاهدین ایرانی و ایل جلیل بختیاری شب سه شنبه ۲۴ جمادی الثانی دو اردوی بزرگ ملی به چهار دسته تقسیم شده؛ یک دسته به طهران و دسته دیگر که مجاهدین گیلانی باشند به سلطنت آباد که اقامتگاه رئیس سلسله استبداد محمدعلی میرزا بود هجوم نموده و دو دسته دیگر در بیرون شهر کشیک می دادند. شب چهارشنبه هم ۲۵ ماه جناب اجل ضرغام السلطنه با پانصد نفر بختیاری از مجاهدین وارد طهران شدند. اولاً اشخاصی که در سلطنت آباد بودند چون خود را در محاصره مجاهدین غیور دیده تاب مقاومت نیاورده اغلب از راهرو و قنات های آب فرار نموده و به شهر آمده. توپخانه و قزاقخانه چون از روی نقشه لیاخوف سنگربندی شده بود، سنگر نموده و بقیه هر کدام خواسته دست خود را از آستین بی غیرتی بیرون آرد فوراً با یک گلوله موزر تصدق راه مجاهدین شیر صولت شده و نقطه سلطنت آباد در حیطه تصرف مجاهدین در آمده و از آن طرف هم ایل جلیل بختیاری به سرکردگی حضرت اجل سردار اسعد به طهران داخل و در صورتی که تمام طهران را مستبدین از برای خود سنگرها بسته بودند به قوه اتفاق و غیرت ملیت و ایرانیت خود تمام تار و پود مستبدین را در سنگرها پاره نموده در قبضه تصرف خود درآوردند و نامرد، بی غیرت صنیع حضرت که ملقب به لقب سپهدار اعظمی شده بود با عده زیاد امثال خود از قاطرچی ها مجلس مقدس شورای ملی را سنگر نموده بودند که مجاهدین ملی غیور به یک حمله دلیرانه تصرف نمودند. فقط چیزی که باقی بود توپخانه و قزاقخانه بود که آن هم در تصرف جماعتی زیاد از قزاق و سایر سوارها و سربازهای سیلاخور بوده است که آنجا را هم مجاهدین محاصره نموده پس از دو روز زد و خورد تصرف نمودند و اصل ریشه شجره خبیثه استبداد را از زمین برآوردند. تا دیروز جمعه طرف عصر دو ساعت به غروب مانده سیم تلگراف طهران خراب بود و کار نمی کرد. از دیروز عصر آغاز به مخابره نموده است و به محض ورود مجاهدین به طهران از طرف حضرت اشرف سپهدار اعظم و حضرت اجل سردار اسعد فوراً از برای هر یک از سفارتخانه ها عده معینی مستحفظ فرستادند که در کمال راحت و آسودگی باشند.

صورت تلگراف است که از طهران به رشت مخابره شده، ۲۷ ماه:

حضور مبارک امنای محترم انجمن ایالتی گیلان دامت اقتدار هم

بحمدالله بعد از جان فشانی های شهدای وطن و همت غیورانه مجاهدین که در مقابل حملات سخت و توپ های نه سانتیمتری که از هر طرف به اردوی ملی بسته بودند مقاومت کرده امروز ۲۷ به مقاصد نائل شدیم. اعلیحضرت قوی شوکت شاهنشاه جمجاه سلطان احمدشاه خلدالله ملکه بر حسب تصویب مجلس عالی و عموم ملت ایران به سلطنت برقرار شد. حضرت اقدس والا شاهزاده عضدالملک هم به نیابت سلطنت تعیین گردیدند. به هموطنان تبریک عرض می نمایم.

فدایی وطن عبدالحسین

ایضاً از طهران - حضرت مستطاب اجل آقای آقا میرزا کریم خان مدظله

به اقبال ملت ایران طهران مفتوح صبح جمعه محمدعلی میرزا به سفارت روس تحصن اختیار کرده احمد میرزا به سلطنت استقرار یافت. عضدالملک نایب السلطنه سپهدار اعظم سپهسالار و حاکم طهران، سردار اسعد وزیر داخله، سردار منصور وزیر پست و تلگراف بقیه وزرا را هم مشغول تعیین هستند.

فدایی وطن حسن

اخبار تلگرافی راجع به ایران

پترسبورغ ۲۶ تموز - اخباری که از ایران می‌رسد جالب مضمونیت است. ترتیبات عزیمت شاه سابق به روسیه هنوز اکمال نشده. برای تخصیصاتی که به شاه مخلوع باید داده شود مشکلات ظاهر می‌شود. سفیر جدید روس موسیو پوقلاوسکی امروزها مصمم حرکت به طهران است. طهران ۲۶ - جوهراتی که شاه مخلوع از خزانه دولتی برده است ثبت دفتر شده و هیاتی برای استرداد جوهر مغضوبه به سفارت روس خواهد رفت. برای محاکمه مجرمین سیاسیة محکمه مخصوص تشکیل شد. انتخابات وکلای طهران تا چند روز ختام خواهد یافت.

طهران ۳۰ - شاه جدید ایران امروز عموم سفرا را قبول و مراسم تبریک اجرا گردید. طهران ۳۰ - نخستین دفعه جزای اعدام تطبیق و اجرا گردید. عونه محمدعلی میرزا صلباً و یا با گلوله اعدام می‌شوند. شیخ فضل‌الله و سایر روسای ارتجاعیون و خیلی از صاحب‌منصبان و امرای توپچی دستگیر شده‌اند. اهالی اعدام آنها را می‌خواهند. پترسبورغ ۲۷ - از قراری که روایت می‌کنند در دوم اغستوس شاه مخلوع در حالتی که با عساکر روس محاط بوده از طهران حرکت خواهد کرد. شاه مخلوع یک‌سره به قریم رفته و در عمارتی که عائده به شاپسال است اقامت خواهد کرد.

پارس ۳۰ - بنا به تلگرافاتی که از طهران می‌رسد پیش‌قدمان ارتجاعیون در حضور دیوان حرب عرفی محاکمه و دو نفر از آنها محکوم به اعدام شده و فی الفور حکم اعدام اجرا گردید. و ارتجاعیون ساثره عن قریب دستگیر خواهند شد.

طهران ۳۱ - (آژانس تلگراف پترسبورغ) روزنامه‌ها نوشته بودند که حکومت جدید ایران در علیه روسیه حرکت می‌نماید و حال آنکه به تحقیق رسیده که این اخبار بی‌اصل و اساس بوده و علاوه فرقه از احرار تشکل نموده که بین ایران و روس مقارنتی حاصل نمایند.

لوندرا ۳۱ - بنا به اخباری که از طهران می‌رسد گویا ارتجاعیون بالمره مایوس نیستند و از هر طرف در علیه اداره مشروطه عصیان می‌کنند مع مافیة حکومت مشروطه در علیه ارتجاعیون تدابیر شدیده اتخاذ و بیان‌نامه نشر نموده که هر کس استنکاف از مشروطیت و به شاه جدید بیعت نکند فی الفور در حضور دیوان حرب عرفی محاکمه و اعدام خواهد شد.

لیاخوف روسی که از مدت مدید قوماندانی و معلمی قزاق‌های ایران را می‌کرد انفکاک او قطعاً از طهران تقرر نموده و به عوض او دیگری انتخاب شده است.

بنا به اخبار رسمی که رسیده شیخ فضل‌الله بعد از محاکمه صلباً اعدام گردید.

طهران ۳ - عساکر شاه مخلوع که بعض قصبه و قریه‌ها را یغما می‌کردند مجاهدین و عساکر ملی آنها را تعقیب و خیلی از آنها را مقتول و مجروح نموده و بقیه هم اسیر شدند. در شهر هر روز از مرتجعین را اعدام می‌نمایند. امیربهادر که به سفارت روس التجا نموده بود به دیوان حرب عرفی تسلیم خواهند کرد.

از طهران به روزنامه تایمس می نویسند که ژنرال لیاخوف از طرف حکومت روسیه جلب شده تکرار عودت او به ایران ممکن نخواهد شد.

مفاخر الملک، صنیع حضرت که به سفارت روسیه التجا کرده و چند روزی هم در آنجا مانده بودند بعد از محاکمه اعدام گردیدند.

مسئله جواهرات که مخصوص سلطنت ایران است و محمدعلی میرزا با خود به سفارت برده باعث تاخیر عزیمت او به روسیه می شود. تا جواهرات مزبور را تسلیم نکند مانع از حرکت او خواهند شد.

از قراری که اطلاع حاصل نمودیم جناب آقا میرزا علی اصفهانی که چندی قبل جهت ملاقات روسای احرار به سمت طهران حرکت نموده بودند در ورود طهران از طرف قزاق های دولتی زخمی به دست راست جناب مشارالیه رسیده و خود را با زحمت هر چه تمام تر به سفارت عثمانی رسانیده و از دست اشرار رهایی یافته اند.

اخبار داخله

حضرت اجل اشرف آقای مخبر السلطنه والی ولایت آذربایجان که بعد از وقوع واقعه هایله توپ بستن به مجلس مبعوثان، ترک ایران را گفته و سفر فرنگستان را اختیار و در برلین تشریف داشتند از طرف شهریار جدید و کابینه احرار مجدداً به ایالت آذربایجان برقرار و چند روز قبل وارد اسلامبول گردیده و یوم دوشنبه بیست و دوم شهر حال با کشتی آلمان عازم ایران می باشند. خداوند امثال آن بزرگوار را در ملت ما زیاد نماید. می توان گفت که توصیه های آن حضرت در هنگام حرکت از تبریز مایه اعاده مشروطیت و سبب هرگونه نیکبختی های ایرانیان گردید.

و دیروز از طرف سفیر کبیر در بیوک آطه به شرف جناب معزی الیه مهمانی مجللی داده شد.

ناحیه «جانت» که از مضافات فزان می باشد دو روز پیش از طرف فرانسه ها اشغال گردید باب عالی این معامله ناحق را پروتست کرده است.

سید محمد ادریس متهدی

بنا به تلگرافی که از ولایت یمن به باب عالی رسیده روسای عشایر و مشایخ هر روز به نزد سید محمد ادریس متهدی رفته و عهد و میثاق می نمایند که به او اطاعت خواهند نمود و بدین مناسبت خیلی عربان در اطراف او اجتماع نموده و «مناحه» را گویا ضبط خواهند کرد.

صورت اداره ولایت یمن

در مجلس خاص و کلا قرار داده شده بود که در ظرف یک مدت معین قطعاً یمن را به اداره امام یحیی محول و یک اداره مختاره تاسیس بکنند، ولی در مجلس مبعوثان بعد از تدقیقات، لایحه مجلس خاص وزرا تماماً تعدیل گردیده. قطعاً یمن به نام ساحل و جبل بر دو ولایت تفریق شده، قسم ساحل از طرف والی هایی که حکومت مرکزیه نصب و تعیین خواهد کرد اداره و قسم جبل را هم به اداره امام یحیی تودیع و در حال یک

مستعمره اداره خواهد گردید .

■ بنا به تلگرافی که از ارضروم رسیده عزت‌الله‌خان ماکویی با ده نفر از آدم‌هایش بعد از تقرر و تاسیس مشروطیت در ایران فرار آیه پایزید آمده به قونسولخانه روس التماس نموده‌اند .

■ سیاحت چار در آلمانیا

از کیل به تاریخ ۲۸ تموز افرنجی به روزنامه‌تان نوشته شده که موسیو «لیقناخت» سوسیالیست در کیل کنفرانسی در علیه سیاحت چار داده و روزنامه «وولفسچایتونگ» که مروج افکار سوسیالیست‌ها است نشر می‌کند .

موسیو لیقناخت به قدری مدبرانه استعمال لسان کرده که پلیس برای منع اجتماع بهانه به دست نتوانسته بیاورد . سالن کنفرانس کاملاً پر بود و تا ختام کنفرانس ابتدا به انتظام خلل نرسیده و مواد آیه مقرر شده است : «یک متوج دنی که به هزاران اجسادی که در یک دریای خونین غوطه می‌زنند اجرای حکومت می‌کند و از هیچ ملت مدنی و از هیچ فردی که این نام (مدنی) را حائز است آثار مهمان‌نوازی نخواهد دید . فرقه ده موقراط سوسیالیست آلمان این کلب خونخوار را که خاک مارا تلویث و در وطن ما اقامت خواهد کرد پروتست می‌کند . اجتماع ما که از هزاران سوسیالیست مرکب است تبعید این جلاد خونخوار و جانور انسان صورت را از خاک آلمان سریعاً طلب می‌نماید .»

■ بنا به اخباری که از پترسبورغ می‌رسد امپراطور روس در ماه ایلول در تصور ملاقات با اعلیحضرت سلطان محمدی باشد . صورت وقوع ملاقات هنوز معین نشده .

■ و روزنامه نایه فرایه پر سه می‌نویسد که محتمل است قرال ادوارد اسلامبول را زیارت و اعلیحضرت سلطان هم در لوندره اعاده زیارت نمایند .

یازده سال قبل امپراطور ویلهلم ، عبدالحمید را در بیلدیز زیارت نموده و از آن تاریخ تا به حال هیچ حکمدار اجنبی به پایتخت عثمانی نرفته است . و حالا غیر از چار ، زیارت قرال ادوار هم استخبار می‌شود .

■ در صورت نیم رسمی به تحقیق رسیده که چار روس بعد از سیاحت ایتالیا به زیارت اعلیحضرت سلطان خواهد آمد . در خصوص پروگرام این زیارت سفیر جدید روس موسیو چاریقوف عنقریب با وزیر خارجه مکالمه خواهد نمود .

صدراعظم پاشا به سفیر کبیر ایران بیان نموده است در صورتی که احوال ایران سکونت یافت مسئله حدود را در هر صورت حل خواهند کرد .

■ از طرف وزارت خارجه به عموم مامورین حدود امر تلگرافی صادر شده که با ایرانیان معامله برادرانه اجرا و حرکاتی که مخل آسایش باشد ابتدا نباید بروز نمایند .

■ مکتب ژاندارمه و پلیس که تازه تاسیس شده با التماس سفارت یازده نفر هم از ایرانی‌ها برای تحصیل قید

و قبول کردند.

مسئله کرید

در نمرات قبل احتمالاً از وقایع جزیره کرید نگاشته بودیم که در ۲۷ شهر تموز افرنجی دول حامیه اربعه عساکر خودشان را از کرید تخلیه خواهند کرد. فی الواقع در یوم مذکور دول مزبوره عساکر خودشان را از جزیره مزبور اخراج نمودند. و آژانس‌های تلگراف این ترک و تخلیه را بدین صورت ایضاح می‌کنند: «... بدین مناسبت شهر با بیرق‌های رنگارنگ تزین و در گذرگاه عساکر، خیلی طاق‌های مزین انشا شده بود. در حالتی که عساکر از کوجه می‌گذشتند از طرف اهالی با کمال صمیمیت اظهار شادمانی می‌شد. عساکر انگلیس بالاخره از شهر خارج شد. «به این تفصیلات، تلگرافات این خبر سیاه را هم علاوه می‌کردند. «بعد از عزیمت عساکر اجانب به قلعه کرید بیرق یونان کشیده شده!...»

بناء علیه مجلس خاص و کلا که در «۱۱ شهر رجب انعقاد یافته بود درباره جزیره خط حرکت حکومت را مذاکره نموده و قرار داده‌اند که به حقوق حکمرانی عثمانی و ناموس و شرف ملی اگر ذره ایراث خلل بشود تدابیر و تشبثات قطعی را متوسل بشوند. و فرقه جمعیت اتحاد و ترقی در مجلس مبعوثان در شعبه پنجم اجتماع نموده در خصوص کشیده شدن بیرق یونان در قلعه کرید مذاکرات اجرا نموده و قرار داده‌اند که در نزد کابینه با شدت تمام پروتست نمایند.

تلگرافات راجع به کرید

پارس ۲۸ تموز - بنا به اخطارات شدید بیرق یونان که در قلعه خانیه (مرکز کرید) کشیده شده بود پایین آورده به عوض او بیرق کبودی که در میانش اشارت صلیب بود کشیده شد. پارس ۲۸ - روزنامه‌های اروپا عموماً حرکات کریدی‌ها را که در عقب عزیمت عساکر اجنبیه بیرق یونان کشیده‌اند تقیح می‌نمایند. و ضمناً هم می‌نویسند که اهالی جزیره به توجه و حمایت دول معظمه زیاد از حد اعتماد می‌کنند.

پارس ۳۱ تموز - در افکار عمومی نیک‌بینی حاصل می‌شود. نصایحی که از طرف دول معظمه اجرا شده احتمال کلی می‌رود که ثمر خیر بیخشد و بدین مناسبت امید پیشبندی از اختلاف ملحوظ هست. پارس ۳۱ تموز - روزنامه‌ها به کریدی‌ها التزام سکون توصیه نموده و می‌گویند که اجراءات و تشبثات دول حامیه که در نظر دارند عقیم نگذارند. و به روزنامه‌های یونان نیز اجرای نصایح می‌کنند که اجتناب از تحریکات نامناسبه بنمایند.

نتایج تشبثات بابعالی

نوشته‌ای که از طرف بابعالی درباره مسئله کرید به دول معظمه اعطا شده و تبلیغاتی که به سفرای دولت عثمانی که در نزد دول معظمه هستند واقع شده است دول معظمه مشارالیه مطالبات مذکوره را به نظر دقت درآورده و جواب داده‌اند که در خصوص ترویج مطالبات مذکوره صرف مساعی خواهند نمود.

مکتوب بغداد

از آن روزی که روس به ایران تجاوز کرده جناب حاجی یمین الملک را به موسیو ماشقوف که قونسول روس

است عقد کرده‌اند. هر روز یک دفعه صبح یا عصر با عربانه پیش قونسول روس می‌روند و تعلیمات می‌گیرند. و حجج الاسلام هر چه به شاه یا به وزرا تلگراف می‌کند به ورود صورتش را ترجمه کرده به قونسول می‌فرستند و جناب مصباح السلطان آقازاده یمین الملک هم با موسیو ماشقوف در بعض مجالس به پرکردن فتجان معاونت می‌فرماید.

ناصرخان صدشصت لیره داده و ماموریت یک سال خانقین را از حاجی یمین الملک گرفته و احمدخان نایب اول خانقین را که مساوی احوالش بر همه معلوم و در اکثر روزنامه‌ها مندرج است عزل کردند و جمیع ایرانیان خانقین از عزل او ممنون و مسرور شدند و از یکصد و شصت لیره غمزه‌عین نمودند تا آنکه احمدخان معلوم الحال به بغداد آماه و مدت پنج ماه اینجا خوابیده دل آقا و پسرش را به دست آورده و یکصد و سی لیره پیشکش داده دوباره مامور خانقین شد و بیست روز قبل رفت. و الان ناصرخان هم در خانقین یاغی شده می‌گوید من یکصد و شصت لیره داده و ماموریت یک سال خانقین را اجاره نموده‌ام. هنوز مدت منقضی و مقاوله تمام نشده است. الحاصل حاجی یمین الملک هم به توسط قونسول روس به ولایت خیر داده که ناصرخان را جلب به بغداد نمایند. تف بر این غیرت!

فاس و اسپانیا:

در این اواخر در بین حکومت اسپانیا و فاس اختلافی حاصل و منتج به اعلان جهاد فاسی‌ها و محاربات سخت شده و ما برای آگاهی قارئین محترم خالی از فایده ندیدیم که تلگرافات مزبور را درج نموده و بر اطلاعات ایشان بیافزاییم.

پارس ۲۱ تموز - از قراری که از طنجه اشعار می‌شود اهالی فاس در علیه اسپانیا حکم جهاد اعلان نموده‌اند. و چنان محسوس می‌شود که عساکر اسپانیا دچار مشکلات شده و عشایر عاصیه را به این زودی به دایره انقیاد نمی‌تواند داخل بکند.

مادرید ۲۱ تموز - دیروز در ملیلا بین عساکر اسپانیول و قبیله «قابل» مصادمه سخت واقع شد ضایعات اسپانیول‌ها مهم است.

مادرید ۲۴ - قرال اسپانیا از تصور سیاحت بانکتره فراغت نمود. حکمدار مشارالیه در اثنای زیارت سربازخان‌ها، هدف نمایشات خصمانه شد. برودت بین ملت و پولتیک حکومت روز به روز زیاد می‌باشد. ژنرال مارینا چهل هزار نفر قوه معاونه طلب می‌کند. روز جمعه باز در موقع ملیلا محاربه خونریزانه واقع شده و فاسی‌ها در موقع سید موسی به ژنرال ایزا هجوم و بعد از خوردن خیلی ضایعات مجبور از رجعت شدند. از اسپانیول‌ها هفت صاحب منصب مقتول و ۱۲ صاحب منصب و ۲۶۰ سرباز مجروح شده است تلفات سرباز هنوز معین نشده.

مادرید ۲۸ - تمامی روزنامه‌ها در علیه محاربه فاس سخن می‌رانند. امروز نمایش زیاد اجرا شده است. تلگرافاتی که حاکی از ضایعات عظیمه اسپانیول‌ها است در میان اهالی باعث هیجان و یاس و فتور گشته.

مادرید ۲۸ - احوال بارسلون خیلی وخیم است. در تمام نقاط اسپانیا اداره عرفیه اعلان شده است.

مادرید ۲۸ - در بارسلون عصیان بالا رفته مواصلاات منقطع. سیم‌های تلگراف قطع. عاصیان قطار راه آهن را احراق و پلی که در جوار «تراغون» بود تخریب و خیلی از مکاتب و کلیساها را احراق. حاکم بارسلون با عاصیان محاربه می‌کند. عساکر و جوانان اسپانیول به طرف فرانسه فرار می‌کنند که از تهلکه محاربه فاس مصون بمانند. محاربات جدید به وقوع رسیده و خیلی از صاحب منصبان بزرگ تلف شده است.

مادرید ۲۹ - دو روز پیش فاسی‌ها با قوای کلیه در قرب ملیلا به عساکر اسپانیول هجوم سخت نمودند. اسپانیول‌ها بالمره محصور شده و خیلی تلفات دادند تقریباً هزار نفر مقتول و دو هزار نفر مجروح بوده است. محاربین فاس بیست و پنج هزار نفر و عساکر اسپانیول ده هزار نفر بوده است. عساکر اسپانیول از اطاعت خارج می‌شوند صاحب منصبان برای تشویق عسکر در اول صف حرب ایستاده و بدان مناسبت تلفات صاحب منصب‌ها خیلی بیشتر شده است.

مادرید ۲۹ - اهالی وارد و بالا اجتماع به پیش سرای آمده در علیه حرب بعض نمایشات اجرا کرده‌اند. اخبار اخیر از ملیلا می‌رسد که احوال خیلی وخیم است. اگر محاربه طول بکشد احوال اسپانیا خیلی اسف‌انگیز خواهد شد.

مادرید ۲۹ - کابینه استعفا نموده ولی قبول نشد مع‌هذا کابینه جدید تشکیل نموده و ریاست را به یک نفر ژنرال تودیع خواهند کرد.

طرفداران جمهوریت و فرقه‌هایی که افکار مفرطه می‌پرورند در علیه خاندان حکمدار اجرای بعض ترتیبات و تدارک می‌نمایند. قسمتی از عساکر عصیان نموده و مخبرات تلگرافی منقطع شده است.

مادرید ۲۹ - امروز و فردا در تمام اسپانیا اختلال ظهور خواهد کرد قرال که تا حال به توجهات عمومی مظهر شده بود اهالی خاور را با کلمات زشت یاد نموده و خلعتش را طلب می‌کند.

مادرید ۲۹ - بنا به اخباری که از بارسلون رسیده اختلال در آنجا دوام می‌کند. عسکر از استعمال سلاح به اهالی امتناع می‌نماید در کافه نقاط «فتالونیه» عصیان و اختلال حکمفرما است.

بارسلون ۳۰ - سواری‌ها عصات را مجبور به رجعت نمودند. توپچی‌ها عصات را گلوله باران نمودند. به اطفای عصیان موفقیت حاصل نشده.

بارسلون ۳۰ - بمباردمان دوام می‌کند. مقدار مقتولین حائز خیلی اهمیت است. پاریس ۳۰ - مطبوعات فرانسه محاربات ملیلا را با کمال وهم و اندیشه قید و تلقی کرده و خوف از آن دارند که در افریقای شمالی به منافع فرانسه خللی برسد.

لندن ۳۰ - اگر شایعه‌ای که روزنامه دهیلی مهیل نشر می‌کند صحیح باشد گویا والی بارسلون قتل شده و عصات یک حکومت موقت تشکیل داده‌اند. رفته رفته در اردو آثار عصیان تزیید می‌نماید. و از قتل قرال اندیشه می‌شود. انکلتراه احوال اسپانیا را به نظر دقت گرفته کشتی‌های جنگی خود را که در لیزبون بود امر حرکت به جبل الطارق داده.

مادرید ۳۰ - در مقابل سرای قرال باز اجرای نمایش خصمانه شده و عسکر هم به این نمایشات اشتراک کرده است. کشتی‌های تجارتمی که در بین ماریلیا و اسپانیا سیر و سفر می‌کردند کاملاً لغو گردیده.

ملیلا ۳۱ - شهر در سکون است. احوال داخلیه جدا کسب صلاح نموده بنا به اخبار روزنامه رسمی در بارسلون آسایش کاملاً اعاده شده و خیلی اشخاص توقیف شده‌اند.

ملیلا ۱ اگستوس - در بین روسا اختلاف وقوع یافته و از تفرقه میان اردو خوف و اندیشه حاصل است. الحال سکون حکمفرما است. فاسی‌ها به عراده‌های ارزاق که در تحت محافظه یک مفرزه عساکر اسپانیا بود بخته هجوم و خیلی از ضابطان را قتل و جرح نموده‌اند.

مادرید ۱ اگستوس - (آژانس فابر تلگرافاتی را تبلیغ نموده:) «وقایع ملیلا و اعزام کثرت قوای امدادیه حکومت اسپانیا به فاس باعث تأثر آلمانیا شده است بعض از روزنامه‌ها نگاه‌اشته بودند که بنا به تشویقات انکلتراه حکومت اسپانیا با فرانسه متحداً برای ضبط و استملاک فاس مدعی شده‌اند. لذا اسپانیا برای نهایت دادن به

این اراجیف در خصوص نیات و مقاصد قعود به حکومت‌هایی که معاهده الجزیره را امضا نموده بودند بعضی ایضا حات داده است. دولت مشارالیه در نوطه خود در میان می‌کند که وقایع ملیلا مناسبات فاس و حاکم لاحق مولای حفیظ را ذره‌ای تبدیل نکرده اسپانیا با فاس محاربه نمی‌کند و با مولای حفیظ در آرزوی ادامه حسن مناسبات است. سفرای فاس به کابینه مادرید نوطه داده بودند. حکومت اسپانیا برای مسائلی که در این نوطه موضوع بحث است با سفرای مشارالیه مذاکرات خواهد نمود. ولی برای دوام مذاکره و اعتراضات که از طرف حکومت اسپانیا واقع شده هیات مرخصه فاس از حاکم خودشان منتظر تعلیماتند. وقایع ملیلا از مقتضیات مقاولات قدیمه است که با فاس عقد شده است و فی الواقع مقاولات مذکوره در حدود مستملکات ایفای حقوق و وظایف ضابطه را به اسپانیا ترک و احاطه کرده بود. (۳۳)



اسامی مصلوبین طهران

صنیع حضرت - در میدان توپخانه به دار کشیدند.
مفاخرالملک - در بیرون دروازه باغشاه در همان نقطه که ملک‌المتکلمین و اسماعیل خان را کشته بودند گلوله باران نمودند.
شیخ فضل‌الله - در میدان توپخانه جلوی عمارت سپهسالار به دار کشیده شد.
آجودان باشی - در میدان توپخانه به دار کشیده شد.
میر هاشم - در میدان توپخانه به دار کشیده شد.

اسامی موقوفین

حاجی علی‌اکبر بروجرودی محرر فضل‌الله، آخوندآملی، مجدالدوله، غلامحسین خان سرهنگ قزاقخانه، پسر نقیب‌السادات، امیر نظام همدانی، حاجی ناصر السلطنه، حاجی میرزا عبدالرحیم حکیم‌الهی.

آقا میرزا سید حسن مدیر روزنامه یومی جبل‌المتین چون که در نمره ششم روزنامه مقاله درج نموده بوده است محرر مقاله و خود او را توقیف نموده‌اند. برای خودش سه سال حبس قرار و لغو روزنامه‌اش را حکم داده‌اند ولی اکثر علما قتل او را می‌خواستند.

روز سیزدهم شهر رجب سیم تلگراف قصر شیرین را در طهران تمام دو ساعت مجانی قرار دادند که هر کس در فتوای اعدام شیخ فضل‌الله شبهه و تردیدی دارد خودش شخصاً از حضرات حجج سوال نماید.

در تاریخ ۲۰ شهر رجب پنجاه نفر سالدات روس با هفتصد قبضه تفنگ و یک صاحب‌منصب وارد انزلی شده‌اند.

شمس: مملکتی که نه در و نه دروازه داشته باشد، مملکتی که صاحب نداشته باشد، مملکتی که در سرحد او دو نفر سرباز نباشد یک عراده طوپ شرانبل نباشد، مملکتی که در سرحد او آدم نباشد و سرحددار او فقط رئیس گمرک باشد که آن هم حالش معلوم نیست، بهتر از این نخواهد شد، امروزه اگر در سرحد ما یک کشتی جنگی، یک عده قشون منظم و چند عراده طوپ صحیح داشتیم ابداً دولت روس قادر نبود بر این که به میل و

دلخواه خود هر روز عده‌ای از قشون خود را داخل در خاک ما نماید. حضرت والا ظل السلطان را که تلگرافا در فرنگ به ایشان اطلاع داده بودند که امروزه شما نباید حرکت نمایید و بلکه در همانجا چندی باید اقامت نمایید و جود شما در ایران جز تولید زحمت فایده دیگری نخواهد داشت، گوش به این فرمایشات نداده روز پنجشنبه ۱۸ رجب وارد انزلی شده و فوراً حرکت به رشت نموده و از آنجا بدون معطلی حرکت به سمت طهران نموده‌اند. به ملاحظه این عجله که ظل السلطان از برای ورود به طهران داشتند احتیاطاً از طرف کمیته مقدس ستار دامت نصرتهم حکم و امر به توقیف ایشان در متجیل صادر شد و در همانجا ایشان را در کمال احترام توقیف و نهایت مرتبه اسباب احترام درباره ایشان فراهم آمده است.

■ مسئله کرید

خانیه (کرید) ۱۸ اگستوس - امروز صبح ساعت پنج الافرنک سیصد نفر از عساکر مختلطه مجریه دول به ساحل بیرون آمده ستون بیرق معهود یونان را رفع نمودند. در قلعه شصت نفر مانده بقیه عساکر به کشتی های خود عودت نمودند.

روما ۱۹ - روزنامه تریونابیان می‌کند دول حامیه بی‌آنکه دچار مقاومت و مخالفت از طرف اهالی کرید بشود بیرق یونان را از قلعه کرید رفع نمودند و برای عدم رکز بیرق مذکور دوباره کشتی های جنگی دول باز چند مدت در بندر سوده خواهند ماند.

روما ۲۰ - از خانیه اشعار می‌نمایند که در هر نقطه جزیره آسایش و سکون تامین شده است. پارس ۲۰ - از خانیه می‌نویسند که مسلمانان کرید نهایت درجه در خوف و اندیشه می‌باشند و بنا به کافه تامینات و تضمینات که از طرف قونسول ها شده باز خوف آن دارند که از طرف خرسیتیل ها دچار هجوم و تعرض خواهند شد.

■ حوادث متفرقه

برای امتعه و کشتی های یونان در اکثر نقاط ممالک عثمانی با کمال شدت اجرای بویقوتاز می‌شود. شمس: بالعکس در مملکت ما اعلان ترک بایقوت برای امتعه و مال التجاره روس می‌نمایند چنانکه از طرف کمیسیون فوق العاده طهران به انجمن ایالتی گیلان و از طرف وزارت داخله سبهدار به حکومت رشت رسماً تلگراف شده است که باید مال التجاره روس را وارد کنند این مطلب هر چند از مرکز و جمعیت عاقله و دانشمندان شهر طهران به مورد تصویب آمده ولی ما کمال مخالفت را به این رای داریم. ما غیر از جلوگیری از زحمات و اشکالات روس ها جز از بایقوت چاره دیگری نداریم.

■ سیاحت چار روس به اسلامبول احتمال قوی دارد ولی در این خصوص به باب عالی رسماً تبلیغاتی اجرا نشده. (۳۵)



احوال آذربایجان

خبر نگار ما از تبریز می‌نگارد: روس ها به علاوه مهمات جنگی تدارکات زمستانی خود را به وجه اکمل در باغ شمال دیده و ابدأ در خیال عودت یا حرکت نیستند. غله کلی زیاده از خوراک خودشان از دهات تدارک و بارهای آذوقه شهر را خریده و انبار می‌کنند. سر این تدارک را عقلای دورانیش بهتر می‌دانند. . . . و به

واسطه اختلال امر نان مردم را به خرمایی بفریبند. حال آنکه نمی دانند اهل این سرزمین تا خوردن کاه و یونجه هم دوام دارند و گول دشمن را نمی خورند جز معدودی که ذاتشان خراب و عنصرشان سست است. اداره بلدییه هم به اینکه در تحت ریاست شخص قاعده دان باعرضه ای است ابداً به این احتکارهای روس ها ایرادی نگرفته و جلوگیری نمی کند جای ملامت هم نیست. چه، درجاییکه سفارت رسمی روس در طهران به حقوق بین المللی پشت پازده نوطه وزارت خارجه را بر گرداند و از پذیرفتن مراسلات سیاسی یک وزارتخانه معروف استنکاف نماید حال قونسولگری تبریز و رفتار عساکر مقیم باغ شمال معلوم است چه طور خواهد بود. آری از هر رشته که می خواهیم به جایی سخن برسانیم ابتدا و انتها و همه جای این دردهای درون سوز ما ایرانیان متصل به دامن خون آلود روس ها می شود و چیزی نمی ماند که مطلب از دست نویسنده رفته و به عوض صفحه تحریر شمشیر جهاد بر کف گرفته پیمانانه مرگ را بر سر کشد. گویی عفریت عذاب و دشمن روح و ایمان ما هستند. حتی مسلمان هایی که در تحت اسارت این دولت هستند. و بعضاً به تبعیت روس می نازند، کسی محرمانه سوال و درد دل آغازدهمین حال را عرضه می دارد. میزان طبیعت این دولت ستم پیشه را نمی توان فهمید که تا چه اندازه دشمن آزادی نوع بشر و گرسنه محو و استقلال و سلطه بر آب و خاک دول سائره است.

قراچه داغ

وضع امنیت قراچه داغ حالییه بد نیست. چنانچه انگشت حریف شمالی دقیقه آرام گیرد و روسای طوایف شاهسون را که طوعاً یا کرهاً تحت اطاعت دولت برآمده اند به حال خود بگذارد... بیوک خان پسر رحیم خان را که سرداند هنوز کار او یکطرفی نشده. خود رحیم خان را به قراچه داغ با کمال آزادی عبور دادند چند روز است در قریه حسرتان رخت اقامت انداخته و پس از پیغام های چند با حکومت قراچه داغ کاغذی به ایالت کل مبنی بر شروطنی چند نوشته بود و منجمله این که هر گاه حاجی فرج صراف تبعه روس اطمینان می دهند من به تبریز آمده و دست خدمت به اولیای دولت بدهم. شخص ایالت هم همان کاغذ رحیم خان را که توام با تلگراف وزارت داخله بود به توسط نماینده مخصوص به انجمن ایالتی فرستاده و استمزاج نمود که امنای ملت در این باب چه رای می دهند. به واسطه شیاع این خیر که جمعیت فوق العاده در انجمن ازدحام نموده بودند جواب مصرح کتبی از طرف انجمن به ایالت نوشته شد که اولاً این استمزاج ایالت منافی انتظارات امنای ملت است و ثانیاً وجود خارجی ابداً نمی تواند وسیله تطمین یک نفر یاغی دولت و ملت بشود. هر آینه رحیم خان دولت و حکومت خود را می شناسد بدون واسطه مستقیماً متوسل به حکومت بشود. در صورتی که حکومت تأمینات به او داد انجمن هم با رعایت مقتضیات وقت موافقت خواهد نمود. والا دولت سرکردگان مقتدر و قوه کافی در قراچه داغ دارد کار او را با قوه قهریه یکطرفی نمایند. این مراسم ردهیه از انجمن رفته و هنوز جواب نیامده و معلوم عمومی نشده است که رحیم خان چه شد، قوه قاهره دولت چه کرد و ایالت چه تدبیری به کار برد.

یحتمل چنانکه سفارت روس و قونسولگری تبریز در موقع استفسار از عبور رحیم خان اظهار بی اطلاعی می کردند که رحیم خان در «لیقارتینودار» است حالا هم یک مرتبه سر از قونسولخانه تبریز یا خانه حاجی فرج صراف که همیشه دارالامان این قبیل اشراست به در آرد و کار کذار مهم خارجه تبریز را دچار پیچ و خم مذاکرات آن نماید.

شمس: چنانکه معلوم عموم است رحیم خان تاکنون در همه گرفتاری های خود از طرف حکومت، پناه به

معاونت حاجی فرج آقا برده و ایشان هم به همه گونه فداکاری‌ها قیام و اقدام نمودند (که تفصیل آنها و شرح رفتن رحیم‌خان به تبریز و عضویت او در انجمن اتحاد را در جای خود خواهیم نگاشت) حالا باز به قرار سابق عرض دخالت به رأفت و مهربانی حکومت، از جناب حاجی فرج آقا اطمینان می‌طلبید. آنچه مایه حیرت است دخالت او به حاجی فرج نیست، بلکه جای تعجب و حیرت و تاسف اینجاست که حاجی فرج آقا مادامی که روابط تجارته و علاقه نژادی و دینی و شیعیت با ایرانیان دارد نباید دشمن جان و عرض و ناموس یک ملت را در راه تبعیت روس فدا نماید. با همه این ما گمان نمی‌کنیم که این شخص تاجر معتبر پناهگاه مردمان دزد و دغل و جانی و قاتل باشد. و گمان نمی‌کنیم که این همه حسن توجه ایرانیان را درباره خویش سوء استعمال نموده و یکدفعه منفور عموم بشود اگر این همه شایعات اصل داشته باشد باز باید باور کنیم که انگشت مامورین سیاسی حکومت روس در کار است و می‌خواهد شعبده‌های تازه برانگیزد.

اردبیل

با مراقبت سردار رشید حکمران عجلتاً منظم است و اغتشاشی نیست. چنانچه مخارج ضروری و قواه حکومتی فراهم آید اهالی انصاف‌کمال رضامندی را از رفتار حکومت دارند. ولی شخص حکومت به واسطه پاره‌های نواقصات مشکل بتواند سال نو را تقبل نماید.

ساوجبلاغ

پس از ورود بصیرالسلطنه انجمن ولایتی آنجا که اصول انتخابش صحیح نبوده منفصل و با روسای عشایر و اکراد به طور مماشات رفتار نموده، امنیت ساوجبلاغ و اطراف برقرار است. ولی اشتها می‌دهند که قریب چهار هزار تومان از بعضی اشخاص جریمه گرفته.

ارومیه

جناب اجلال‌الملک حکمران مهما ممکن مواظب نظم و ولایت. و امور اهالی انصوب یکنوعی در گذر است ولی اغلب از دهات اطراف ارومیه هنوز تماماً از اشغال عساکر عثمانی استخلاص نیافته و اقدامی به رفع مناقشات سرحدی نشده و ملاک و اعیان آن حدود بی‌علاج و پریشان شده‌اند زیرا املاک از تصرف آنها خارج گردیده و قادر به ضبط منافع خود نبوده‌اند.

شخص موثقی از تبریز می‌نگارد:

کومیسونی با تصویب ایالت جلیله و انجمن ایالتی برای تنسیقات جدیده لشکری تشکیل داده می‌شود. سه نفر اشخاص مفصله‌الاسامی ذیل برای کومیسون مزبور از طرف انجمن و چهار نفر هم از جانب ایالت کل معین شده‌اند که انشاءالله به مبارکی و میمنت شروع به ترتیبات نظامی بنمایند!

جناب آقا شیخ سلیم عضو انجمن.

جناب آقای میرزا محمد تقی نایب رئیس انجمن.

جناب آقای کربلایی حسین فشنگچی عضو انجمن.

شاید در سایه علم و اطلاع این اشخاص اداره نظام آذربایجان صورت انتظام گرفته و روی دولت سفید شود.

تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل .

شمس : بر این حال الحق بیاید گریست

در خدمت دو نفر از آقایان فوق بندگی نداریم ولی جناب آقای شیخ سلیم عضو محترم! انجمن ایالتی تبریز را به خوبی می شناسیم و در اسلامبول درجه و قوف و اطلاعات او را به فتون نظامی دیدیم . اگر ما را و وطن ما را پس از این چاره کار به دست شیخ سلیمها خواهد بود خاک بر سر ما .

حرمی را که تو باشی محرم

وای بر سیرت آن اهل حرم

در روزنامه تبریز دیده شد :

انجمن ایالتی توجیه مدال افتخاری در ازای خدمات آقا شیخ سلیم از طهران خواسته است .

شمس : البته خدمات آشوب خیز و شورش انگیز جناب شیخ استحقاق هزاران نشان های افتخار را دارد . بر این سخن گواست خداوند اکبرم .

کسانی که مانند آقا شیخ سلیم یک پیشیز منفعت و یک وجب خاک در ایران ندارند می توانند خرمن ها را آتش زنند و نترسند که ارض الله واسعه .

در ویش هر کجا که شب آید سرای اوست .

در روزنامه برق دیده شد

تلگراف از قصر به طهران

مجلس محترم ملی کابینه معظم دامت تائیداتهم .

در این موقع که اولیای دولت تامین جنوب را منوط به ریاست حضرت والا ظل السلطان دانسته لازم است صریحاً ایشان را طلبیده بدون تامل با استعداد کافی به حسن کفایت ، بهانه اجانب را رفع فرموده مساعدت تمام سرداران عظام از حضرت والا در نجات مملکت از تهلکه واجب و احدی مخالفت ننماید تا انشاء الله تعالی به اتفاق و اتحاد اصلاح گردد .

محمد کاظم الخراسانی

عبدالله مازندرانی

برق : دستخط مطاع حضرات آیات الله وقتی رسید که اولیای دولت یک حکمران کافی فعال مقتدری مثل جناب نظام السلطنه را برای امنیت فارس مامور ساخته و ایشان هم چند روزی است که به ماموریت خود رهسپار گردیدند و امید داریم که کاملاً از عهده ادای وظایف خود برآیند .

ولی به عقیده ما برای اینکه اطاعت حکم حضرات آیات الله بشود خوب است اولیای دولت کفایت وجود شهزاده مزبور را مغتنم دانسته به یکی از نقاط مهمه ایران برای حصول امنیت و آسایش عمومی مامور سازند .

شمس : امیدواریم که برخلاف عهد سابق ، پس از این آدم های مجرب و کاری را که مطمئن از حسن نیت و محبت آنها به وطن باشند بر روی کار کشند و نگاه به منسوب بودن آنها به فلان فرقه و فلان دسته نکنند و دست در دامن اتحاد و یگانگی زده گلیم وطن بیچاره را از موج فلاکت به در کشند . حکما می گویند اگر

زهر هلاهل را نیز در جای و موقع خود به کار برید دواست و اگر دواى شافى را بيججا و بى هنگام بخوريد زهرى کارگر و جانفر ساست . خاصه از شخصى مانند شاهزاده والا آقاى «ظل السلطان» که تجربت هاى چندين ساله در باب ايران ذخيره نموده اند ، حادثات پيشين و پسين آن را از نزديک دیده خيلى اميدوارى در آتى مى توان داشت .

■
کاغذى است که جناب جلالت مآب اجل آقاى احتشام السلطنه فرستاده اند .

بيان حقيقت

جناب ميرزا مهدى خان و مشير الملک جوانى است سى و شش ساله . در بدایت سن داخل مدارس ففقاى و بعد در لندن شده اند و مرتباً تحصيل کرده و فارغ التحصيل شده اند . فارسى و عربى و ترکى و فرانسه و انگليسى و روسى را خوب مى دانند . در علوم سياسى علاوه بر اين که در مدارس تحصيل و تکميل کرده اند قريب ده سال است که در سفارت لندن به درجات تحصيل مقام کرده و مدتی نایب اول و شارژ دافر بوده اند و از روابط بين الملل خصوص ايران و دول همجوار يکى از بهترين اشخاصى است که مسبوق است . علاوه بر شرف نسب شخصاً آدمى باشرف و دامنش از لوث هر گونه ارتکابى پاک است .
در سوسيه ته و مقامات و دوائر دولتى انگليس معروف به درستکارى و صحت عمل است .
از شمار لاتانى و بعضى خودپسندى ها به کلی دور است .

پس از اينکه اين بنده بر حسب امر اولياى دولت عليه برای معزى اليه (آکرمان) از دولت آلمان خواست با کمال رضایت خاطر از اين حسن انتخاب دولت آلمان ماموريت معزى اليه را قبول کرد . و اميدوار است که با علم و اطلاع و صحت عمل و شرفى که در وجود محترم ايشان سراغ دارد روابط حسنه موجود بين دولتين ايران و آلمان را پيش حفظ فرموده و خاطر اولياى دولت عليه را از حسن کفایت خود خرسند فرمايند .
بر حسب تکليف مسلمانى و ايرانيت و همقطارى بدون شائبه هيچ امرى فريضه خود دانست که در کشف حقيقت خوددارى ننمايد . کاش امثال معزى اليه پيش از اين مى داشتيم .

محمود

■
شمس : اداره شمس آقاى مشير الملک را تاکنون شخصاً نمى شناخت . و بنا بر گفته اشخاص معتمد و موثق و در نهايت بيطرفى ملاحظه در حق ايشان نگاهشت . اکنون که کسى مانند جناب جلالتماب اجل آقاى (احتشام السلطنه) درباره کفایت و فطانت و تجربت ايشان شهادت مى کند ما حرفى نداريم و موفقيت ايشان را در اين ماموريت تازه از خدا خواهانيم .^(۳۶)

■ ■ ■

شکایت

قونسل از مير

چندى قبل تقريباً پنجاه ، شصت نفر از اتباع دولت عليه ايران مقيمين از مير از سوء رفتار و سلوک ذوالفقار بيک قونسول ايران عريضه به مقام منيع سفارت کبرى تقديم داشته ، استدعاى رفع ظلم و احقاق حق نموده بودند .

مامور مذکور چون از اين مساله اطلاع حاصل مى کند به عادت سابق و اصول استبداد بناى تهديد و تخويف را نسبت به اتباع دولت عليه گذاشته و به اين هم اکتفا نکرده بعضى از معتبرين رانفى و بعضى را حبس مى نمايد .

و در خصوص ترکه و اموال وفات کنندگان هم گویایی قانونی کرده بوده است .
دو هفته قبل هم چند نفر از معتبرین اتباع دولت علیه به اسلامبول آمده عریضه متظلمانه به سفارت کبری تقدیم نموده و اجرای عدالت را استدعا کرده اند .

حضرت اشرف آقای احتشام السلطنه سفیر کبیر که در اجرای عدالت و اظهار حقانیت مزیت کامله دارند فوراً و جلب ذوالفقار بیک و تشکیل یک مجلس فوق العاده در سفارت کبری امر فرمودند .
چند روز است که مجلس مزبور در تحت ریاست آقای منیع السلطنه ترجمان اول سفارت کبری شکل یافته ، شروع به محاکمه طرفین گردیده است . نتیجه محاکمه را در نسخه آینده درج خواهیم کرد .

شمس : جناب اشرف آقای احتشام السلطنه که عدالت و مرحمت ایشان مسلم است البته موافق قانون رفع این گونه مظالم و تعدیات را خواهند فرمود .

رو به بیداری

چندی پیش هفتمین کنگره اسلامی جماعت اسلامیان در شهر «آغرا» گشوده گردید .
خطبای پس از آنکه حسیات دوستانه و رسمی خودشان را درباره حکومت انگلیس اظهار داشتند ، در نتیجه خط حرکت کابینه و دربار حکومت انگلیس را در گاه جنگ بالقان و عثمانی با یک زبان آتشین تنقید نمودند .
خطبایی که بیانات اظهار می داشتند در مآل کلام ، کابینه لندن را با دوست نداشتن بیداری و ترقی اسلامیان متهم ساختند .

تظاهرات اسلامی در هندوستان

تلگرافی که از هندوستان به روزنامه های انگلیس رسیده اشعار می نماید که در هندوستان برای اتحاد اسلامیان به شدت تمام یک جریان مهمی موجود بوده است .
جراید مهم اسلامی در این اواخر مقالات بی شمار اشاعه می دهند و در مقابل مظالم و تضییقاتی که به عالم اسلام وارد می شود لزوم اتحاد را توصیه می کنند .

نظامات درباره مقابر نجف و کربلا

درباره مقابر نجف و کربلا و کاظمین از طرف حکومت عثمانی چندی پیش قوانین ذیل نشر و رسماً اعلان گردیده است .

ماده ۱- در نجف اشرف و کربلا و کاظمین ساختن قبرهایی که اطرافش حایط داشته باشد ممنوع است .
برای تعمیر اینگونه قبرها که اکنون موجود است از وزارت اوقاف ماذونیت خواسته خواهد شد .

ماده ۲- به اطراف قبرها شبکه گذاشتن و به شرط این که اطرافش گشوده باشد و در روی ستون ها قبه ساختن جایز و رواست .

ماده ۳- جای یک قبر درازیش دو متر و پنجاه سانتیمتر ، پهنایش یک متر و پنجاه سانتیمتر که همه سه متر و هفتاد و پنج سانتیمتر مربع خواهد بود . چنانچه در ماده گذشته بیان گردیده قبری که اطرافش گشاده و در روی ستون ها قبه برایش ساخته شده چنین قبر دو قبر شمرده شده و برای آن رسم دفن دو قبر گرفته خواهد شد .

ماده ۴- این گونه قبرها اگر مساحتش سه متر و هفتاد و پنج سانتیمتر را بگذرد زیادی را برای هر متر مربع

و خرده آن وجه یک دفن گرفته خواهد شد. و جای ساختمان یک قبر در هر حال دوازده متر مربع را نخواهد گذشت.

ماده ۵- بر اجرای این نظامنامه وزارت اوقاف مامور است. (۳۷)

۵- بازتاب مسائل زنان در روزنامه شمس

بیچاره زنان ایران

حقیقت بیچاره زنان و دختران ما، اگر درست تصور بشود در حکم امروز فرقه‌ای بدبخت و محروم‌تر از همه چیز زنان ایران است و حال آنکه زنان میزان ترقی یک ملت و موقع اهمیت آنان در این جهان خیلی بلند است.

زنان - در میان آفریدگان زمره هستند مستثنا.

زنان - گوهری هستند که بهایشان تاکنون در کشور ما شناخته نشده است.

زنان - مادر بشریت و سبب تولد بشرند.

زنان - خادم انسانیت و باعث نسل و زریزند.

زنان - شکوفه ذی‌روحند که با مزیات مقبوضه لطافت و رقت و مرحمت و شفقت و محبت مزین بوده و در

هر خصوص از مردان متفاوتند.

زنان - فرشته‌های تحصیل بقای سعادت حیات‌اند.

حالا در اینجا از تعداد مزایای نسوان صرف نظر کرده و یک نگاهی به سوی آنها نموده و مدارج آنها را به خودشان بفهمانیم.

بیایید رحمی به حال آن بیچارگان نموده از کرده‌های خودمان و گذشته‌های ناگوار اندکی پشیمان شده بخشایش خواسته، دست آنها را گرفته و به یک شاهره تکامل و سعادت ببریم.

بیایید این بیچاره‌هایی که تاکنون جز از آشپزخانه تاریک و جاروب‌کشی و رخت‌شویی چیز دیگر در عالم حیات ندانسته و از خزان علم و معرفت بی‌بهره مانده و همیشه در زیر فشار شوهرهای خودشان شکنجه دیده و به سبب اهمالی و غفلت و نادانی پدر و مادر، اشک‌های خونین ریخته و از نافرمانی بچه‌های بی‌تربیت خودشان داغ به دل شده و در زیر نگاه حقارت مردان آه و این نموده‌اند اندکی دل بسوزانیم.

ای ایرانیان، ای ملت معظمه، و ای ارباب قلم، و ای نویسندگان جراید محترم شما را به نام حمیت و انسانیت قسم می‌دهم بیایید مروتی کرده دست این بانوان فلک‌زده را گرفته از گرداب فلاکت و نادانی و از ورطه بدبختی و ناتوانی به ساحل سلامت و سعادت بکشیم. اگر بیشتر از این به نیاز و استرحام‌های من بی‌اعتنایی نمایده‌ر آینه شما را به ستمکاری و بی‌انصافی متهم خواهیم دید. من از شما منتظر لطف و مرحمت بوده بانوان پاکدامن کشور ما، ترقی و تکامل می‌خواهند، خواندن و نوشتن و انسان شدن می‌طلبند. شما چرا ساکت نشست‌اید؟ ای هم‌مسلمان عزیز من که مدافع نسوان هستید از مروت شما معاونت و بذل همت می‌خواهم. بنویسید، روزنامه‌ها و کتاب‌ها و رساله‌ها بنگارید خدا را ترسید، بنویسید تا آن بیچاره که آن را که سرشک خونین ریخته و در جلو ما جز از گردن کج نمودن و دست به هم مالیدن و از تکلم و ترقی ممنوع و محروم ماندن چیز دیگر را ندارند همدست شده یاری نماییم مستخلص بداریم ما هم بلکه در پرتو ترقی و تربیت آنها یک دولت متمدن و مترقی بشویم، بیایید بکشیم بنویسیم زن‌های خودمان را از درکه مذلت و حقارت رها کنید

و به واسطه دختران پرورش یافته استقبال روشن برای آیندگان حاضر کنیم بیایید بکشیم. اطفال خودمان را تربیت بدهیم با افسانه‌های بی سر و دم و حکایات پوچ و بیهوده اذهان آن نونهالان را پر نکنیم، در میان و نزد آنها از مهمانی اجنه در حمام‌ها و مارکشی غول بیابان‌ها و شرارت راهزنان و آدم‌کش‌ها و باخراقات گوناگون حرف نزنیم. قوه مخیله آنها را خراب ننماییم. پرده چشم و گوش نوبواگان به شیشه عکاسی می‌ماند هر چه می‌بیند و می‌شنود قوه مخیله با یک قوه برقی آنها را ضبط می‌کند. دیگر بس است. از جن بودن گریه سیاه! و آدم بالا کشیدن بخاری! تعبیر خواب‌های (محصول حرارت معده) آشفته به آنها نگفته و آنها را وحشی و جبون و دیوانه و گستاخ و بی شرم و زبون نکنیم، انصاف... و مروت و خدمتی به عالم انسانیت نماییم.^(۳۸)

آصف



صورت مکتوبی است که از طرف سفارت آلمان در اسلامبول به نام رئیسه قومینه زنان ایرانیان وارد شده است

خانم

اعلیحضرت ایمراطوریچه کمال تأثر دارد از مواد تلگرافی که در تاریخ ۸ شهر ایلول از طرف شما به ایشان کشیده شده است درباره فلاکت زن‌های ایرانی. بنده از طرف ایمراطوریچه مامور شده‌ام که حسیات متأثرانه ایشان را جهت زنان ایرانی به رئیسه قومینه عالییه خانم تبلیغ نمایم. و ضمناً اعلیحضرت ایمراطوریچه به مقامات لازمه امر داده‌اند که نهایت اقتدار را به قدری که در دست ایشان هست به کار ببرند و فلاکت زنان ایرانی را مانع شوند. باقی حسیات صمیمانه مراقبول فرمایید.

سفیر آلمان. س. مارشال^(۳۹)



صورت مکتوبی است که از طرف جمعیت صلح و اخوت زنان عالم به رئیسه قومینه زنان ایرانی عصمتآب «عالیه» خانم رسیده است.

خانم!

از شرح راجع به محنت و بردباری نسوان ایرانی بی‌اندازه متأثر گشته، خواهشمندیم که مراتب محبت قلبیه ما را نسبت به ایشان تبلیغ نمایید. از آنجایی که یقین داریم همت و غیرت مشترک نسوان می‌تواند حال عالم انسانیت را اصلاح نموده و بلکه انواع بلیاتی را که نوع بشر دچار آن می‌باشد ممکن است تغییر بدهند. این مجلس اتحاد نسوانیه را تاسیس کردیم تا اینکه دوره صلح و اخوت عمومی بروز نماید. و اگر چه نیل به این ارز و قدری با تأنی و بطائت میسر می‌شود ولی محققاً به واسطه تربیه خلل‌ناپذیر اقوام دسترس به آن ممکن خواهد بود. برای اشتراک در این انجمن اتحاد نسوان تمام ممالک را دعوت نمودیم بسیاری از آنها در ضمن ارسال جواب شرکت در مجلس ما را قبول کرده‌اند. و خیلی خوشبخت خواهیم بود که یک دسته از نسوان ایرانی نیز در سلک متحدین خود داشته باشیم و بدیهی است که شمار رئیسه فخری آنان خواهید بود.

عجالتاً متمنی هستیم که در نزد نسوان جسور و بردبار ایرانی ترجمان حسیات ما بوده و به آنها بگویید که ما دست دوستانه خود را به طرف ایشان دراز کرده و حسیات مشترکانه عمومی خود را به آنها تقدیم می‌نماییم. احترامات فائقه و تقدیرات هم‌مسلکانه مراقبول فرمایند.

ماری ژیلکا

از قراری که مسموع شد در این نزدیکی از طرف جمعیت زنان ایرانی به منفعت نسوان فلاکت‌زده ایرانیان یک قونفرانس داده خواهد شد. (۴۰)

۶- نمونه‌هایی از مقالات، بیانیه‌ها و تحلیل‌های سیاسی روزنامه شمسی

ما به موجب امر از کمیته مقدس مرکزی مجاهدان طهران از درج این لایحه عیناً به حسب وظیفه ملی خود ناگزیر بودیم.

سرباز وطن

به نام نامی وطن مقدس ما ایران .

ما فرقه مقدس مجاهدین ایران مقیمین قفقازیه، با هزاران وسائل، مقاصد و جان‌بازی خودمان را در راه وطن مقدس و حفظ حقوق ملت و بقای مشروطین به پادشاه جوان بی‌تجربه غافل از اوضاع زمان جاری رسانیده، بالسان ادب و احترام آنچه را که توانستیم گفتیم و دندان‌ها را به روی جگر گذاشته به پاره ملاحظات که اهل دل و خردمندان واقفند صبر کرده و خودداری نموده، راضی نشدیم که با آلات ناریه اقدامی در داخله نموده کسی را به قوه ناریه بسوزانیم، منتظر بودیم که شاید شاه وقت و بعضی از وزرا و امرای گردنکش کج خیال بد مال به اندرز ناصحان بی‌غرض از افساد و تفتین چشم‌پوشیده و در حصول سعادت و وطن و سیادت ابدی ملت که فرزند ایشان به شمار خواهند بود با مجلس شورای ملی همراه بوده از همه گونه اهماامات و مساعدت دریغ نخواستند نمود. افسوس که نیرنگ‌بازی‌ها و شعبده‌انگیزی بعضی از دون‌همتان بدطینت مانند شیخ فضل‌الله میرهاشم میرمناف حاجی میرزا حسن امام‌جمعه طهرانی نیرالدوله اقبال‌الدوله امیر بهادر جنگ ارشدالدوله بدنژاد رحیم‌خان آصف‌الدوله موقر السلطنه حرامزاده اقبال‌السلطنه کامران میرزا نایب‌السلطنه شمس‌الملک مجلل‌السلطان مختارالدوله شاپسال یهودی وزیر همایون و مفاخرالملک و جمعی از بدخواهان دیگر ایران شاه موقتی (که همه می‌دانند مادرش زن معروفی است) فریب داده به خودشان امیدوار نموده که با مشروط‌طلبان چنین و چنان نموده یعنی در معنا تو را بدبخت و بقیه‌السیف ایران را به یغما برده یک‌دفعه فاتحه این خاک و سلطنت را خواهیم خواند کنون به ما مجاهدین واجب شد برای به راه انداختن اشخاص فوق‌الذکر هم‌قسم اقدام نموده خود و سایر وطن‌خواهان را از کید این شیاطین انسی آسوده و فارغ‌البال سازیم به ملاحظه آنکه اولاد همین خاک پا کند وجودشان برای همین خاک و همین خاک به وجودشان اگر آدم بشوند لازم خواهد بود فقط بدو کلمه وصیت آخری از مرکز مجاهدین گفته و اخطار می‌شود ای محمدعلی میرزا اگر میل داری با شرف در این خاک سلطنت نموده در نزد ما یگانه محبوب و در پیش بیگانه محترم و موقر باشی، خود را رئیس مجلس و از تمام نمایندگان ملت در دارالشورا در استحکام قوانین مشروطه و اجرای اوامر مجلس ملی از روی حقیقت ساعی و جاهد باش (گامی اندر ره همت زن و گامی دریاب) (تا کی اندر ره مقصود بود پای تو نلنگ) (جنگ را باش مهیا که همیشه با تو) (بر سر صلح نباشد فلک مینارنگ) (غافل از فتنه چرخ و ندانی که بسی) (فتنها دارد در زیر سر این چرخ دورنگ) و گرنه ما حاضریم تجدید عهد لویی شانزدهم شود، ما حاضریم واقعه خاندان سلطنت صربستان که شش سال قبل بود در طهران برپا کنیم، ما حاضریم نوعی که صفویه به افشاریه و

افشاریه به زندیه و زندیه به قاجاریه تبدیل یافت سلطنت را به سلسله دیگر تبدیل دهیم جوانان قابل جان سپار راه وطن و فورآلات نایه به اندازه کفاف مهیا.

ندا- ای قافله مرکز مقدس مجاهدین، ای نوجوانان مهذب رشید وطن، ای از سر گذشتگان، ای شیران خدا، ای صفدران با وفا، ای قربانیان به عهد و میثاق دلیرانه به سوی اعدا هجوم برده خصمای بزرگ و سدیی پایه را از میان بردارید. از هیچ جهت نیندیشید به استعمال چهار پنج نارنجک قناعت نکنید که خارج از اندازه لوازمات تاریه در طهران برای شما فراهم است و متصل می رسد از فریدالسلطنه و غیر آن احتیاط نکنید برای دفع اینگونه مردمان دسته شبان را بگمارید ماموریت و مردانگی خودتان را به اعلی درجه و به اتمام برسانید مدد ترکستان به همین زودی به شما خواهد رسید. ای ابن ام الحاقان که دعوی سلطنت مشروط داری با اطرافیان خود به ساحت مقدس شورای ملی بوسه زن و اعتکاف کن و خود را از اولاد ایران و یکی از وکلا به شمار آر، در حفظ وطن عزیز با مال و جان بکوش که ناظر اقوال و اعمال شما در ظاهر و باطن مردمان آزادی طلب و بصیر زیادند فریفته نرود نشده غفلت نکنید به غیر مجلس ملی به هر کجا پناهنده شوید حالتان تباه و روزگار فرزندان تن سیاه خواهد بود این برق جهنده که از بومب دیده اید پیکر نابکارت را خواهد سوزانید باز به تو ای محمدعلی میرزا مادر معین یادداشت می کنیم هر گاه برای بقای سلطنت مشروط ایرانی و حفظ مقام دارالشورای کبرای ملی و اجرای اوامر و نواهی قانون اساسی با تمام قوای شخصی حاضر شده در تمام اقدامات شرکت نموده بدخواهان مشروط را کیفر دادی ایمن خواهی بود و گرنه با حالت حالیه استقرار داشته ایستادگی کنید اگر به دل کوه و به دریای خیلی عمیق و به قلاع متینه پناه برده سکونت اختیار نمایید دو سه روزی بیشی زندگانی نتوانید نمود خود را از زندگانی محروم و سلطنت را در سلسله قاجاریه منقرض خواهی ساخت نابود باد مستبدین و بدخواهان مشروط. پایدار و سرسبز باشند

مجاهدین ایران در قفقازیه^(۴)



العصر الجدید

وحیة الامم فی الدستور

دستور، مشروطیت جوهر حیات و علاج امراض مزمنه هر ملت است، درد هیچ ملت به درمان نمی رسد و هیچ دولت یک قدم به طرف ترقی و تقدیم نمی پیماید الا به برکت مشروطیت، اول مطلوب مرغوب و اول محبوب مطلوب هر ملتی مشروطیت است. اوسط حکومت سه گانه مابین (استبدادی مطلقه که دارای صفات تفریطه است) (و جمهوری مجاوزه که سمت افراط دارد) مشروطیت است که مصداق (خیر الامور اوسطها) و مقتضیات شرع شریف محمدی صلعم و موافق بر مقصد دین حنیف اسلام است. ما که اکنون بعد از تضییق شدید استبداد و فشار عظیم خودسری مستبدین رهایی یافتیم و به نعمت عظمای مشروطیت مستفید شدیم. (۱)

و سمنند سعادتمان در میدان حریت و عدالت به جولان آمده اهتمام عام بر ترقی به تقدیم خودمان داریم چنانکه غریبون در قرون گذشته اهتمام کردند و از قرن هفدهم که طلوع کویب ترقی و تقدیم آنان بود کوشش کردند تا به مرام خود که کمال سعادتشان بود نائل شدند ما هم انشاءالله تعالی در این قرن سعید به مقاصد خود نائل خواهیم شد و به امید خودمان مغفر و منصور خواهیم گردید.

چرا که مشروطیت باعث احیای هر ملت و مزید قوت و سطوت هر دولت و وسعت هر مملکت است.

مشروطیت است که سبب تامین جان و مال و عرض و آبروی هر فردی از افراد ملت است. مشروطیت است که بساط عدالت می گستراند، و اساس حریت و مساوات و مواساة و اخوت را برای افراد ملت محکم می سازد.

به نص کتاب محکم الهی که (و شاورهم فی الامر - و امرهم شوری بینهم) می فرماید انعقاد مجلس شوری لازم و واجب است.

به موجب همین احکامات خدایی است که هر ملت برای احقاق حقوق خود برخاسته و دامن مردانگی به کمر زده بدون خوف و بیم با کمال غیرت و حمیت اسلامی و همت و عصبیت وطنی از ملوک و سلاطین و حکام خود حقوق بشریت خود را مطالبه می دارند.

در حینی که حکام اسلام حقوق رعایای خود را پایمال می خواهند و با کمال جهالت و رذالت می کوشند که ملت خود را از حقوق بشریت محروم دارند و برای پیشرفت خیال شقاوت آمیز خود تا جایی که می توانند کوشش می کنند در تفرقه ملت و اختلاف کلمه میان رعیت. احرار را تبعید و عقلا را تحمیق می نمایند و می خواهند در این قرن هم که عالم بیدارند جمعی را غافل نموده به خر استبداد سوار باشند در حالی که محسوس است شیطان به دوش خودشان سوار است و پاشنه پا به سینه پر کینه شان می کوبد لیکن باید دانست که خیال ملت را هیچ چیز از این گونه عوائق مشوب نمی کند. محض شدت فشاری که از استبداد حکام مستبده دیده اند برای نیل آرزوی خود از هیچ گونه فداکاری دریغ نمی دارند. مال اسلام به راه برادران عثمان ها مشی می نمایند که به قوت انفاق و قدرت اتحاد حقوق خود را گرفتند و برگردن آرزوی خود سوار شدند تا به جایی که بر قبضه شمشیر و قدرت اسلحه جات ظالمان ظفر یافتند و باز به قوت انفاق به همان اسلحه جات مستبدین دفاع می کنند.

جراید می نویسند که «مولا عبدالحفیظ» سلطان مغرب لوای عدالت برافراشت و در قبول مشروطیت دولت ملت خود را به تشریف حریت سرفراز داشت.

کذلک «امیر حبیب الله خان» امیر افغانستان همین خیال را از قوه به فعل آورد و خود را به نیکنامی مشهور داشت.

غیر از شاه ایران که خبث نفس او مهلتش نمی دهد که دست از ظلم بردارد و از عناد و لجاج خود بر نمی گردد از شاهراه عدالت و مملکتداری بالمره دور افتاده و طریق نجاج و فلاح را گم کرده بلکه در گمراهی و ضلالت خود که اثر شقاوت نفس و فساد نیت و خبائث طینت او ست اصرار تمام دارد.

تا به جایی که از اصرار او در بدبختی خودش قلاقل و اختلاف و فتنه و فساد و آشوب و اضطراب مملکتش را خراب کرده که وجود سیاسی او در خطر است. خدا بکشد چنین پادشاه ظالم جاری را (قاتله الله من ملک ظلوم و طاغیة عشم) خداوند زمین را از لوث وجود امثال این شاه از ملوک ظالم سنگدل فی القلب که خود را مسلمان می نامند و هیچ رحمی به اسلام و شفقتی به مسلمانان و رعایا و نوع خود ندارند، پاک سازد.

در مورد قشون ایران می نویسند:

نیست و نابود باد چنین لشکری که اطراف این شاه ظالم را گرفته و در تخریب وطن و قتل نفوس و هتک پرده عصمت و ناموس ابنا و وطن خود به بغی و طغیان او مساعدت می نمایند.

قشون شاه که در خرابی و وطن خود کوشش می نماید به روی برادران دینی و وطنی خود که برای اخذ حقوق بشریت خود برخاسته اند تیغ می کشند. بر هلاک اولاد و وطن خود استعمال اسلحه می کنند چقدر مردمان بی غیرت و پست فطرت اند که گویا معنی نوعیت را هم نفهمیده اند به ازای اینکه مثل قشون غیرت دولت عثمانی که غیرت اسلامیت ابراز دادند و در حفظ وطن و اخذ حقوق ملیت به ملت خود مساعدت کردند و

خود را نیکنام دار بن نمودند لازم بود قشون ایران هم ابراز غیرت داده به برادران خود (که حقوق بشریت خود را که خداوند برای آنان مقدر و مقرر فرموده مطالبه می نمایند) مساعدت نمایند به عکس طوق ذلت عبودیت شاه ظالمی را که از مقاصد خبیثه و مرام قبیحه خود به ظلم و جور استبداد اصرار دارد و می خواهد (لایستل عما یفعل) باشد به گردن بی غیرتی خود انداخته روی ابنا و وطن خود شلیک می نمایند و اینقدر غافلند که نباید محض یک نفر شاه جابر حقوق خود را آتش بزنند. چنانکه شاه بدبخت در اینله، می خواهد لایستل عما یفعل باشد این درجه غافل است که این صفت مختص خدای واحد احد فرد صمد لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد است.

همین مطلب بهتر دلیل است که قشون ایران اطراف های شاه و کسانی که در این مورد محکوم به حکم اویند در درک اسفل از جهل گرفتارند چونکه از حقوق انسانیت که غیرت اسلامیت مهیج آن است به کلی بی خبرند. هیچ تصور نمی شود شخصی که بوی انسانیت به مشامش رسیده باشد مرتکب اعمالی شود که باعث تضییع حقوق و مخالف حریت و آسایش و سعادت و وطن و ابنا و وطنش باشد و یا به فواید خود بزند چنانکه قشون ایران اطرافی ها و محاکمین شاه زده اند.

چه قدر مردمان سفیه و کول و احمق هستند این قشون که تلخی عبودیت پادشاهی ظالم و جابر به مذاقشاق این درجه شیرین آمده که به وطن خود خیانت و به ابنا و وطن خود ترک تازی می کنند به جهت اینکه طوق ذلت بندگی ظالم جابری که عما قریب مأل کارش هلاکت است به گردن افکنده اند و عار خود نمی دانند.

حاشا و کلابی غیرت ترین ناس تحمل این همه سفالت و رذالت را نمی کشد که لشکر ایرانی بدتر از بهایم با کمال شقاوت کرده اند. شنیده شد که شاه خاطی عاصی از خدا و رسول، نه خوف از خدا نه شرم از رسول کرده و نه از ملت اسلام بیم نموده با کمال بی شرمی و پرروی گفته:

إن الاسلامیه تمنع الحریه!

واعجبا از این بدبخت قسمی القلب اگر چنین حرفی از او سر زده باشد و اگر گفته باشد این را و جهالت و شقاوتی است که این شاه مکروه را گرفته و او را از راه راست دور انداخته این شخص با جهل و زندقه خود چگونه می تواند نفی کند از اسلام چیزی را که رکن اسلام است و مدار اسلامیت بر آن است مگر اینکه می خواهد به این مغالطات و خرافات در پرده شنایع اعمال و فضایع افعال خود عشیرت خودش را استخفاف کند و مبرهن است از این اقاویل، که پرده جهل، چشمش را فرا گرفته و هذیان می گوید.

در خطاب به ملت ایران می گوید

ای بندگان خدا بگیریید حقوق خود را که از غدر و رذالت شاه ضایع شده و چه بینید چه واقع شده و کی او را داشته و بگیریید حواس این ظالم را که در نطق های خود هذیان می گوید و تهمت به اسلام می زند.

مقصود ما معشر اسلام از آزادی این است که شخص در نفس و مال و حقوق شخصیه خود بر حسب شرع و قانون اسلامی آزاد باشد در آنچه قانون شرع در تصرفات ذاتیه اجازه می دهد خود مختار باشد. به غیر از بندگی خداوند یگانه به عبودیت مخلوق خاصه ظلام مستبد مجبور نباشد. به هر چیزی که خارج از وسع و طاقت اوست و از حدود انسانیت خارج است (که همان مقاصد ملوک و حکام مستبد است) مجبور نباشد.

کدام مسلمان می گوید که این ها از عین شریعت غرا و از فرایض و واجبات اسلامی نیست؟ مگر کسانی که دیده بصیرتشان کور و از رموز انسانیت مهجور باشند و تمیز بین حق و باطل ندهند (فانها لاتعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور).

مراد ما از حریت و آزادی نه این است که مثل مغربیان هر کس هر چه می خواهد بگوید و بکند و بدون قید و شرط به چیزی از حدود شریعت که عین انسانیت است خارج شود یا مباشر فسق و فجور و مرتکب محرمات باشد. معاذالله، که آن فضا نوح و فضایع را حریت نامند و حال این که آن حریت نیست ضلالت و گمراهی و بالاخر (راه جهنم است).

عجبا چه طور جسارت کرد این شاه بدبخت بر اسلام و غضب واجبی از واجبات اسلامی نمود که خطر را برای نفس خودش خرید و خود را در داهیه عظیم افکند که خلاصی او محال است (وَلَا تَحِينَ مَنَاصٍ). چه قدر مست باده استبداد است این شاه ظلم جهول که نمی داند چه کرده و نمی داند چه می کند گویا چنانی که شیطان بر دوشش سوار شده و پاشنه پا به سینه اش می زند و هر جا می خواهد او را می راند. بوم شوم هم روی سرش نشسته و پروبال به چشمش می زند که امروز جواب نفس خود را نمی دهد و شقاوت بر او غلبه یافته که او را به طرف دلخواهش می کشاند.

الا ان مآواهُ جهنم و بیس المهاد.
چه قدر غافل است از خداوند متقم قهار و از مجازات خداوندی که خدای جبار حاکم و آتش جهنم سجن و ملائکه عذاب مؤکلین او باشند خوف ندارد [شاید معتقد نباشد] (مترجم)
بلی: (انه اتخذ الهه هواه وأضله الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره قشاوة فمن تهدیه من بعد الله) فلا حاجة لبسط القول والقیل والله حسینا و نعم الوکیل.
مترجم گوید:

خدا دلیل کند خائنین اطراف شاه را که در تفرقه مابین دولت و ملت باعث شدند که مملکت ایران به ویرانی افتاده و هم قلوب ملت از شاه رنجیده که به جای دعای خیر همه جا نفرین می کنند و حتی در مظلومیت ملت ایران ملل سائره رقت کرده برای رفع شر ظالم به ختم مجرب به پرداخته حتی دیده شده که استار کعبه را گرفته اند و نفرین به شاه می نمایند، در صورتی که تمام خلاف ها از اطراف های شاه است و گناه شاه جز این نیست که به هوای نفس چند نفر لاشخور بی دین فریب خورد و با ملت طرف گردیده است* ... (۴۲)

■ ■ ■

* صورت ترجمه ای است که ادیب یگانه و فاضل فرزانه جناب حاجی میرزا علی آقا مدیر روزنامه مظفری اهدا فرموده اند.

ترجمه از جریده شریفه «شمس الحقیقه» منطبعه مکه مکر مه شماره ۲ مورخه ۳ صفر ۱۳۲۷
[ترجمه عنوان مقاله چنین است: عصر نوین؛ زندگی ملت ها در گرو قانون اساسی است]

ماه عز و عاشورا

به مناسبت تقرب ورود ایام عز لازم دیدیم که بعضی مطالب را به عرض رؤسای فرق مختلفه و کومیته ها و انجمن ها برسانیم که بلکه کارگر آید. معلوم است که ایام محرم و تعزیه داری خامس آل عبا (صلعم) یگانه وسیله برای اجتماع در یکجای و برای تشکیل محافل اتحاد و یگانگی است. پس نوحه خوانان و روضه خوانان و واعظان راست که به جای بافتن هزاران افسانه در مجلس و مساجد، به چنان مواعظ و نصایح پردازند که اقلا خادم به تنویر افکار اهالی باشد و نافع به دنیا و عقبای مردم بیچاره شود. و التماس مخصوص داریم از آن ذاکرین و واعظین که در خود قدرت افاده فکر تازه و یاری بیان سودمندی به حال سامعین نمی بینند، از رفتن بر بالای منبر اجتناب کنند که آن مقام مقدس جای دانشمندان روشن دل و علمای منور الافکار است نه تکیه گاه گدایان و خانه بردوشان، کسی که بر بالای منبر می رود و لب به نطق می گشاید باید آن قدرت علمی را داشته

باشد که بر تمام حاضرین یک مجلس چیزی بگوید و فکری به میان نهد که هنوز امثال آن را نشنیده باشند و جدا مستفید شوند والا اگر بنا بر آن باشد که وقت عزیز ایشان را به ترهات و اراجیف ضایع کنند از آن گونه مواظب چه سودی برای شنوندگان خواهد بود.

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری. (۲۳)



اجمال سیاسی

ایام ماتم

از یک طرف محرم است و پیروان شرع مبین احمدی را ایام ماتم: از آن طرف، دور زوال و انقراض دولت ایران است و دوستان و وطن‌زردشت و اردشیر را او ان نکبت و غم- از یک طرف، چشم ایرانیان و محبان بر حال ستمدیدگان آل نبی گریان است و از آن طرف شیرازه ملیت ایران از هم پاشیده و پریشان و ارکان استقلالش لرزان- از یک طرف، ایران به یاد حادثات گذشته دلمانده و فگارست و از آن طرف گرگان و پلنگان روزگار برای تجهیز و تدفینش مشغول کار- از یک طرف ما در پی آرایش و پیرایش و وطنیم و از آن طرف جلا دان مدنی برای ما در فکر بریدن کفن، آیا تقصیر در کیست؟ و سبب این نگون‌بختی و سیه‌روزی چیست؟ ایران چه کرده بود که به چنین روزی نشست؟ سال‌ها بود که نامش در میان ملل به وحشت و بدویت برآمده بود با وجود اینکه آدمیتی و مدنیته به فراخور حال خود داشت و تاکنون در بآسا و ضرا حق هر فرد و هر ملت بیگانه را به قدر سرمویی فرونگذاشت. از صد و اند سال به این طرف در زیر بار ستم و بی‌نظمی می‌نالید و عمری تلخ و ناگوار به هزاران محنت و سختی می‌گذرانید. خواست تا کمتری راست کند و نفسی آسوده برکشد و نظمی به خانه خود در آورد که ناگاه روس‌ها و انگلیس‌های مدنیت‌شعار مانند زاغان لاشه‌خوار از دو طرف بر سر مملکت بیچاره فروریختند و پر و بال سعی و توانش را از هم گسیختند. معلوم شد که حضرات از بی‌ترتیبی و بی‌نظمی و نادانی و غفلت ایران دلشاد بودند و اگر جنبشی و اقدامی از وی در راه صلاح و پیشرفت نمی‌دیدند کاری به کارش نداشتند و همانا سال‌های سال به همان حالت نخستینش می‌گذاشتند تا دم واپسینش بالطبع برسد و حیات عاریتی را تسلیم ایشان کند. اما چون دیدند که بیمار محکوم به ممات بار دیگر به خود می‌آید و جانی و نیرویی می‌گیرد فوراً عداوت قدیم خود را از یاد برده به هم پیوستند و دودست ایران را از کار بستند. و امروز آماده‌اند که وطن ناتوان ایرانیان را در میان خود تجزیه و تقسیم کنند و ثالث و رابع را نیز که تاکنون بیرون از این اتفاق ملت کش و از این اتحاد زبون فرسا بودند می‌خواهند با خود همدست کنند و حصه‌ای از این شکار به دهان هر یک از آنها بیندازند تا دیگر جای اعتراضی باقی نماند و ابواب مواخذه از هر طرف بسته شود. روزی می‌شنویم که پادشاهان جرمنی و روس در «بوتسدام» با هم ملاقاتی می‌کنند و به هم وعده و اطمینان می‌دهند که از یک طرف دولت جرمنی حقوق سیاسی و اقتصادی و عسکری روس را در شمال ایران خواهد تصدیق و اعتراف کرد و از آن طرف دولت روس باب تجارت و منافع اقتصادی را در ایران برای جرمنی باز خواهد گذاشت و متعرض منافع وی در آن سامان نخواهد شد. اگر چنین مقاوله‌نامه و یا سندی از جانب این دو دولت به عقد و امضا رسیده است، آخرین آمیدی که ایران از سیاست جرمنی داشت و می‌پنداشت که در واپسین دم ناتوانی از او دستی خواهد گرفت به یکباره بر باد رفت و قرعه مقاسمه خاک ایران یقیناً زده شد. روزی دیگر در اوراق حوادث و جرایم می‌خوانیم که (سیرادو ارغره) وزیر امور خارجه انگلیس به (توفیق پاشا) وزیر مختار دولت عثمانی در لندن تکلیف می‌کند که اگر حکومت عثمانی مداخله به کارهای ایران نکند و دولتین روس و انگلیس را در ساختن کار ایران آزاد گذارد در مقابل این خدمت دول اروپ جزیره «کرید» را به عثمانی‌ها باز

خواهند بخشید و در مظاهرت یونانیان دیگر نخواهند کوشید. آری، تو گرو بردی اگر جفت و اگر طاق آید. حالا، جای دارد که پیر سیم آیا نایب السلطنه ایران که امروز مسئولیت نیابت سلطنت را به عهده دارد چه کار می کند و چه تدبیر در کار مملکت می اندیشد؟ آیا کابینه ایران مشغول چه کارست؟ آیا سفرای ایران در پایتخت های ممالک خارجه به چه کار می پردازند؟ آیا ارباب قلم ایران در این باب چه می نویسند که به کار آید؟ - نویسندگان ما اگر هزار شاهنامه به زبان فارسی پر کنند و صد هزار روزنامه به اروپا بفرستند به یک پیشیز نمی آرزد. چه در اروپا فارسی خوان و عربی دان نیست و هیچ کس - جز چند نفر مستشرق و معلم - با این حروف کج و واج ما آشنایی ندارد. باید درددل خود را، باید شکایات خود را به یکی از زبان های انگلیسی و فرانسوی و جرمنی انتشار داد تا همه بدانند که ایران را نیز آوازی در این آهنگ دول هست و مردمش چندان بی خرد و بی فرهنگ نیست نمی دانم کدام یک از اینها به وظیفه خود می پردازد تا حق وطن محض را بدهد و از عقبات زوال و اضمحلال بترسد که عقربه ساعت بر سر زنگ است و وقت تأمل و درنگ نیست.

رهزن دهر نخفته است مشو ایمن ازو

اگر امروز نبردست که فردا ببرد

حسین دانش (۴۴)



خسوف اسلام

چنانچه مشهود است در مدت هزار سال قانون محمد هاشمی (ص) از دریای چین تا اقیانوس اطلس را در تحت فرمان آورده، ملل مختلفه دنیا یعنی عرب و ایرانی و هندی و چینی و مغول و تاتار و غیره به ادای کلمه «محمد رسول الله» با هم برادر شدند و شریک سود و زیان یکدیگر. پیغمبر اکرم خانه کعبه را مرکز اسلام قرار داد که هر ساله مسلمانان دنیا در آن مقام منبع جمع شوند، و پس از پرستش خدای یگانه از حال هم باخبر گردند و در دفع دشمن اسلام به یکدیگر کمک کنند.

و چنان که گفتیم در مدت هزار سال، روز به روز مسلمانان زیادتر می شدند و اسلام بزرگتر می شد. با خلفای اموی ساکنین شمال افریقا مسلمان شدند و قانون محمدی را نه تنها در اسپانی بلکه در خاک فرانسه جاری کردند. از آن طرف با خلفای عباسی منشور اسلام تا هند و چین رفت و فتوحات بزرگ کرد. سلطان محمد فاتح و دیگر سلاطین آل عثمان با قوت شمشیر اسلام تمام بالقان [بالکان] و روسیه کوچک و مجارستان را فتح کردند و کتاب الله را تا وینه بردند. مسلمانان دنیا چون به حقیقت مذهبشان دلبستگی داشتند و به حقایقش یقین، جان و مالشان را فدای اسلام می کردند و برای نگهداریش از همه چیز چشم می پوشیدند. جهادکننده در راه اسلام از جاننش دست می کشید و مثل شیر جنگ می کرد و اگر برای دفاع اسلام کشته می شد، پدر و مادرش عزانمی گرفتند. چون فتح اسلام شادی مسلمین بود و شکستش عزاداری. جان دادن در راه اسلام برای یک مسلمان زیان مختصر بوده چون به قول پیغمبرش اعتماد داشت با شعیف بی پایان کشته می شد تا هر چه زودتر به عمر جاودان رسد.

هزار سال این عقیده پاک مسلمین را خداوندگار دنیا کرد و شرق و غرب عالم را در تحت تصرفشان در آورد. تمام مذاهب دنیا در پیش اسلام پست بودند و آنهاهی که امروز به اسلام تمسخر می کنند و به مسلمانان طعنه می زنند در برابر فرمانش می لرزیدند و حکمش را می بوسیدند.

هزار افسوس که آن سبب شکست و آن پیمان ریخت.

امروز که هزار و سیصد و اندی از هجرت محمد هاشمی (ص) می گذرد اسلام خوار و زار، و مسلمان

بی مقدار است. عیسویان متمدن! از یک طرف به مسلمانان لابیگری و بی‌اعتنایی به مذهب می‌آموزند و از طرف دیگر کشیش‌ها به اطراف دنیا برای عیسوی کردن مردم می‌فرستند. در مدت چندین قرن هم‌کیشان خود را با کمال تردستی به با مذهبی، و مسلمانان را به بی‌مذهبی دعوت می‌کردند. هرچه شاگرد مسلمان برای تحصیل به اروپا می‌آمد چقدری از این خوش‌کرداران عیسوی مذهب طعنه و شنع و پستی و بی‌مقداری در باب اسلام می‌شنید که از مسلمانی بیزار می‌شد و یقین می‌کرد که معنی تمدن بی‌مذهبی است. با این عقیده به وطنش برمی‌گشت و به اشخاصی که به ریشه هستی‌اش تیشه زده بودند احترام می‌کرد و مهم‌ترین خیالش این بود که به شکل آنها درآید و به مذهب و آئین که حیات و جان ملت است تمسخر کند.

نتیجه این کافر ماجرای‌ها این شد که به مسلمانان بی‌غیرتی آموختند، بیشتر ممالک اسلام را متصرف شدند و امروز می‌خواهند مسلمانی را پامال کنند:

در سال ۸۹۸ هجری اندلس به تصرف عیسویان درآمد. مساجد مسلمانان کلیسا و قرآن‌هاشان طعمه آتش شد.

در سال ۱۱۲۱ عیسویان شرق اروپا، عثمانیان را که دروازه وینه رفته بودند عقب نشانند. از آن روز اسلام یک‌باره در خسوف افتاد.

در سال ۱۱۳۱ پولنه و صربیه از دست رفت.

در سال ۱۱۸۸ قریم و تاتارستان.

در سال ۱۲۴۵ یونانستان و ارمنستان و هیجده شهر ایران

در سال ۱۲۵۷ الجزایر

در سال ۱۲۷۴ هندوستان

در سال ۱۳۸۰ قره‌طاغ

در سال ۱۲۸۱ قفقاز

در سال ۱۲۹۰ خیوه و بخارا و ترکستان

در سال ۱۲۹۹ مصر و تونس

در سال ۱۳۰۲ خطه مرو

در سال ۱۳۲۶ بلغارستان و بوسنه و هرسک

در سال ۱۳۲۹ مراکش

با وجود اینکه در این مدت قلیل همه این ممالک اسلام به دست دشمنان مسلمین افتاده، باز مسلمانان ایران و عثمانی عبرت نگرفته اند!

هزار سال بعد از هجرت بیشتر از ۲۸ میلیون فرسخ مربع در تحت تصرف ۲۵ تاجدار مسلمان بود و امروز که دول اسلامی منحصر به ایران و عثمانی شده، اسلام بیشتر از سه هزار فرسخ مربع در تحت تصرف ندارد آن هم با چه ذلت و مکنت.

به کتاب مبینش قسم که محمد هاشمی (ص) از حال اسلام و وضع مسلمانان امروز تنفر دارد. پیغمبری که تمام عمرش برای اسلام جنگ کرد و علمش را به آسمان افراشت، کجاست که ببیند کاوله قزاق روس بیرق ایران را سوراخ می‌کند و علم عثمانی در طرابلس سرنگون می‌شود.

آن سردارانی که قرآن مجید را در جلو عساکر اسلام می‌کشیدند و به فرمانش دشمنان اسلام را معدوم می‌کردند، کجا هستند که ببینند اسلام نگهدار ندارد، پشت و پناه ندارد، یا ور و معین ندارد.



سرکردگان اسلام کجا هستند که ببینند مسلمانان ترکستان و قفقاز به جرم مسلمانی در زندان‌های سبیری می‌میرند و اطفال یتیم‌شان به زور عیسوی می‌شوند.

یاوران اسلام کجا هستند که ببینند سالدات‌های روس در اردبیل و تبریز به عصمت دخترهای مسلمین دست درازی می‌کنند و در مساجد اسب و استر می‌بندند.

پشتیان‌های اسلام کجا هستند که ببینند سربازهای ایتالیا در طرابلس بعد از آنکه مردهای بی‌گناه را دست بسته شهید کردند، زن‌های عرب را با ریسمان برای تماشا و شادی بالای جنازه و نعش پدر و برادر آوردند و پیرزنی که نمی‌خواست این منظره ناهنجار را مشاهده کند رو به روی هزار مرد اجنبی لخت و عورش کرده و تیربارانش می‌کنند.

ای شماها که دعوی مسلمانی می‌کنید به حقیقت اسلام قسم که شیوه مسلمانی این نیست. اگر کسی مسلمان باشد محال است که بتواند ببیند خوارچ با برادران و خواهرانش اینطور رفتار می‌کنند و او راحت و آسوده بنشیند و منتظر نوبت خودش باشد.

پس حضرت خاتم‌النبین جهاد فی سبیل‌الله را برای چه وقت امر فرموده؟ اگر بنای مسلمانی بر تفویض محض بود چرا امر فرمودند که هر مسلمانی باید در خانه‌اش اقلاً یک شمشیر برای روز جهاد داشته باشد.

دیروز بود که افغانان شیردل برای حفظ اسلام، دشت کابل را با خون دشمنان مسلمین آبیاری کردند.

کجاست شمشیر دشمن کشتان؟ کجاست بازوی اسلام نگهدار تان؟ اگر فی الواقع مسلمانید تا ایرانی و عثمانی نفس می‌کشند جنبشی بکنید که عیسویان با کوشش هر چه تمام‌تر در صدد خرابی مسلمین و اضمحلال اسلامند.

از شما مردانگی و غیرت، و از محمد هاشمی (ص) مدد و همت^(۴۵)



اتحاد اسلام

مکتوب سرگشوده به عالم مطبوعات اسلام، بالخاصه روزنامه «حکمت» ترکی منطبعه اسلامبول که از روز آغاز به نشر جریده خودش مسلک مستقیمی در اتحاد و ترقی اسلام داشته و انشاءالله خواهد داشت.

این از بدیهیات است که در میان هیئت مجتمعه هر قوم حظوری که به مقتضای زمان اشخاص منورالافکار و ذوات حقگو و خداشناس دیده می‌شود و همانطور هم گروهی مشهود می‌گردد که سویه عرفان آنها با نادانی توسعه یافته و به اندازه در جهالت خود اصرار و افراط می‌کنند که تابندگی آفتاب و وجود آب و هستی علم را دانسته و فهمیده رد و انکار نموده و به پاره‌ای مهملات می‌پردازند. اگر اعصار قدیمه را پیش چشم خودمان در آوریم، می‌بینیم که قسم اعظم متقدمین پیشرفت امورات زندگانی و احترامات باطنی را در حب ریاست و اشتها و القای فتنه و آشوب و تعصب در میان ملت دیده و به اندازه‌ای کوشیده‌اند تا اینکه به مرام و مقصود خودشان نایل آمده‌اند. اینک میلیون‌ها مسلمان در آفاق شرق و غرب به واسطه همان تلقینات از یکدیگر متفرق و به یکدیگر متناقض افتاده و چنان منفصل شده‌اند که گویا طبیعت قوه اتصال و انجذاب را از ماده این گروه بالکلیه برداشته و هزار و سیصد و چند سال است که این مرض داخلی رفته رفته توسعه دایره نموده و از یکسو هم اهل صلیب به سرایت نفوذ امراض خارجی کوشیده و میکروب‌های خانه برانداز به وجود مسلمانان انداخته، گاه آنها را با یکدیگر جنگانیده، گاه به دست یکی شمشیر و به دست دیگری سپر داده، و گاه یکی را مهاجم و آن دیگر را مدافع کرده تا کار را به جایی رسانیدند که اهل قرآن بالکلیه از یکدیگر بی‌خبر مانده و نتوانستند از محیط افکار داخلی خودشان یک خطوه بیرون گذارده و از حال برادران دینی خود مسبوق باشند،

و گاهی هم شد که از مشاهده سکوت یکدیگر از شادی به پوست خود ننگنجدند و برادران خودشان را در زیر چکمه‌های ستمکاران در حالت جان‌کشی دیده، به فریاد آنها نرسیدند و نتوانستند بر سندان راست است در این اواخر از هر دو طرف به یک اندازه به اتحاد و تعالی اسلام خیلی کوشیده و می‌کوشند حتی در نجف و کربلا و بلاد ایران در این باب مساعی مشکوره و همت وافر به کار بردند. از عثمانیان هم آدم‌های مخصوص معین و به هر طرف ممالک اسلام بالخاصه سمت آذربایجان گسیل داشتند که رفته و این کار پاک را انجامی بدهند.

ولی چه فایده مترتب خواهد شد و چه نفعی برداشته خواهد بود از آن اتحادی که هنوز هوای دیرینه، تازه به سر زده و از سر نو می‌خواهیم درس نفاق و کدورت به نسل جدید و آتی خودمان بدهیم؟! چه زیوری به چهره عالم اسلامیت خواهیم داد که هنوز وحشت از وجود ما زایل نشده و گویا در دوره صدها سال قبل هستیم که جنگ‌های سخت در میان خاص و عام به اسم سنی و شیعی گری به وقوع رسیده و تکفیرها و دشنام‌ها و شتم‌ها و خونریزی‌ها داشتیم.

جناب عبیدالله افندی مبعوث محترم آیدین یک شب در کنفرانسی خیلی خوب و واضح بیان کرده و به آواز بلند می‌گفتند:

«اولا ما عثمانی‌ها باید با خودمان دوست باشیم و بعد در قبول دوستی آلمان یا انگلیس حرف بزنیم. من هم بیانات دلپسند ایشان را تجدید و تکرار می‌کنم که ما مسلمانان اولاً باید به مسلمانی خودمان دوست شده و سپس به دوستی سایرین پردازیم.»

روزنامه حکمت منطبه استانبول چند نسخه پیش چنان به روزنامه حبل‌المتین تاخت آورده و به اندازه‌ای در تنقید و هجوم افراط کرده بود که گویا معاذالله حبل‌المتین فتوای حلیت یک ماده حرام شرع را داد. یا اینکه استعجیر بالله نصی از نصوص فرقان کریم را حذف نموده است و گویا «حکمت» خیلی زحمت کشیده و این شالوده و قواعد اتحاد را محکم نموده و روزنامه حبل‌المتین هم با تحریر اینکه (نباید نذورات و جواهرات مقامات متبرکه بدون اجازه و اوقف فروخته شود) زیر و زبر و حیات اسلامیت را مسموم داشته است!

بنده از عالم مطبوعات ایرانی و عثمانی بالخاصه از مدیر روزنامه حکمت خواهش دارم بدون ملاحظه اطراف و خار از منطق حرف زده و بیجا خسته نشوند. زیرا این قافله تا به حشر لنگ است. آتش را چنان نسوزانده اند که دودش تا دامنه قیامت از دامن آسمان اسلامیت پراکنده شود. هنوز مرکب نگارشات علی توفیق بک به یک نام معلم در روی کاغذ خشک نشده است.

مومی‌الیه کتاب ژوگرافی که تازه تالیف و نشر کرده الحق به الفت اسلام خیلی خدمت نموده است! بدیهی است کتاب مزبور در مکاتب رشدی و اعدادی تدریس و ثبت دفتر جراید جهان اسلامیت بوده و تازمانی که یک نسخه از آن کتاب در روی دنیا موجود باشد مطالبش هم زنده خواهد شد. علی توفیق بک، در کتاب ژوگرافی تازه چاپ شده سال ۱۳۲۸ خود در خصوص ایران این‌طور می‌نویسد:

«مساحت سطحه زمین ایران ۱/۶۴۵/۰۰۰ کیلومتر مربع
مقدار سکنه‌اش بالغ بر ۹/۰۰۰/۰۰۰ نفوس.»

و از آن ۹ میلیون، هفت میلیونش ایرانی و باقی‌اش ترک و عرب و کرد و ارمنی و موسوی است! من اعتراض ندارم بر اینکه چرا معلم افندی نفوس ایران را بالغ بر ۹ میلیون می‌نویسد. از کجا و از کدام ایستاتستیک رسمی استنباط و استتساخ نموده و دانست که نفوس ایران از ۹ میلیون بیشتر نیست؟ فرض کنیم که ۹ میلیون نبوده، ۹ هزار نفوس در ایران داریم این یک مطلبی است که ابتدا شایسته رنج اعتراض و سزاوار

جنبش قلم تنقید نیست. اصل مساله در اینجاست که جناب علی توفیق‌بک . . . در خصوص مذهب ایرانیان این جمله را توضیح می‌نماید: «قسم اعظم ایرانیان شیعی و متباقی مسلم هستند.» معاذالله از این نادانی و از این جفنک‌گویی و از این تعصب جاهلانه، آن هم در این زمان و در این عصر.

هان، ای روزنامه‌های حکمت و صراط‌المستقیم بالخاصه (سلاح) که هفته قبل با قلم خودتان بر حال مسلمانان شرق خون دل ریخته و می‌گریستی و ای روزنامه‌های ایران که در هر نسخه روزنامه خودتان مدت‌هاست از اتحاد اسلام دم زده و می‌«اتحاد اسلام بقیه از شماره قبل» می‌نویسید. جراید شما را ممکن است که اکثر جوانان دبستانی نخوانند که چه نوشته‌اید، اما کتاب روگرافی جدید جناب علی توفیق‌بک را مادام‌العمر معارف در مکاتب ابتدای عثمانی‌ها خوانده و مرکز اذهان خواهند نمود. ملاحظه فرمایند نوباوگان عثمانی از این مبحث چه ذخیره کرده و چه گفته و به چه اعتقاد خواهند کرد؟ شبهه ندارد «غیر مسلم بودن ایرانی و مسلمان بودن عثمانی!» زیرا معلم‌ها در مکاتب و ممیز و مبصرها در سر سال از شاگردان مکتب باز پرس نموده و ژوگرافی ایران را پرسیده و مکافات هم خواهند داد. انصاف بدهید، وقتی که در روز امتحان یک نفر ممیز از یک طلبه پرسد که: ایران چقدر اراضی دارد؟ - ۱/۶۴۵/۰۰۰ چقدر نفوس دارد؟ - ۹/۰۰۰/۰۰۰

در چه مذهب هستند؟ - بیشتر اش شیعی و متباقی مسلمانانند!

در میان دو هزار نفر خرد و بزرگ این طور جواب داده شود دیگر چه تدارکی برای نسل آتی و چه جای تشبلی به جهت اتحاد خواهد بود؟ آیا این است شرایط اتحاد اسلام؟ این است قواعد اتفاق همکیشی؟ این است معلمی و محوری و مؤلفی و شهرت؟ خوب است که به تاثرات خود و خوانندگان محترم نیز زده، فقط نفرت خود را به همچنین تعصب و نادانی اظهار و ختم کلام نماییم. (۴۶)

آصف



رأی یکی از سرداران افغان درباره ایران

روزنامه [Englishman] منطبعه کلکته رأی سردار مشارالیه را به زبان انگلیسی درج روزنامه خود کرده و روزنامه «مسلم هراند» که به زبان اردو و در بندر بمبئی منتشر می‌شود، آن مقاله را از روزنامه انگلیس نقل و ترجمه نموده است. چون خالی از فایده نبود برای توسیع و تزئید معلومات هموطنان گرام او را ترجمه و نقل می‌نمائیم:

«قبل از این که پولتیک و سیاست بیگانگان - در ایران - بحث کرده شود، لازم دانستیم که شمه‌ای از حکمت عملی تازه‌ای که در میان مسلمانان روی زمین این اوقات نمودار شده است سخنی چند سروده، تفکر و تأملی نماییم. فی الحقیقه وقتی که به دیده بصیرت و حقیقت بنگریم، می‌بینیم که هیچ وقت اسلام - مانند این هنگام - بیدار و متیقظ نبوده. چنانچه به مجرد Ultimatum (اولتیماتوم) دادن دولت انگلیس به دولت ایران درباره امن و آسایش قطعه جنوب، ایرانی‌ها و عثمانیان اسلامبول صدای آه و زاری‌شان در مجمع هزارها مردمان محترم خودی و بیگانه بعیوق رسیده، حرکت و معاملات حقوق شکنانه دولت انگلیس را با کمال سختی و شدت پروتست کرده و این بی‌رعایتی را به امپراطور آلمان تلگراف نمودند. اشتراک عثمانی‌های «سنی» با ایرانی‌های [شیعه] به طوری جالب نظر دقت گردید که تمام مسلمان‌های عالم از این اشتراک و اتحاد چشم‌شان را باز کرده فهمیدند که وقت یاری و یاوری به هم کیشان و هم آئینان خود «ایرانیان» حتمی و واجب است. دولت انگلیس هیچ وقت سیاستی و پولتیکی از این بدتر و پوسیده‌تر تعقیب

نکرده بود، و گمان می‌کرد که مسلمانان عالم مانع از تجاوزات علنی او نخواهند شد، بلکه تنها به تماشا اکتفا خواهند کرد. لقد ضعف الطالب والمطلوب! خصوصاً دولت انگلیس ایداً گمان نمی‌کرد که حکومت خدا داد افغانستان و ملت نجیبه افغان اظهار همدردی به همسایه قدیم خود کند، حال این که من خود را در این مبحث و کیل و زبان حال عموم افغانیان قرار داده می‌گویم که افغانی‌ها هیچ وقت به مظلوم و مغدور بودن برادران ایرانی خود راضی و قائل نخواهند بود. بلکه همیشه با مال و جان مستعد و آماده معاونت و دستگیری می‌باشند. دولت انگلیس از این اتحاد و اتفاقی که با روس‌ها کرده است، وقتی پشیمان خواهد شد که پشیمانی سودی نداشته باشد، انگلیسان خبط بزرگی کرده‌اند. می‌توانم بگویم که هند را دو دستی تعارف روس می‌خواهند بکنند، افغانستان در کارهای ایران بی‌طرف و بی‌مدخل نیست، چنانچه محو و انقراض ایران شمول عظیمی به مقدرات افغانستان دارد، ولی افغانی‌ها با کمال اندیشه و سکون منتظر گاه و هنگامند، چه بی‌خود نمی‌خواهند نفوذ و نفوس خود را ضایع کنند، به کار وقتی باید پرداخت که بر و ثمر توان حاصل کرد! دولت انگلیس به کدام قوت جنگی (بری) خود می‌نازد که بی‌محاسباً خیال تاخت و تاز دارد؟ ما افغانی‌ها این سؤال را از روی تجربه از ایشان می‌کنیم، و دلیل مان هم ترانسوال است. تا وقتی که ایران مرکز اسلام است و اهل ایران مسلمانند ما افغانی‌ها بر حسب دین و آئین مسلمانی مجبور به امداد و دستگیری ایشان هستیم. چه حمیت و عصیبت اسلامی ما را نمی‌گذارد که شکست و ضیاع حقوق برادران خود را رأی العین دیده و اظهار همدردی نکنیم. منع تجاوز «نامسلمان» بر هر مسلمانی فرض است. خود «غلا دستون» هم مقرر و معترف این مطلب بود. چه روزی قرآن را در پارلمان انگلستان به دست گرفته، می‌گفت: «این کتاب مانع تقسیم ممالک اسلامی است!» اگر روسها ایران را بگیرند، آن وقت ما افغانها چه گونه می‌توانیم به دولت انگلیس اعتماد کنیم؟!

پس از این بیانات سردار مشارالیه می‌فرماید که من می‌ترسم که مداخلات اجانب در ایران، افغانستان را به قیام و محاربات مذهبی مجبور نموده، مواقع «هند» و «تبت» را متزلزل گرداند، پس می‌خواهم بگویم اگر این دو دولت عظیم الشکیم دست از تجاوزات خود بردارند، دول و ملل عثمانی و افغان را مجبور به دفاع از ایران خواهند کرد که مصر و جزایر و افریقا و مراکش و قبایل و عشایر اسلامی و اقوام منتشره اسلام که در هر نقطه (کجراد منتشر) می‌باشند - خارج از این دایره نیستند.

باز سردار معزی الیه می‌فرماید که خیلی جای تأسف است که ایرانی‌ها جامه زنان خود را پوشیده‌اند. این صبر و حلم تاکی؟ اگر چاره این درد دوا ناپذیر را قبل از وقت نکنند، حالت ایران روز به روز بدتر و وخیم‌تر خواهد گشت. باید ایرانی‌ها بدانند که روسها با زبان چرب و نرم لشکرشان را از ایران نخواهند بیرون برد. افغانی‌ها جاهلند راست است ولی هیچ وقت به این ذلت و حقارت تن در نخواهند داد.

باز حضرت سردار می‌فرماید که اگر ایرانی‌ها مجتهدان خودشان را وادارند که فتوای جهاد را بدهند، در این هیچ شبهه نیست که ملاهای افغان هم آن احکام فتوای تأیید و تصدیق خواهند کرد.

من لم یمت بالسیف مات بغيره

تنوعت الاسباب والموت واحد. (۴۷)



جناب ستارخان

السلام ای فدایی ملت! السلام ای ساعی یکتای حریت!

السلام ای آبروی ایرانیان! السلام ای صاحبقران زمان!

قدرت فاطره که به سبب حکمتی بعضی از نوادر ده‌ها مدتی در زیر پرده حجاب مشیت می‌دارد، به مجلول وقت مرهوشش آن را در ساحه گیر داری می‌آرد، ای داهی جلادت. حضرت شما یکی از این نوادر ده‌اید که به مقصد سیترو اطفای آتش استبداد در این روزهای ولوله‌دار بر سر احرار ایران آمده به اجتهاد تمام جانبازی می‌کنید. اخذ راضی باد

«من چه گویم در کمال کبریایی حضرت

آفرین باد آفرین از هر چه گویم بر تری!»

امروز آن تمثال خونین استبداد در پیش جلّه‌ات شما با تمام بیمناسکی می‌لرزد، ملکه اقبال و ظفر از عرش برین غالبیت صولت شیرانه شما تقدیس کنان آیین نمایش وری می‌ورزد.

«عمر تو یاد افزون ای ساعی یکتای دین

تا شوند ایرانیان از یمن ذاتت کامیین»

نفرین، صد هزار نفرین بر آن طرفداران استبداد که به شورش ملامت ایشان زمین پاک ایران، این سلطنتگاه پیشدادیان، این وطن مقدس کیان و ساسانیان، این خزانة مفاخر عرفان و این مشهر مائر عمران، خراب و ویران می‌شود. . . ولی باک نیست که بعون خدا و به یاری روحانیت آل‌عبا و به همت تیغ شهامت شما البته این دوره مششوم هاماتی‌ترین محو و بی‌سامانی خواهد شد. آن غلبات و فتوح مبجله که به همه شعشعه و شایستگی به ظهور می‌آید، به احرار ملت به یقین می‌نماید و بشارت می‌دهد که امروز توسن روزگار در زیران حرمت شما ذلول است و مستبدان بدکاران از این توجه فیروزی به کمال روسیاهی حال. عن قریب حکومت ایرانیان به حسن تدبیر شما از نو نظام و رونقی گیرد و مصلحت رعیت به فر سیاست شما قوام و تعالی پذیرد و اداره عادلانه مشروطیت تاسیس باید و شاهد نازنین حریت به کنار مشتقان خود درآید. ای مددکار وطن! سلامت همه ایرانیان امروز به دست شماست، به حق امامان معصوم بر این خائنان ملت و بدخواهان دین و شریعت شمشیر غزایی کشیدن یک دم تراخی ننمایید. تا به غلغله مبارزت‌های شما روح پاک جناب مرتضی شاد و راضی شود. ای مجاهد دین! این شهراه مقدس که به کمال عزم و ثبات می‌پیماید، هر آینه شما و پیروان شما تابه کعبه الامال و اصل گرداند و هر آن مانعه استبدادی که بر این شهراه مقدس مانع مشی اشهب جلادت شما شود بی‌گمان به تایید خدا و به مهاجعت آتشین موانع سوز شما محو و نابود گردد: انا فتحنا لک فتحا مبینا و ینصرک الله نصر اعزیزا.

خنک چو گانی چرخت رام شد در زیر زین شهبسوارا چون به میدان آمدی گویی بزن جو بیار ملک را آب روان شمشیر تو ست تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان بکن بعد زین مشکفت اگر با نکهت خلق خوشت خیزد از صحرای این نافه مشک ختن

همان ایزد تعالی و تقدس آن جناب را به سعادت و موفقیت نایل و مشتاقان حریت و مشروطیت را از این سعادت نصیبی کامل عطا فرماید بالتبی و اله الامجد^(۴۸)

عباس مهری



امیر بهادر

این مرد نانجیب بداصل که نامش حسین پاشای قره‌چه داغی است از تفنگداری رفته رفته ترقی نموده در ایام ولیعهدی مظفرالدین شاه در سلک درجه سوم ملازمان درگاه درآمده بود. ناصرالدین شاه پس از مراجعت از سفر

سوم فرنگستان بعد از چند روز توقف در تبریز که عازم طهران شد هنگام حرکت کالسکه «مینجه» که به او لقب عزیز السلطانی داده بود بعد از گردونه سلطنت روانه شد و کالسکه حضرت ولیعهد را عقب گذارد. حضرت ولیعهد با آنکه از این فقره متغیر گردید ولی بنا به رعایت پدر که به آن کودک بی ادب محبت مخصوص داشت نمی خواست او را رنجیده خاطر نماید ولی به بعضی که در حضور بودند از عدم تربیه آن کودک انزجار خاطر خود را اظهار فرمود. پاشاخان فرصت غنیمت شمرده عرض نمود: اگر اجازت فرمایند چاره او را بنمایم. حضرت اقدس! ولیعهد از روی التفات فرمودند ببینم چه می کنی. پاشاخان رفته یک پارا به رکاب کالسکه عزیز السلطان گذارده و پای دیگرش در زمین به منیجه عرض نمود قربان حضرت والانتها، شما هم تنها می باشید. بهتر آنکه با هم نشسته مصاحبت نمایید. نخست منیجه گفت جهنم شو ولی پاشاخان که در لوذگی و بی حیایی ممتاز بود اعتنا نکرده با سخنان کودک فریبانه و اصرار بی شرمانه، او را اقناع و از کالسکه پیاده و به خدمت ولیعهد آورد. کالسکه او خالی مانده عقب افتاد و این فقره باعث خشنودی حضرت ولیعهد گردید و با وعده مرحمت او را امیدوار ساخت و رفته رفته بر پایه و جاهش افزود و او نیز شیطنت ذاتی خود را بروز داده یعنی با اظهار ساده لوحی خود را فدایی به خرج داده و دائم خدمت پاسبانی را در عهده نمود، حتی در در بیت الخلا هم وظیفه کشیک باشیگری را از دست نمی داد. مایه ترقی این خادمان متقلب اینگونه چیزهاست نه خدمت.

در عمر، خدمتی جز خیانت از آنان سر نزده است. در اینجا جهت کشف ماهیت و معرفت و تربیت او و به جهت خاطر قارئین، زاید نمی دانم که مختصری از کردار او را در سفر فرنگستان بنگارم تا بدانند حکومت استبداد چه ضررها دارد و فعال مایریدی چه نقص ها به کار وارد می آورد و چگونه اشخاص را تا به مقام صدارت ارتقا می دهد. معلوم است همه می دانند که اهل اروپا تا چه پایه به نکات اصول تشریفات واقف و از برای هر چیز اسبابی آماده دارند. در فرنگستان کسی چکمه و بدون آنکه دکمه های ستره خود را تماما انداخته باشد، نمی تواند در میان مردم اظهار وجود نماید. هرگز کسی را نمی توان با جوراب و سینه گشاده ملاقات، خاصه در محافل که طایفه زنان در آنجا باشند. این (امیر نهاد در خیک) در تالارهای اوتل های معتبر رسمی فرنگستان با زیر جامه سفید در حالتی که بند زیر جامه اش یک زرع آویخته بود متصل گردش می نمود و ابداء اعتنائی به رسوم مملکت و احترام طایفه نسا که در فرنگستان مهم است نکرده، بدون حیا و شرم با آن حالت مضحک قلیان را به دست گرفته می کشید. صدها اشخاص از دور به حالت آن اعجوبه سیر می کردند و از عدم فهم ابداء به روی بزرگواری خود نمی آورد.

کسانی که فرنگستان رفته اند می دانند در هر خوابگاهی، زیر تخت خواب، یک ظرف جهت ادرار می گذارند. یک شب امیر بهادر آن ظرف ادرار را برداشته و در میان او حنا خیسانده و به ریش خود می مالد و بقیه اش در ظرف می ماند. صبح زن خادمه که جهت اجرای وظیفه جاروب و پاک کردن اطاق و شست و شوی بعضی اوانی به اطاق او می آید ظرف معهود را برمی دارد که ببرد خالی کند در میانش غیر از بول چیز دیگر می بیند. به خیال این که آقا ملوث کاری کرده، متغیر شده با تند می گوید: موسیو «کسکی سه لا» آن امیر مصنوعی با آن که فرانسوی نمی داند، با کمال حیرت می فهمد که خادمه چیز دیگر فرض کرده و متغیر است، دست به ریش مالیده می گوید مادام، مترس، مترس «پوخ دگیل، حناخنا سقالمه باخ» از خدمت مطالعه کنندگان پوزش می طلبیم و استدعای عفو و گذشت می نمایم از نگارش این گونه سخنان. ولی چون می خواهیم ماهیت این اشخاص را کما هو حق به عالم هویدا سازیم تا ایرانیان بر درجه بدبختی هایی که تا حال دچار بوده اند به درستی واقف شوند و پس از آن هوشیار باشند که گرفتار این گونه بهادران و آن گونه ابوالمله گان نگردند. (۲۹)



بیان نامه انجمن سعادت

یا مرگ یا استقلال

از بهر شکست دل ما بسته صفی

روس از طرفی و انگلیس از طرفی .

تاریخ تمدن در قرن بیستم بزرگترین شاهد و گواه است که در این عصر اصول جابرانه قرون وسطی به وساطت اصول نزاکت و اشعه آفتاب معارف از میان رفته و بسط عدالت در عالم بسیط گردیده . لیکن بدبختانه ملت قدیم ایران در فشار تجاوزات حقشکنانه همسایگان در فشار و وطن عزیز بلاکش ما ایران در زیر سم ستور چند استبداد و جهالت لگد کوب حوادث بلکه در صفحه شطرنج گیتی بارخ مات با استقلال خود بدرود می نمایم .

عجباً ایران را که مهد عزت و مصطبه شرافت ماست با آسانی از دست خواهیم داد؟ زبانم لال به صبر کوش که ایدل خدارها نکنند

چنین عزیز نگینی به دست اهرمنی

بیروقت استقلال ایران که طغرای حیات یک ملت شش هزار ساله است بر بازوی اولاد رشیدی استوار است که نادره دهر و اعجوبه این عصرند . مادر ما ایران هنوز از زادن جوانان رشید و وطن دوست عقیم نمانده و قرن بیستم عجز خود را در پیش آمد ایران نخواهد فهمانید .

آه! آه!

گردهم شرح من از جور و جفا بر وطنم

آید از آتش دل نامده بر لب سخنم

روس بر خسرو این ملک کند شیرینی

انگلیس آید و گوید که منش کوه کنم .

امان، امان ای اهل ایران! اگر حضرت اشرفی قسم به شرافت انسانیت که عزت و نسبت و شوکت و عظمت بسته به استقلال ایران است . اگر حجت الاسلامی قسم به روح اسلامیت که قبه الاسلام در تهلهکه است .

اگر عمده الاعاظم و الاشرافی به عظمت و جبروت حق، ثروت و حشمت تو در بقای اقتدار ایران است . اگر متوسطی سعادت و ترقی تو در پایداری وطن و عزت ایران است و گرنه مانند سایر ملل بدبختانه مجبور به مهاجرت و فرسوده دست تعدی و تطاول اجانب خواهی شد . ایران! ای ایران! کجایند جوانان رشید و اولاد خافی که روز به روز بر حشمت و شوکت تو افزوده تا سایه تو را بر رود سیحون و دیوار چین هم انداختند و از گیتی باج و خراج می گرفتند؟ امین باش مطمئن باش! نمرده اند، گرد جهالت آنها را نگرفته، در خواب مرگ نرفته اند، بازوی ایشان از حرکت نیفتاده . صدای یا مرگ یا استقلال شان گوش گیتی را فرا گرفته . ای یوسف عزیز و وطن محبوب یقین بدان که تو را به ثمن بخش به گرگان جنوب و خرس های شمال نخواهیم فروخت .

کور باد چشمی که بی استقلال تو از حیات استفاده نماید . مرده باد آن که جز به تو دل به معشوقی می بندد .

اگر حرکات نانجیبانه محمدعلی و طرفدارانش این مرض مزمن را بر جان تو وارد آورد، جوانان خلف به استعلاج تو بر آمده، ریشه مخالفین و معاندین تو را خواهند برکنند .

مرتجعین و اشخاص بی شرفی که ننگ بستگی و تبعیت به خارجه را بر ملیت خود ترجیح داده اند می دانند

که موقع انتقام رسید. به طوری که
باران دو صد ساله فرو نماند
این گرد بلا را چه برانگیخته شد.

ای مقبره نیاکان و وطن بلاکش ما ایران! ما وجود تو را به نثار اولاد و مال همه نگاهداری نموده، عزیز می‌پنداریم. (هموطنان، هموطنان) خدا را اهمت فعالیت تاسر به جیب مراقبه فرو برده دست ندامت به دندان خواهی گرفت و (الآن و قد عصبت من قبل خواهی شنید). بکوش اگر می‌خواهی جامه زنان نبوشی اولاد ایران! به باج دهندگان چگونه خراج خواهید داد؟ جوانان ایران! چگونه زنده به گور خواهید شد؟ مردان ایران! زن صفتانه چگونه بیچاره می‌مانید؟ وقت از دست می‌رود! مردن با افتخار به از زندگی با ننگ است.

مزاج دهر تبه شد در این بلا حافظ
کجاست فکر حکیمی و رأی برهمنی.

انجمن سعادت (۵۰)



احوال ایران

پس از فتح طهران، خصوصاً بعد از تشکیل انجمن موقتی اعیان چیزی که ما و عموم وطن پرستان را پریشان داشت، همانا خوف عدم اتحاد بود. زیرا پیشرفت کارها و حصول سعادت و تامین استقبال بسته به حسن نیت و اتفاق جدی است. افسوس کامد بسرم از آنچه می‌ترسیدیم. روزنامه‌های داخله و خارجه و اخبار نگاران اداره بنا نمودند از عدم اتحاد سخن راندن و خبر رساندن. ناچار شش ماه تمام در تهران شمس از حسن اتحاد و سوء نتیجه نفاق و پارتی بازی سخن گفتیم؛ مژمر ثمر نگردید. بالاخره ناگزیر از آن شدیم چند مکتوب را که مختصر از مفصل را حاکی بود با کمال تأسف درج نمودیم.

ولی بعد از افتتاح مجلس ملی که امیدگاه چهل کرور ملت ایران و محل توجه کافه هواخواهان مدنیت است بحمدالله بر عکس ماضی خیرهای نیکو می‌رسد که ورق‌ها برگشته تمام اختلافات مبدل به ائتلاف شده است و اعضای مجلس دست محبت به هم داده و با کمال مهربانی متفقاً دوراندیشانه به کارها مشغول و جلب توجهات خودی و بیگانه را نموده یوماً بعد یوماً امید بهیودی قوت می‌یابد.

لذا خودمان را خوشبخت می‌دانیم که به قارئین دور و نزدیک این مؤرده را تبلیغ نماییم که به موجب اخبار تلگرافی بحمدالله در همه ولایات آسایش برقرار است و از گرفتاری ملا قربانعلی زنجانی و شکست رحیم خان و پسرش از بارون پیرم و حاجی شجاع السلطنه می‌توان اطمینان کامل به هموطنان داد که آخرین پریشانی و اضمحلال ارتجاعیون است. چیزی که محل نگرانی و موجب تأثر است همانا وجود سالدات روس است در بعضی نقاط و امید قوی داریم اینکه که در تمام نقاط ایران آسایش اعاده شده و دیگر جای عذر و بهانه برای اقامت ایشان نمانده عن قریب مراجعت نمایند. با کمال صمیمیت عرض می‌نمایم هر کس را که حب و وطن در دل است باید به هر نحوی که تواند در فراهم آوردن اسباب اتفاق سعی و در آسایش بلاد کوشش نماید ولو آنکه با ترک کردن مال و جان و جاه و مقام هم باشد ذره‌ای خودداری ننماید.

ای برادران و ای ایرانیان دوامی است که محل انکار نبوده و جمیع ملل و اقوام معترفند که هر ذی روح مردنی است ولی چیزی را که بر همه مخفی است وقت و ساعت و روز و سال این مرگ است و هیچ کس نمی‌داند که مدت زندگانی وی چقدر است. بسی می‌شود که سالمی در سر بیمار گریه کرده و صبح بیمار مانده او رفته است. پس با این عمرهای غیر معلوم چه انصاف است و بلکه دیوانگی است که فریفته نفس اماره شده فریب

شیطان بخوریم و نام خود را در تاریخ ملی منفور و لکه‌دار و اولاد خود را در میان ملت شرم‌نده و شرمسار نماییم و شرف و ناموس را مبادله با چند دینار یا فدای کبر و جاه‌طلبی کنیم. در صورتی که درست فکر شود هیچ جای انکار و محل پرده‌پوشی نیست که امروز برای یک مملکت وسیع اقدام به اصلاحات شده اما چه اصلاح؟ اصلاح چیزی را گویند که اصل داشته و نقصان و یا خرابی او را آباد و تعمیر نمایند. مملکتی که از اصل هیچ چیز ندارد تجارت که روح مملکت است و راه‌آهن روح تجارت که به قدریکه و جب موجود نیست و یک فابریک که لامحاله کفن مردگان را نسج و یک کارخانه که کاغذ قرانمان را به عمل آورد نداریم. به ادارات ملکی و نه مکاتب و مدارس مختصر نداریم، نداریم و السلام. اگر ملاحظه نماییم گویا از آنها هستیم که بعد از توفان نوح کشتی ما به کوه جودی رسیده، باز کار امت نوح مثل ما مشکل نبود چونکه آنها در آن کوه نه پاریس را دیده و نه واشینگتون را و نه خزینه انگلیس را. غم و غصه نداشتند و به کسی غبطه نمی‌کردند. ولی ماهمنوع خودمان را می‌بینیم که در کمال استراحت و آسایش و با کمال عظمت شان و شرف دارای چه قوت و ثروت‌ها هستند و حال آنکه در خلقت هوش و ذکاوتی نداریم و در صورتی که عدالت خالق بی‌همتا هم آشکار است پس او چون و این چرا؟ در اینجا حس انسانی به ما مژده می‌دهد که مایوس نشوید آنها هم مثل شما و بلکه خیلی پستر از شما بودند ولی باحسی که آفریننده کون و مکان به عموم مخلوق عطا فرموده به عوالم انسانیت پی‌برند که تمام مخلوق را یک خالق است همه بنده یک خدا هستند و همه حر و در حقوق انسانیت مساوی هستند. همین که آنها این حقیقت را فهمیده و پی‌به شرف انسانیت بردند جمع شده و اتفاق کردند و شور نمودند. به کسانی که خود را فعال مایشاً دانسته و انواع مظالم را در حق آنان روا می‌دید و حق ایشان را غضب کرده بود و خود را حاکم غیر مسئول می‌دانست ترک این مسلک را به او عرضه داشتند چون مقبول طبع حاکم ظالم نیفتاد و از آنجا که پیوسته عدد مظلوم هزاران برابر ظالم است حمله برده او را گرفتار و یا حبس و یا با بدترین عقوبات هلاکش کردند و هر کسی را خواستند به عنوان شاه و رئیس انتخاب کردند و خیر و شر مملکت را به دست عقلا سپردند تا شهرهایی مثل پاریس و لندن آباد و ملت هم صاحب ثروت گردید.

حالاً این اشخاص که امور جمهور را به دست با کفایت گرفته‌اند در عمارت بهارستان جمع شده‌اند.

اول این نکته را نباید فراموش کرد علویت و ترقی‌خواهی در طبیعت بنی نوع انسان مرکز است ولی در هر ملت ارتقا را یک روش و اندازه و مسلک و عقیده مخصوص است. امروز آن چند نفر که در مجلس ملی طهران نشسته‌اند برای سعادت استقبال و آبادی مملکت و تربیه ملت قوانین تنظیم می‌نمایند باید ملاحظه اقلیم و طبیعت و عقیده ملت را هم بنمایند. قانونی که وضع می‌نمایند باید با مزاج مملکت و اهل آن موافق باشد یعنی بتوانند آن قانون را تحلیل و در معده مملکت موجب فساد نگردد. روح ملت و تمایلات مملکت و احتیاجات ملت را باید به مدنظر در آورند. زیرا هر اقلیم را محصولات مخصوصی و هر ملت را عادات جداگانه‌ای است. تمامی قوانین را نباید از قوانین اروپا نقل نمود در صورتی که خود اروپاییان هم از بعضی مواد قانونی خود ممنون نیستند و می‌دانند که مضر شرف انسانیت و مخل آسایش مملکت و منافی صحت است ولی در چاره ترک کردن دچار صعوبت می‌باشند. لذا باید در تمام قوانین خوب را اخذ و زشت را به ایشان گذاشت. امروز که اختیار در دست است خیلی آسان است. آنچه را باید تقلید کرد همانا قانون حفظ الصحه، قانون بلدی، قانون اخذ عسکر، قانون تعلیم و معارف، اخذ مالیات ترتیب پولیس و ژاندارم و تشکیل اردوها و ترفیع رتبه و ارتقای مناصب و . . . خلاصه کلام اینها را ترتیب و صورت صحیح دادن مشکل نیست و اگر دو سال با خلوص نیت و با اتفاق و محبت در مجلس شورای ملی مصلحت شود به امید خدا هیچ عایقی و سدی مانع پیشرفت امورات نخواهد شد. (۵۱)

۷- خیزش مشروطه خواهان حاکم برای محدودسازی مطبوعات فارسی اسلامبول

مطبوعات فارسی اسلامبول از جمله روزنامه شمس خدمات ارزشمند و گرانبهایی به پیشرفت مشروطه در ایران نمودند. زمانی که همه جراید و روزنامه‌های داخلی بسته و متولیان آنها مقتول و یا فراری و مخفی شده بودند، جراید فارسی برون مرزی تکلیف اطلاع رسانی مربوط به انقلاب را به خوبی انجام دادند. با این حال بعد از پیروزی انقلاب مشروطیت در ایران و گشایش مجلس شورای ملی و تشکیل کابینه، مشروطه خواهان که به «حاکمان جدید» تبدیل شده بودند، کوشش نمودند هم در داخل و هم در خارج از کشور، مطبوعات را مطیع خود سازند و از انتقاد بازشان دارند، با منتقدین مطبوعاتی برخوردهای تندی را آغازیدند. «روزنامه شمس» در اسلامبول یکی از آنهاست که به خاطر انتقاد از عملکرد برخی از نمایندگان مجلس و احزاب، از جمله سیدحسن تقی زاده، از طریق وزیر خارجه ایران (علاء السلطنه) و توسط ایران در عثمانی، اخطار گرفته است. در اینجا مطالب مربوط به این موضوع را به نقل از روزنامه شمس درج می‌کنیم.



نمونه‌ای از تلگرافات ایام ماموریت اتابک یا امیدواری از مشروطیت ایران

نمره ۱۸ شمس که تماماً مرتب و به چرخ طبع داده شده بود، اخطار نامه رسمی که مربوط به تلگراف وزارت جلیله خارجه بود از سفارت کبری رسید. چون جواب اخطار نامه واجب فوری بود، زنگ رازده امر بر راحت ماشین داده، صورت اخطار نامه و جواب را که در آتی مندرج است ترتیب داده به عرض قارئین گرام می‌رسانم.



اخطار نامه از جانب سفارت کبری:

اداره روزنامه محترم شمس زحمت داده می‌شود که در تاریخ ۲۳ شهر ذی‌حجه الحرام ۱۳۲۷ از وزارت جلیله خارجه به سفارت سنیه کبری تلغراف فرموده‌اند که در چند نمره روزنامه شمس به چند نفر از نمایندگان محترم ملت متوالیاً اطلاع لسان شده و از دارالشورای کبرای مقدس ایران خواسته‌اند که سفارت کبری از مدیر روزنامه بپرسد که این نوشتجات مال کیست و امضای آنها چیست و باید سفارت کبری به وزارت جلیله خارجه اطلاع بدهد و همچنین اولیای دولتی از سفارت کبری خواسته‌اند که به اداره شمس اخطار شود که در آتیه از این قبیل مطالب بی‌اصل درج نکند. لهذا خواهشمندم اولاً امضای نوشتجات مزبور را اطلاع بدهید و بعد از این در درج اینگونه مطالب شیوه احتیاط را از دست ندهید زیاده چه نویسد.

ارفع الدوله



جواب اداره شمس به سفارت سنیه کبری

حضور حضرت اشرف آقای پرنس ارفع الدوله دامت شوکته العالی

اخطار نامه جناب سفارت سنیه مطالعه کردند روزنامه شمس از آنجایی که برای خدمت وطن و جهت تحکیم روابط اتحاد و اتفاق انبای وطن تاسیس شده و از آغاز نشر تاکنون هم بدین مقصد مقدس خدمت نموده است تا فدای خود هم در طریق خدمتگزاری ثابت خواهد ماند.

چنانکه مرقوم فرموده‌اند روزنامه شمس در چند نمره بعضی مکاتیب نشر نموده است که مکاتیب مزبوره به بعضی برخورده و با واسطه وزارت جلیله خارجه امضاها و نویسندگان مکاتیب از حقیر استفسار می‌شود. اوراق مندرجه که جهت سلامتی وطن ناگزیر از درج و نشر آنها شدیم؛ نسبت به مکاتیبی که در اداره موجود و با

امضاهاى امين و معروف و معتمد و طرف و ثوق است، خيلى خفيف تر، و اداره حقير به ملاحظه بعضى نکات عمالات از نشر آنها صرف نظر نموده بود. حالا که در دارالشورای کبرای ملی اين مسئله موضوع بحث شده و به واسطه وزارت جليله خارجه امضای نوشتجات معلومه را طلب می فرمایند لازم دیدم که برای یادآوری خاطر اشرف یک ماده از قانون مطبوعات محلی را در اینجا عرض نمایم:

«هر تبعه اجنبی خواسته باشد که در ممالک عثمانی روزنامه نشر نماید باید یک نفر از تبعه دولت عثمانی به وزارت داخله (مدیر مسئول) ارائه نماید. و از مندرجات مطالب روزنامه مدیر مسئول، مسئول است.»

لهذا به موجب ماده قانون مزبور اداره چاکر هم جناب محمد توفیق بیک را که تبعه دولت عليه عثمانی است به اداره مطبوعات مدیرمسئول ارائه و معرفی نموده ام بناء عليه به موجب قانون مطبوعات محلی در حق هر کس اطاله لسان شده و ادعا و شکایتی دارد باید به محاکم محلی مراجعت نماید. و بالطبع در این خصوص هم کشف امضا غیر ممکن و از عهده حقیر خارج است.

و هیات محترمه دارالشورای کبری این نکته را هم نباید از خاطر دور دارند که امضای مکاتیب مندرجه تماما معروف اداره و به غایت اشخاص معتمد و موثوق می باشند که در صورت افشای اسامی ایشان در طهران و بلکه در تمامی ایران اختلال عظیمی برپا خواهد شد.

و چنانکه عرض شد مادامی که مقصد تاسیس روزنامه شمس خدمت به وطن است همواره افعال صادره هیات محترمه مبعوثان و وزرای کرام را از درج و نشر خودداری نخواهد کرد.

صاحب امتیاز

سید حسن تبریزی

ضمیمه

حضور حضرت اشرف آقای سفار تپناهی در نهایت احترام عرض می شود که به نام ایرانیت چند سوال از حضرت اشرف عالی می شود: اولاً حضرت تعالی می دانید که امروز حیات و ممات یک ملت پریشان و یک مملکت ویران بسته به اتفاق و اتحاد ملت و عکسش نفاق و پارتی سازی است یا نه؟ چون این حقیقتی است که شیخ و شاب، عالم و امی معترفند در جواب تصدیق خواهید فرمود. پس هر ایرانی که وطن پرست باشد از شنیدن و یا خواندن این کلمه شوم و خانمانسوز نفاق و پارتی بازی آه سرد از ته دل می کشد و دست تأثر به هم می ساید. در این صورت ما از ماه رجب بعد از برکنده شدن ریشه استبداد و مضمحل شدن پارتی مستبدین و جمع شدن مشروطین به پای تخت و آسودگی از ضدیت پارتی مخالف دیدیم که هر روز روزنامه های خودی و بیگانه آغاز به درج این کلمه شوم نفاق و پارتی را عنوان نموده تمام مقاله های اول خودشان را با عنوان پارتی بازی هر کس در لباس و طرح دیگر به رشته تحریر کشیدند ولی تفاوت روزنامه های فارسی و فرنگی ها این بود که روزنامه های داخله اسم روسای پارتی را نمی بردند ولی برداشت مطالب پر واضح بود که روی سخن با صاحبان است. اما روزنامه های خارجه بدون هیچ ملاحظه بر ملا نوشتند که پارتی تقی زاده چنین گفت و چنان کرد. ما هم چهار ماه تمام آنچه توانستیم مثل دیگر روزنامه های داخله در پرده سخن گفتیم با هزار التماس دعوت به اتحاد و ترک نفاق کردیم هر چه به ما نوشتند باز مصلحت و وقت ندیده صبر و سکوت اختیار نمودیم. این اخبار و مطالب را که ما خواندیم مسلم حضرت اشرف هم خوانده اید و می دانید که در روزنامه ها غیر از اخبار پارتی بازی خبر خوشی نبود. دیگر صبر و سکوت را در مسلک خود خیانت و دو سه طغرا کاغذی از مکاتیب متعدده درج نمودیم.

حضرت اشرف خوب می دانید که در ممالک مشروطه و آزاد هر کس می تواند در له و علیه هر شخص به موجب قوانین حکومت محلی، سخن بگوید ولی طرف مقابل با واسطه سایر روزنامه و یا اینکه در همان روزنامه مطالب را فوراً تکذیب می نماید. و اگر چند روزی مطالب مندرجه را جواب رد ندهند همان مطلب کسب قطعیت و حقیقت می نماید. به قول خودمان سکوت به معنی رضا است.

پس در این مدت روزنامه های اجانب که برملا نوشتند پارتی جناب تقی زاده چنین می کند و چنان می نماید چرا یک روزنامه داخلی و یا جناب وزیر امور خارجه تا حال تکذیب نکردند. جز روزنامه نجات که آن هم در این اواخر همه اراجیف است ما این خبر روزنامه مذکور را با کمال مسرت تلقی نمودیم. و صحت اخبار نامه مذکور را هم از ته دل و بن دندان آرزو می نماییم.

حضرت اشرف هر روز روزنامه های محلی را می خوانید و ملاحظه می فرمایید که در علیه جمعیت اتحاد و ترقی و پارتی ایشان چه ها می نگارند ولی ایشان فوراً مطالب منتشره را تکذیب و رد می نمایند و یک ایراد را بی جواب نمی گذارند.

حالا که این قدر روزنامه ها از بابت پارتی بازی و نفاق نکاشته و نقل هر انجمن است، تنها نام پارتی نقی زاده در میان است، پارتی طرف مقابل اسمی ندارد، در این صورت احتمال وجود هم ندارد چرا تا حال جناب آقا به این ایرادات جواب رد ندادند. اگر فی الحقیقه پارتی تشکیل داده اند باید مسلک و پروگرام خودشان را اعلان نمایند و اگر پارتی ندارند باز جناب تقی زاده را لازم بود که بگوید این اراجیف و سوء ظن است من پارتی ندارم و یکی از اعضای مجلس مقدس هستم و کار تا اینجا نمی کشید.

ما برای وصل کردن آمدیم نه برای فصل کردن

چنانچه عرض شده ما با کسی غرضی نداریم و هیات محترمه مجلس را غیر از چند نفر که در اسلامبول به شرف حضورشان نائل شده ایم هیچ یک را نمی شناسیم و با هیچ یک خصوصیت و مناسبت و یا خصوصت نداریم، نه طرفدار یکی و نه در علیه دیگری می باشیم ولی مطالبی هست که حالا نمی توانیم نشر نماییم. آن چیز را که باید ناگفته نگذاریم عمده بهانه مهمانان عزیز ناخوانده همانا کلمه پارتی بازی است که در محفل وزرای روسها اسماً پارتی تقی زاده را مطرح مذاکره کردند و لابد است که آنچه به ما خبر می رسد به اکثر آقایان طهران و سران قوم هم خبر می رسد. برای استحضار خاطر اشرف این را هم عرض می نماییم که غیر از قانون هیچ چیز و هیچ کس مانع به اجرای وظیفه ما که دولت خواهی و وطن پرستی و حق گفتن است نخواهد شد و به حق خون های شهدایی که در راه تحصیل این مشروطیت ریخته شد هیچ ملاحظه شخصی و خصوصی با کسی نداریم مگر خود را ایرانی و ایران را وطن حقیقی خود می دانیم.

در خاتمه به عموم هموطنان عرض می نماییم که ملت ایران هنوز با کلمه پارتی و بلکه با بعضی لغات نوظهور مانوس نشده اند. با ندانستن معنای یک سخن آن را به زبان آوردن و استعمال کردن جز ضرر و آوارگی ثمر نمی دهد. پارتی بازی در ایران غیر از پیش بردن خواهش های شخصی و در حال حاضر عقب انداختن امورات عموم فایده ندارد و بس.

با کمال احترام خدمت جناب تقی زاده و دیگر آقایان عرض می نمایم که مطالب مندرجه را اگر رد و تکذیب فرمایند بنا به بیطرفی خودمان روزنامه شمس در درج و نشر آنها حاضر است. چنانکه جناب معاضد السلطنه مطلبی را تکذیب نمود و ما هم در درج آن کمال بیطرفی خودمان را آشکار کردیم. (۵۲)

پانوشتها

۱- «مقاله مخصوصه» در شمس در دو قسمت آمده، اول/ در شماره ۱ سال ۱ به دنباله سرمقاله، دوم در شماره ۴ سال ۱ صفحه ۳ تا ۶.

امضای بخش اول «میرزا ابراهیم قمی» را دارد، ولی بخش دوم مقاله با امضای «ر. ض. ی.» درج شده است.

۲- روزنامه شمس، شماره ۱۵، سال اول

۳- روزنامه شمس شماره ۱۶، سال اول، صفحه ۱۰

۴- روزنامه شمس، شماره ۱۹، سال اول، صفحه ۱۰-۱۲.

۵- روزنامه شمس شماره ۱۹، سال اول

۶- شمس، شماره ۱۹، سال اول

۷- مقصود از «جیش زاغان» در این قصیده آن است چنان که خبرنگار ما از طهران می‌نگارد و جمعی دیگر هم در هفته‌های گذشته ایضا نگاشته بودند جمعی از کلاغها و غربان مدت دو هفته بر بیرق استبداد شمس‌العماره نشسته و او را پارچه پارچه کرده می‌دریدند تا آن که همگی رفته دیدند حتی خبرنگار ما نیز می‌نگارد که من این قضیه را باور نداشتم رفته به چشم خود دیدم چند کلاغ نک خود را به بیرق گرفته آویخته شده بودند در صورتی که باد به شدت می‌وزید آنها با قوت هر چه تمام‌تر بیرق را می‌کشیده پاره می‌کردند. از طرف دولت تفنگ‌دار گذاشته مشغول کار خود بودند و تفنگدارها را جرأت زدن نبود. آخر الامر بیرق را عوض کردند. مجدداً کلاغ‌ها پاره پاره کردند عاقبت او را با طناب محکم بستند. کلاغ‌ها طناب را باز کرده باز پاره پاره کردند و این از جمله وقایع تاریخی است که در این زمان اتفاق افتاده.

۸- تقویم رقومی چون هر ورقش از تقویت مشروطه بحث می‌کرد به حکم دولت آنها را جمع کرده، آتش زدند و قدغن نمودند و هر جامی بیند ضبط می‌نمایند.

۹- روزنامه شمس، شماره ۱۸، سال اول، صفحه ۹-۱۰

۱۰- شمس شماره ۲۵، سال اول صفحه ۷، ۸

۱۱- یعنی یک فنجان بزرگ جای روسی بیاور، ... زود قلبان بیاور. ... وزود باش قلبان بیاور.

۱۲- شمس شماره ۵۳، سال اول صفحه ۱۶

۱۳- شمس شماره ۳۸، سال اول، صفحات ۱۱ و ۱۲

۱۴- شمس شماره ۱۷، سال دوم صفحه ۱۶

۱۵- شمس شماره ۱۵، سال سوم، صفحات ۱، ۲

۱۶- مقصود سلطان آباد است

۱۷- شمس شماره ۲، سال دوم، سوم شعبان ۱۳۲۷، صفحه ۲

۱۸- شمس، شماره ۳۱ سال سوم، صفحه ۷

۱۹- شمس شماره ۲۷، سال دوم، صفحه ۲

۲۰- شمس شماره ۱۴، سال اول صفحات ۲-۵

۲۱- شمس شماره ۲۲ سال دوم، صفحات ۴-۷

۲۲- شمس شماره ۱۴، سال اول، صفحات ۲ و ۳

- ۲۳- شمس، شماره ۱۵ سال اول، صفحات ۵، ۶.
- ۲۴- شمس شماره ۲۲، سال اول، صفحات ۷-۹.
- ۲۵- شمس، شماره ۲۰، سال دوم، صفحات ۱، ۲.
- ۲۶- شمس، شماره ۳۱، سال اول، صفحه ۴.
- لازم به توضیح است که آقا نجفی از علمای نامدار و مهم اصفهان بود که این کلمه را در تقویت و ترویج احکام صادره از طرف مراجع دینی نجف اشرف صادر کرده و در شمس در اسلامبول چاپ شده است.
- ۲۷- شمس، شماره ۲۵، سال اول، صفحات ۲-۸.
- ۲۸- شمس، شماره ۳۸، سال اول، صفحه ۱۱.
- ۲۹- شمس، شماره ۲۶، سال اول، صفحات ۳، ۴.
- ۳۰- شمس، شماره ۱۹، سال اول، صفحه ۷.
- ۳۱- به زبان ترکی است.
- ۳۲- شمس، شماره ۱۹، سال اول، صفحات ۱۰، ۱۱.
- ۳۳- شمس، شماره ۱۸، سال اول، صفحه ۱۰.
- ۳۴- شمس، شماره، سال صص ۱۲-۴.
- ۳۵- شمس، شماره ۳، سال دوم، صص ۱۳-۱۴.
- ۳۶- شمس، شماره ۸، سال سوم (۱۳۲۶ ه.ق.)، صفحات ۲ و ۳.
- ۳۷- شمس، شماره ۱ سال پنجم، صفحه ۳.
- ۳۸- شمس، شماره ۲۵ (۱۳۲۹ ه.ق.)، صفحه ۶.
- ۳۹- شمس، شماره ۱۴، سال اول صفحه ۲.
- ۴۰- شمس، شماره ۱۶، سال اول صفحه ۸.
- ۴۱- شمس، شماره ۱۷، سال اول صفحات ۱-۳.
- ۴۲- شمس، شماره ۲۸، سال اول (۲۵ صفر ۱۳۲۷ ه.ق.)، صفحات ۱-۳.
- ۴۳- شمس، شماره ۶، مورخ ۲۸ ذیحجه ۱۳۲۸ ه.ق.، صفحه ۴.
- ۴۴- شمس، شماره ۸، سال سوم (محرم ۱۳۲۹ ه.ق.)، صفحه ۱.
- ۴۵- شمس، شماره ۳۳ مورخ ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۹، صفحه ۴.
- ۴۶- شمس، شماره ۲۶ مورخ ۱۲ رجب ۱۳۲۹، صفحه ۲ و ۳.
- ۴۷- شمس، شماره ۶ مورخ ۲۸ ذیحجه ۱۳۲۸ ه.ق. صفحه ۳.
- ۴۸- شمس، شماره ۲، سال اول، صفحه ۲.
- ۴۹- شمس، شماره ۱۷، سال دوم، صفحات ۱۴ و ۱۵.
- ۵۰- شمس، شماره ۳۳، مورخ ۲۰ ذیحجه ۱۳۲۹ ه.ق.، صفحه ۷.
- ۵۱- شمس، شماره ۱۸، سال دوم (۲ محرم ۱۳۲۸ ه.ق.) صص ۴-۲.
- ۵۲- شمس، شماره ۱۸، سال دوم، صفحات ۷-۴.